

جزوه متون ادبیات فارسی (۵)

(کد: ۵۱)

"... در جمیع احوال عباد را وصیت نمودیم به امانت و دیانت..."

جمال قدم

تذکرات :

- ۱ - روی جزوات چیزی ننویسید .
 - ۲ - از علامت گذاری - حتی با مداد - اجتناب فرمایید .
 - ۳ - رعایت پاکیزگی در حفظ جزوات شود .
 - ۴ - راس موعده مقرر و پس از پایان نیمسال، جزوات متون درسی را به دوستان محصل مرجوع فرمایید .
- * رعایت این نکات بدین سبب ضروری است که دوستان دیگر شما نیز قرار است از این متون بعداً استفاده کنند .

صفحه	عنوان
۲	۱ - نمونه "جزوه آموزشی غزل " بازآ و بده جامی" نازل از کلک جمال قدم
۵	۲ - نمونه "بررسی سبک شناختی غزل " بازآ و بده جامی" نازل از کلک جمال قدم
۱۳	۳ - نمونه "جزوه آموزشی یکی از الواح حضرت عبدالبهاء
۱۶	۴ - نمونه "بررسی سبک شناختی یکی از الواح حضرت عبدالبهاء
۲۱	۵ - نمونه "جزوه آموزشی "گزیده غزلیات مولوی"
۲۹	۶ - نمونه "جزوه آموزشی "غمنامه رستم و سهراب"
۴۴	۷ - مقاله "مقدمه بر سبک شناسی آثار فارسی حضرت بهاء الله"

۱
"هو الله"

- بازآ و بده* جامی این ساقی عشان را
مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۱ مفاعیلن (۱)
- زان ساغر باقی ده این فانی دوران را
مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۱ مفاعیلن
- این هیکل فانی را برسوز و برو خندان
فع مفعول^۱ مفاعیلن
- پاکم کن از آلالیش دردم ده از آسایش
مفتعلن^۱ مفتعلن^۱ مفتعلن^۱ فعلن
- هم نفخه عیاسی هم سدره موسایی
مفتعلن^۱ مفتعلن^۱ مفتعلن^۱ فعلن
- از ابدم برهان وز قدمم بجهان
مفتعلن^۱ مفتعلن^۱ مفتعلن^۱ فعلن
- دنیا* و عقبی را جمله* به رخت دادم
مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۱ مفاعیلن
- بازآ به رخت ریزم هم جان و روان را
مفعول^۱ مفاعیلن
- کار همه برسازی بر هم زنی ایمان را
مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۱ مفاعیلن
- زخمی زن و محکم زن این عاشق بی جان را
مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۱ مفاعیلن
- پس با لب جانبخش روحی بدم ارکان را
مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۱ مفاعیلن
- پس با کف بیضایت برگیر تو شعبان را
مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۱ مفاعیلن
- ناید همی اندر پی حاصل چه بود مستان را
مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۱ مفاعیلن
- گرچه* نبود لایق هدیه جان* جانان را " ۱۲
ما شده آسمانی - جلد ۴ - صفحه ۱۸۶
- گر پرده براندازی عالم همه بگدازی
شمشیر به کف آمدی ای عشق اینک سر و اینک دل
مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۱ مفاعیلن
- با ابروی خونریزت خون* من بیدل ریز
افعی* دو گیسویت خون* دل و جان خورده
گر تیغ تو بر فرقم ور تیر تو بر صدرم
درویش همی خواهد جان را به رخت باز

نمونه جزوه آموزشی غزل " بازآ و بده جامی" نازل از کلک جمال قدم

وزن مصرع اول بیت مطلع این غزل چنین است: مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلن
البته این وزن در ابیات دیگر گاه تغییراتی می‌کند که بحث در این مورد مربوط به
سبک‌شناسی در جای خود خواهد آمد.

لحن این غزل لحن مناجات است و وجود تعابیری در آن نشان می‌دهد ایمن
مناجات از لسان جمال مبارک به درگاه حق نیست بلکه به خلق تعلیم می‌فرمایند تا
این گونه به درگاه الهی مناجات کنند. مثلاً در بیتی می‌فرمایند: " پاکم کسن از
آلایش دردم ده از آسایش".

می‌توان حدس زد این غزل در ایام هجرت سلیمانیه یا پس از آن نازل شده باشد (به
قرینه تخلص درویش در بیت آخر)

بیت ۱ - جام = مجاز از محتویات جام (باده روحانی) با علاقه حال و محمل -
منظور از باده کیفیت روحانی نظیر عشق و جذب و ... به قرینه معنوی است /
عطشان = تشنه / ساغر = مانند جام مجاز از محتویات آن (آب یا باده
استعاره مصرحه از کیفیت روحانی به قرینه لفظی کلمه " باقی"

بیت ۲ - هیکل = صورت و قالب شخص - جبه و قامت و اندام / روزن جان = اضافه
تشبیهی: جان و روان به درجه‌ای تشبیه شده که از طریق آن می‌توان رخساره
جانان را دید.

بیت ۳ - درد = رنج و الم و نیز کنایه از ننگ و عار (چنانکه بی درد کنایه از
انسان بی غیرت و فارغ از ننگ و عار است چنانچه شاعر گوید:

مرد را دردی اگر باشد خوش است / درد بی دردی علاجش آتش است //

دردم ده از آسایش: به جای آسایش به من درد بده - مرا حالتی ده که از
آسایش ننگ داشته باشم / دفتر هجران = اضافه تشبیهی / درهم پیچیدن دفتر
هجران = مقصود به پایان رسیدن ایام هجران نظیر پیچیدن طومار عمر به معنی
به پایان رسیدن عمر یا مرگ

مفهوم بیت: مرا از هرگونه آلودگی پاک کن و از اینکه آلودگی و راحتی خود
را بجویم در رنج و تعب بدار (چنان کن که از آسایش ننگ داشته باشم) آنگاه
به وصال خود برسان و ایام هجران را پایان ده.

بیت ۴ - نفخه = نفس - دم / نفخه عیسی = تلمیح به معجزه منسوب به حضرت عیسی
مبتنی بر زنده کردن مردگان و یا شفا دادن بیمارانی با نفس خویش / سدره =

درخت / سدره موسی = تلمیح به داستان کیفیت نزول وحی به حضرت موسی در کوه طور و برخاستن ندای الهی از درختی شعله‌ور / نارالله = آتش خدا (ممکن است اشاره به همان آتش الهی در کوه طور باشد و یا منظور عشق الهی - بلا و امتحان الهی و ... باشد.) / حمراء = سرخ (صفت آتش) / امکان = عالم جسمانی که وجود یا عدم آن ضروری نیست در برابر " وجوب " که وجودش ضروری است مثل خداوند .

مفهوم بیت : هم نفس مسیحا هستی و هم درخت (شعله‌ور) موسی هستی، آتش سرخ خداوند هستی (آتش عشق - بلا - امتحان ...) که عالم را می سوزانی.

بیت ۵ - ابد = زمانی که آن را نهایت نباشد - همیشه - ازل / برهان = فعل امر از مصدر رهانیدن / قدم = جاودانگی / بجهان = فعل امر از جهانیدن / ظل = سایه / فناء = نیستی - در اینجا مقصود مقام فناء فی الله که آخرین وادی از هفت وادی سیر و سلوک عبد به سوی خداوند است . (رجوع کنید به کتاب هفت وادی از آثار جمال مبارک) / ظل فنا = اضافه استعاری - مقام فنا به درخت پناهاگامی تشبیه شده که در سایه آن جای می گیرند .

مفهوم بیت : از قیود هستی (حتی هستی ابدی و جاودانگی) مرا رهایی ده (و از آرزوی زندگی ابدی خلاص کن) و این سرگشته را در مقام نیستی (فنا فی الله) جای ده .

بیت ۶ - عقبی = آخرت - جهان دیگر

بیت ۷ - کار کسی را ساختن = به دو معنی است که هر دو را می توان در این بیت مفهوم دانست : (۱) کار او را روبه‌راه کردن - آماده ساختن - یاری کردن (۲) نابود کردن کسی و از بین بردن (مفهوم دوم با مفهوم مصرع قبل " عالم همه بگدازی " تناسب بیشتری دارد.) / بر هم زدن = پریشان کردن - مضطرب کردن .

مفهوم بیت : اگر پرده از روی خویش برداری (کشف اسرار حقیقت کنی - شاید مجاز از اظهار امر علنی مظهر ظهور باشد) همه عالم و عالمیان را در آتش عشق (بلا - امتحان) بسوزانی و همه را در عشق خود نابود و فانی کنی و دین و ایمان ایشان را پریشان کنی (و به سوی خود جذب نمایی) .

بیت ۸ - شمشیر به کف آمدن = کنایه از به‌قصد جنگ و کشتار آمدن / اینک سر و اینک دل = اکنون آماده فدای جسم و جانم هستم

بیت ۹ - ابرو = استعاره مکنیه از تیغ، خنجر به قرینه صافه خنجریز (در سنت

ادبی تشبیه ابرو به تیغ متداول است) / ارکان = در اینجا ارکان و اعضای بدن

بیت ۱۰ - افعی = نوعی مار سمی / دو کیسو = منظور دو کیسوی بافته در دو طرف سر محبوب که به افعی تشبیه شده است (افعی دو کیسو = اضافه تشبیهی) / خون خوردن = کنایه از بی رحمی و سفاکی / کف بیضا = تلمیح از ید بیضا یکی از معجزات منسوب به حضرت موسی که دست خود را از بغل برمی آورد در حالی که مثل آفتاب می درخشید / شعبان = ازدها - مار بزرگ - تلمیح به معجزه حضرت موسی که در محضر فرعون عطايش به ازدها مبدل گردید و مارهای ساحران را فرو بلعید .

مفهوم بیت : کیسوان زیبایت همچون ماری دل و جان ما را بی رحمانه از پای درآورد، رحمی کن و با دست معجزه‌گرت این ازدها را بردار .

بیت ۱۱ - وز = مخفف و از - به نظر می رسد شاید به تناسب ابتدای بیت که با حرف شرط " گر " آغاز شده و متناسب با مفهوم بیت ، نقطه " وز " اضافی و اشتباه تایپی باشد که در هر دو نسخه مورد استفاده این اشتباه صورت گرفته ، اگر این حدس روا باشد ، صورت صحیح این کلمه " ور " (مخفف " و اگر " می باشد و مفهوم بیت چنین خواهد بود : اگر شمشیر تو بر فرق سرم و تیر تو بر سینهام پی در پی فرو نیاید پس مستان باده عشق (که من هم از خیل آنانم) چه حاصلی از عمر (عشق) خود به دست خواهند آورد . (زیرا برای عاشق سرمست جمال محبوب بهترین حاصل از عمر ، فدای جان در سبیل محبوب است .)

بیت ۱۲ - درویش = تخلص جمال مبارک در شعر که در مقطع کلیه قصاید و غزلیات فارسی هیکل اطهر دیده می شود (جز قصیده رشح عما) می توان حدس زد که این قصاید و غزلیات در ایام سلیمانیه و بعد از آن نازل گردیده زیرا جمال قدم با شهرت درویش محمد در کوههای سلیمانیه به سر می بردند و تنها قصیده‌ای که فاقد تخلص " درویش " است یعنی قصیده رشح عما در سال آخر اقامت جمال قدم در طهران (۱۸۵۲ م) نازل گردیده .

نمونه* بررسی سبک شناختی غزل " بازآ و بده جامی" نازل از کلک جمال قدم

اول - بررسی غزل مبارک در سطح زبانی

الف - آوایی

* موسیقی بیرونی (وزن):

وزن غالب ابیات غزل مبارک وزن بیت مطلع است :

بازا و	بدر* جامی	این سا قلی	عشا کرا
— — — U	— — — U	— — — U	— — — U
مفعول	مفاعیلن	مفعول	مفاعیلن

زاکر ساغر باقی ده ای کز فانی دورا کرا

موارد استثنایی در تغییر وزن:

بیت ۲ - در ابتدای مصرع دوم یک هجای بلند (فع) بیشتر است : تا از روزن جان

بینم = فع مفعول مفاعیلن

بیت ۵ - از ابدم برهان وز قدمم بجهان = مفتعلن فعلن مفتعلن فعلن

بیت ۶ - بازآ به رخت ریزم هم جان و روان را = مفعول مفاعیلن مفعول فعولن

بیت ۸ - شمشیر به کف آمدی ای عشق اینک سر و اینک دل = مفعول مفاعیلن مفعول فعولن

مفعول مفاعیلن

بیت ۱۱ - ناید همی اندر پی حاصل چه بود مستان را = مفعول مفاعیلن مفعول فعل

مفعولن

بیت ۱۲ - گرچه نبود لایق هدیه جان جانان را = مفعول مفاعیلن مفتعلن مفعولن

موارد کاربرد اختیارات شاعری و ضرورات :

بیت ۱ - هجای آخر کلمه " بده " کوتاه است ولی به ضرورت اشباع شده به مصوت بلند

تبدیل گردیده .

بیت ۳ - هجای آخر کلمه " پیچ " کوتاه است ولی به اختیار شاعری به حساب نیامده

(در اوزان دوری نظیر وزن این غزل که هر مصراع به دو نیم مصراع قابل

تقسیم است یعنی وسط مصراع حکم آخر مصراع را پیدا می کند، این اختیار

کاربرد دارد)

بیت ۶ - هجای آخر کلمه " دنیا " بلند است که در هنگام خواندن به ضرورت کشیده

خوانده می شود. هجای آخر کلمه " جمله " نظیر مورد بیت ۱ بلند شده .

بیت ۹ - هجای آخر کلمه " خون " (کسره) نظیر مورد بیت ۱ بلند شده .

بیت ۱۰ - هجای ماقبل آخر کلمه " افعی " (مصوتی) برای حفظ وزن به ضرورت مشدد خوانده می شود. کلمه " خون " نظیر مورد بیت ۹

بیت ۱۲ - هجای آخر کلمه " چه " (های بیان حرکت یا کسره) بلند شده

وزن اصلی غزل مبارک : (مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن) به اصطلاح نوعی وزن خیزابی است. خصوصیت این گونه اوزان تحرک و غنای موسیقی آنهاست. برای درک خصوصیت اوزان خیزابی به قسمتی از کتاب موسیقی شعر تالیف دکتر شفیعی کدکنی در تشریح موسیقی بیرونی دیوان شمس توجه کنید :

اوزان خیزابی وزنه‌های تند و متحرکی هستند که اغلب نظام ایقاعی افاعیل - عروضی در آنها به گونه‌ای است که در مقاطع خاصی نوعی نیاز به تکرار را در ذهن شنونده ایجاد می کند و حالت " ترجیع " و " دور " در آنها محسوس است درست به مانند خیزابهای دریایی که در یک فاصله زمانی معین و حتی فاصله مکانی معین چشم و گوش انتظار تکرار شدن آنها را به گونه‌ای خاص احساس می کند مانند :

ای رستخیز ناگهان و ای رحمت بی منتها ای آتش فروخته در بیشه اندیشه‌ها
(مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن)

من مست و تو دیوانه ما را که بردخانه صد بار تو را گفتم کم خورد و سه پیمان
(مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن) مشابه با وزن اصلی غزل مبارک

این اشعار غالباً در حال سماع و بی خویشی مولانا سروده می شده است و ساختمان عروضی این شعرها به طور طبیعی تکرار را می طلبد... و همه جا مقطعی وجود دارد که از مشارکت حاضران در مجلس سماع برای خواندن و دم گرفتن و تکرار و ترجیع غالباً همراه با دف و ضرب حکایت می کند... (موسیقی شعر صفحات ۴۰۰ - ۳۹۳ با اندکی تصرف)

با توجه به تفاوت بسیار میان کلام بشری و کلام حق که امکان هرگونه مقایسه را از جهت منشاء ظهور و مفاهیم و حقایق مطروحه و جهات دیگر ممتنع می سازد ولی از جهت ابزار بیان در قالب شعر شباهتهایی با آنچه در خصوص وزن خیزابی اشعار مولانا در سطور فوق خوانده‌اید دیده می شود، در زمینه وزن تفاوت در این است که کلام حق از مبداء وحی جاری شده که صفت ذاتی آن خلاقیت است و خلاقیت حق ضابطه ساز است نه ضابطه پذیر (برخلاف خلاقیت بشری که در عالیتترین حالات حداکثر می توان آن را از منشاء الهام دانست) لذا می بینیم که در این غزل و بسیاری آثار منظوم دیگر، کلام الهی را از قیود عروض سنتی اوج می گیرد و خواننده یا شنونده را همراه با خویش به تحری حقیقت فرا می خواند حقیقتی که از قیود عادات و تقالید ممنوع

بشری مقدس است، البته این کیفیت اسباب امتحان صورت پرستانی است که همواره حقیقت را در مذهب اصنام قواعد بشری قربانی می کنند و می دانیم که امتحان عباد هم از سنن الهی است و اجتناب ناپذیر.

از طرف دیگر چنانکه از بررسی ارکان عروضی تمام ابیات غزل مبارک مستفاد می شود، وزن بعضی مصاربع و ابیات برخلاف سنت شعر رسمی فارسی، تغییراتی دارد که نوعی خرق عادت در این زمینه به نظر می رسد. هرچند این تغییر وزن در طول یک شعر در اشعار غیررسمی (از جمله نوحه های مذهبی) سابقه دارد ولی در دوران معاصر که در همه مظاهر فرهنگ و علم و تمدن بشری تحولات بی سابقه ای صورت پذیرفته (و ما این تحولات را در تحت تاثیر ظهور اعظم الهی در این عصر می دانیم)، شعر سنتی نیز در نهضت شعر نو از محدودیتهای شدید وزن و قافیه رها شد و شعرا بیشتر به محتوا و تناسب قالب بیانی با مقصود اندیشیدند و تغییر در قالبهای سنتی را جائز و گاه لازم شمردند و برای این سنت شکنی دلایل موجهی نیز ارائه دادند که با مراجعه به کتب ایشان قابل بررسی است. (از جمله در آثار نیمایوشیج)

در اینجا برای نمونه به قسمتی از مقاله دکتر وحیدیان کامیار توجه کنید که در آن به لزوم و ضرورت تغییر طول مصراعها و وزن آنها در یک قطعه شعر پرداخته است، البته لازم به ذکر نیست که با آوردن این مقاله و نظایر آن قصد توجیه تغییرات وزنی غزل مبارک را نداریم زیرا چنانچه مکرر اشاره کردیم ضابطه حقیقی سخن حق است و این خلق است که باید از ضوابط الهی پیروی کند، اینک قسمتهایی از مقاله دکتر وحیدیان کامیار:

۱ - کوتاهی و بلندی مصراعها: در شعر فارسی تمام مصراعهای یک شعر از نظر طول مساوی هستند فی المثل تمام صدوبیست هزار مصراع شاهنامه فردوسی از نظر تعداد هجاها برابرند (البته قالب مستزاد و بحر طویل عامیانه وضعی متفاوت و مخصوص به خود دارد و از طرفی کاربرد آنها بسیار کم بوده است).

البته مساوی آوردن طول مصراعها کاری است غیرطبیعی، زیرا طول جمله های زبان با هم برابر نیستند و اینکه شاعران ما مجبور بودند به تبعیت از سنت مصراعهای هر شعر را مساوی بیاورند کاری نادرست و برخلاف طبیعت و واقعیت زبان است و افتخار بزرگ "نیمایوشیج" در این است که سنت رعایت تساوی طول مصراعها را شکست و اشعارش را به اقتضای مضمون در مصراعهای کوتاه و بلند سرود...

۲ - تغییر وزن: هر شعر فارسی از فرد یا رباعی گرفته تا مثنوی چند ده هزار بیتی، طبق سنت باید در یک وزن سروده شود، یعنی وزن مصراع اول هر شعر نمودار وزن بقیه

مصرعهاست. از طرفی از آنجا که هر مضمونی باید در وزن مناسب خود سروده شود و از آنجا که به‌ویژه در اشعار طولانی یعنی مثنویها به‌ناچار تغییر مضمون پیش می‌آید لذا ثابت بودن وزن در تمام یک شعر منطقی نیست، چه در یک شعر ممکن است هم حماسه و رزم باشد و هم عشق و دلدادگی و هم پند و اندرز و هم سوگ و مرثیه و غیره و پیداست که هر یک از این مضامین وزنی خاص خود می‌طلبند و نباید همه در یک وزن سروده شوند، زیرا وزن در حقیقت موسیقی متن شعراست و اگر با مضمون ناهماهنگ باشد این دوگانگی به شعر لطمه می‌زند و اثر نامطلوبی در گوش‌شنونده می‌گذارد... متأسفانه تا روزگار ما تغییر وزن به اقتضای مضمون در هیچ شعری معمول نبوده‌است و در این روزگار نیز چند شعری که با تغییر وزن سروده شده است به‌هیچ وجه اشعاری موفق نیست... (حرفهای تازه در ادب فارسی - صفحات ۱۲۱ - ۱۱۸)

* موسیقی کناری :

- غزل مبارک مردفاست. ردیف ← " را "
- قافیه ← مصوت " ا " و ساکن " ن "
- در بیت ۲ و ۱۲ کلمات قافیه تکراری است (از نظر قدما تکرار کلمه قافیه در غزل با رعایت فاصله حداقل ۷ بیت جایز است).
- در بیت ۱۱ قافیه کلمه مستان است که مرکب است از: مست + ان (علامت جمع) که نوعی ایطای جلی (شایگان) محسوب است .

* موسیقی درونی (صنایع بدیع لفظی)

انواع سجع: کاربرد فراوان انواع سجع (قافیه درونی) بر غنای موسیقی غزل مزبور بسی افزوده است و در اغلب ابیات آن به صورت قافیه‌های درونی جلوه می‌کند:

- نمونه‌های سجع متوازی: آرایش / آسایش (بیت ۳) - عیسی / موسایی / حمراایی (بیت ۴)
- برهان / بجهان - جا / را (بیت ۵) - اندازی / بگدازی / بوسازی (بیت ۷) ...
- (قافیه‌ها را سجع به حساب نیاوردیم)
- نمونه‌های سجع متوازن: ساقی / فانی (بیت ۱) - جامی / ساقی (بیت ۱) - باقی / فانی (بیت ۱) - تا / از (بیت ۲) - پاکم کن / دردم ده (بیت ۳) - درپیچ / دفتر (بیت ۳) - نفخه / سدره (بیت ۴) - ابدم / قدم (بیت ۵) - ده / جا / این / بی (بیت ۵) ...

(توضیح : سجع متوازن در دروس شما مطرح نشده و فقط جهت اطلاع نمونه‌های آن ذکر شد و در تکلیف ضروری نیست .)

سجع مطرف: جان/ روان (بیت ۶) - جان/ جانان (بیت ۱۲) تنها نمونه‌های موجود نتیجه: فراوانی سجع متوازن از دیگر انواع سجع بیشتر است.

انواع جناس: جناس تام ندارد.

جناس مضارع و لاحق: ساقی/ ساغر (بیت ۱) - ساقی/ باقی (بیت ۱) - تا/ را (بیت ۲) آرایش/ آسایش (بیت ۳) - برهان/ بجهان (بیت ۵) - تیغ/ تیور (بیت ۱۱) - با/ را (بیت ۹) - گر/ ور (بیت ۱۰)

جناس زائد: جان/ جانان (بیت ۲ و ۱۲) - همه/ هم (بیت ۶) - خونریز/ خون (بیت ۹) نتیجه: از جناس شواهد کمی موجود است که منحصر به موارد فوق است.

تکرار - تکرار واژه: واژه "این" در بیت اول و دوم - واژه "هم" در بیت ۴ (در کلمه "حمرا" نیز تلفظ "هم" دیده می‌شود) / واژه "از" و مخفیان با حرف واو "وز" در بیت ۵ - واژه "گر" و مخفیان با حرف واو "ور" در بیت ۱۱ هم حروفی: تکرار حرف سین در مصرع اول بیت ۴ و مصرع دوم بیت ۵ / همصدایی: تکرار مصوت "آ" در ابیات ۱ - ۲ - ۳ (مصرع اول) - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۱۲ - تکرار مصوت " - " (فتحه) در ابیات ۵ (مصرع اول) - ۷ (شواهد سجع و جناس هم نوعی تکرار محسوب است)

موازنه: مصرع اول بیت ۳ (ترصیع) - مصرع اول بیت ۴ (ترصیع) - مصرع اول بیت ۵ (ترصیع) - بیت ۷: عالم همه بگدازی - کار همه برسازی (موازنه ناقص) - بیت ۸: اینک سر و اینک دل - زخمی زن و محکم زن - بیت ۱۱ مصرع اول (ترصیع) نتیجه: با توجه به خصوصیت وزن خیزایی غزل (که قابل تقسیم به پاره‌های متساوی - الارکان است) از موازنه نسبتاً زیاد استفاده شده.

ب - سطح لغوی

- نسبت کاربرد لغات عربی در غزل مبارک حدود ۲۰٪ است که لغات عربی مذکور در زبان فارسی متداول و در شعر فارسی کاربرد داشته‌اند.

- از لغات مرکب زیاد استفاده نشده است: شمشیر به کف - خونریز - بیدل - جانبخش - حدود ۲۰ مورد ترکیبات اضافی به‌کار رفته (که غالباً آنها اضافه وصفی است): ساقی عطشان - ساغر باقی - فانی دوران - هیکل فانی - روزن جان - رخساره جانان و...

ج - سطح نحوی

- جملات غالباً کوتاه و در نهایت ایجاز است: بازآ - بده جامی این ساقی عطشان را پاکم کن از آرایش... هم نفخه عیسی... ..

- جملات غالباً تعقید ندارد (یعنی درک معنی آنها وابسته به جملات دیگر نیست) چنانچه در اغلب موارد هر مصراع و حتی هر پاره از یک مصراع جمله مستقلی است: پاکم کن از آرایش ... گر پرده براندازی عالم همه بگدازی... (موارد استثناء: بیت ۲ - ۱۱)

- ترتیب ارکان جمله غالباً تغییر کرده خصوصاً در مصراعهایی که دارای ردیف است چون ردیف کلمه " را " (علامت مفعول بی واسطه) است در همه جا مفعول در پایان جمله ذکر شده است و بعد از فعل : بازآ و بده جامی این ساقی عطشان را (بسا رعایت ترتیب ارکان = بازآ و این ساقی عطشان را جامی بده) و ... در سایر موارد کمتر تغییری در ترتیب ارکان جمله دیده می شود: گر پرده براندازی عالم همه بگدازی، کار همه برسازی... / افعی دو گیسویت خون دل و جان خورده بعضی موارد دیگر از تغییر ارکان جمله: در ظل فنا ده جا (جا ده) - گرچه نبود لایق (لایق نبود)

این تغییرات در ترتیب ارکان جمله غالباً جهت تأکید بیشتر و افزایش موسیقی کلام و گاه ضرورت شعری بوده است .

حذف به قرینه در غزل مذکور بسیار نادر است :
حذف
گر تیغ تو بر فرقم (نایب) و ر تیر تو بر مدرم

ناید همی اندر پی حاصل چه بود مستان را؟

و تقریباً در تمام موارد دیگر حذفی صورت نگرفته: هم نفخه عیسی هم سدره موسایی (که می توان با حذف فعل اول نوشت : هم نفخه عیسا هم سدره موسایی)

البته گاه علامت مفعول بی واسطه (را) حذف شده که بسیار متداول است: بده جامی (را) - گر پرده (را) براندازی - عالم (را) همه بگدازی - کار همه (را) برسازی - افعی دو گیسویت خون دل و جان (را) خورده

دوم - سطح فکری

موضوع اصلی غزل مبارک مناجات به سوی محبوب حقیقی است که ضمن وصف ادبسی محبوب، طلب مواردی نظیر: باده روحانی - فنای فی الله و بقای بالله - پاکسی از آرایش و ننگ از آسایش - رهایی از قیود هستی - فداکاری در سبیل الهی و قبول این فدا از جانب حق و ... در ابیات مختلف آن دیده می شود. (بیت ۴ صرفاً شامل مدح و ثنا و توصیف محبوب است ولی باز نوعی تمنا از حق در آن احساس می شود)
بیت پایانی غزل نوعی وصف حال ماحب اشراست. البته همان گونه که در مقدمه

جزوه آموزشی ذکر شد وجود برخی مضامین در غزل نشان می دهد این مناجاتی است که جمال قدم به موه منین تعلیم می فرمایند تا این گونه به درگاه حق استغاثه کنند (پاکم کن از آرایش ...)

- این اثر منظوم مبارک متناسب با قالب آن (غزل) عاشقانه و سرشار از عواطف روحانی است (شمشیر به کف آمدی ای عشق اینک سر و اینک دل ... - با ابـــرویی خوریزت خون من بی دل ریز ...) - در عین حال با داشتن اشارات و تلمیحات به مسائل تاریخ ادیان و اصطلاحات دینی و عرفانی جهت این عشق کاملاً آشکار است : (هم نفخه عیسایی هم سدره موسایی ... دنیا و عقبی را جمله به رهن دادم ... از ابـــدم برهان ... در ظل فنا ده جا ...)

عشقی که در غزل مبارک مطرح است در عین حال که دستمایه فداکاری و جانفشانی است ، در نهایت خلوص است و عاشق برای خود هیچ نمی خواهد حتی جاودانگی را (از ابدم برهان وز قدمم بجهان / در ظل فنا ده جا این بی سر و سامان را ... دنیا و عقبی را جمله به رهن دادم / بازآ به رهن ریزم هم جان و روان را)

در بعضی ابیات به نظر می رسد جمال قدم وصف مقام و صفات ربانی خویش را می فرمایند و از تاثیر ظهور اعظم در آفاق و انفس سخن می گویند :
این ساقی عطشان — جمال مبارک که خود ساقی باده حقیقی هستند ولی در مقام بندگی به درگاه غیب منبع لایدرک تشنه فیوضات حقند / گر پرده براندازی عالم همه بگذاری ...

هم نفخه عیسایی هم سدره موسایی ... پس با کف بیضایت برگیر تو شعبان را (می تواند اشاره به ظهور اعظم الهی و بروز صفات انبیای قبل در نفس مقدس مظهر ظهور باشد)

- معلوم نیست که این غزل به اعزاز کیست یا اینکه اصلاً به کسی عنایت شده یا نه ولی برای جمیع موه منین و عاشقان جمال رحمن و نیز غیر موه منین آشنا با ادب و شعر فارسی سبب انجذاب و اکتساب فیوضات است و تعابیر موجود در آن عام و متناسب با سنت غزل عرفانی فارسی است .

سوم - سطح ادبی

بارزترین موارد کاربرد مجاز به شرح زیر است : بیت ۱ - جام و ساغر = هر دو مجاز از محتویات آنها (باده روحانی) (با علاقه حال و محل) - بیت ۶ - دنیا و عقبی = هر دو مجاز از تعلقات دنیوی و اخروی است (با علاقه) - بیت ۹ - لب =

مجاز از سخنانی که از لب محبوب مادر می شود و یا بوسه (با علاقه آلیت)
 بارزترین موارد کاربرد تشبیه به شرح زیر است : بیت ۲ - روزن جان = جان به روزن
 تشبیه شده / بیت ۳ - دفتر هجران = هجران به دفتری تشبیه شده / بیت ۴ همه عبارات
 آن توصیف محبوب است ولی می توان آنها را تشبیه هم به حساب آورد ("هم نفخه عیاسی"
 = هم مانند نفس مسیح جان بخش هستی - "هم سدره موسایی" = هم مانند درختی که بر
 موسی ظاهر شد هدایت بخش هستی - "ناوالله حمایی" = چون آتش سوخ خداوند سوزنده
 هستی) / بیت ۱۰ - افعی دو کیسویت = کیسوان محبوب به افعی تشبیه شده / بیت ۱۲ -
 هدیه جان = جان به هدیه ای تشبیه شده (البته اگر هدیه را به معنی مصدری یعنی
 هدیه دادن بدانیم دیگر تشبیه به حساب نمی آید)

بارزترین موارد کاربرد استعاره به شرح زیر است :

بیت ۱ - ساقی : استعاره مصرحه از گوینده (جمال مبارک یا مناجات کننده) (به
 قرینه معنوی) / محتویات جام و ساغر (باده) : استعاره مصرحه از باده
 معنوی - کیفیتی روحانی (به قرینه معنوی)

بیت ۵ - ظل فنا : استعاره مکنیه به قرینه لفظی (ظل) - مقام فنا به شیوه
 استعاره به درختی تشبیه شده که دارای سایه است .

بیت ۸ - عشق : استعاره از انسان است که با شمشیر آمده است .

بیت ۹ - ابروی خونریز : استعاره مکنیه (به قرینه لفظی : خونریز) - ابروی
 محبوب به شمشیری تشبیه شده که خونریز است .

کاربرد کنایه در موارد زیر است :

بیت ۳ - در پیچیدن دفتر = کنایه از به پایان رساندن کار

بیت ۷ - پرده برانداختن = کنایه از آشکار شدن - ظهور کردن

بیت ۸ - شمشیر به کف آمدن = کنایه از آماده جنگ و خونریزی بودن / سر و دل =

جان و روان / بی جان = کنایه از افسرده و پژمرده

بیت ۱۰ - خون خوردن = کنایه از بی رحمی کردن و نابود کردن

نمونه جزوه آموزشی یکی از الواح حضرت عبدالجبار

(مندرج در مجموعه الواح به افتخار بهاییان پارسی صفحه ۳)

" هوالبهی ای پارسیان بلندآشیان، (۱) سالهای دراز است و دهرهای بیشمار که از حوادث روزگار و وقایع لیل و نهار در گوشه پژمردگی خزیده و در حفره افسردگی آزرده و طپیده بودید. در نهایت شداید و ممنوع از هر عوائد بودید. (۲) حال ابر بخشش پروردگار بلند شد و فیض و بارش بیشمار مبدول داشت و به پرورش گوهرهای جانهای یاران در آغوش صدف مهر حضرت مهربان پرداخت. (۳) شما اگر گوهر آبدارید (۴) خوشی و شادمانی نمایید و اگر مرغان چمن پروردگارید، آغاز بانگ و نوا کنید و بال و پر بکشاید (۵) و به آشیان بلند یزدان دل بندید. (۶) آفتاب سپهر یزدانی (۷) از خاور مهر (۸) و مهربانی درخشید و پرتوی در نهایت روشنی بر جمیع جهان انداخت. بینایان (۹) شادمان شدند و کوران (۱۰) آغاز آه و فغان کردند. بانگ سروش (۱۱) به گوش هوش (۱۲) بشنوید و آواز راز از جرخ رخسان (۱۳) گوش کنید. اکنون روز (۱۴) بیداری است و هنگام هوشیاری، زنده دلان در خوشی و شادمانیند و مردگان (۱۵) در اندوه و نادانی. اکنون هنگامی است که نیاکان را خوشنود کنید و جان و روان را بهبود نمایید. (۱۶) جانها تن شادمان باد ع ع "

توجه: آنچه در اینجا به عنوان توضیح مطرح می شود، صرفاً نظر نویسنده است که می تواند توسط محققین اصلاح یا تکمیل گردد.

محوریتربین موضوع لوح (پیام اصلی): تشویق مخاطبین لوح به ایمان به مظهر ظهور جدید. مقدمه: لوح مبارک خطاب به ایرانیان زرتشتی نژاد است زیرا به مخاطبین لوح فرموده اند که سالهای دراز و دهرهای بیشمار پژمرده بودید و حال بر اثر بارش ابر بخشش پروردگار (ظهور جدید) گوهر وجودتان پرورش یافت و ایمان به مظهر جدید شما را از افسردگی و پژمردگی نجات خواهد داد.

افسردگی و پژمردگی طی سالهای دراز، اشاره دارد به وضعیت زرتشتیان پس از حمله اعراب که بسیار خوار و ذلیل گشتند و حتی عده ای به هندوستان مهاجرت کردند. جمله پایان لوح نیز ناظر به همین مطلب است: " اکنون هنگامی است که نیاکان را خوشنود کنید. " نیاکان یعنی اجداد زرتشتی مخاطبین لوح در طول تاریخ ستمها و صدمات بسیار کشیدند و اکنون هنگامی است که بر اثر ایمان اولاد و احفادشان به مظهر جدید و در نتیجه سربلند شدن آنها، خوشنود شوند.

۱- ای پارسیان بلندآشیان: مخاطبین لوح به پرنده تشبیه شده اند (استعاره) و

متناسب با این تشبیه، صفت " بلندآشیان " به کار رفته است که خود این صفت نیز به جهت اعزاز و اکرام آنها و وقوفشان به مرتبه والای خود است زیرا معمولا پرنده‌هایی که مظهر قدرت و آزادگی هستند در ارتفاع زیاد نسبت به سطح زمینی پرواز می‌کنند (بلندپروازند) و آشیانه خود را نیز در ارتفاعات (قله کسوه) بنا می‌سازند.

۲ - عوائد (بگوید): فواید و منافع، عطا یا || سالهای دراز است و ... مصنوع از هر عوائد بودید: جمله خبری است که در معنای ثانوی و به منظور اظهار تاشر و اندوه به کار رفته است نه اخبار از مضمون جمله.

۳ - به پرورش گوهرهای ... پرداخت: جانهای یاران به گوهر تشبیه شده است و محبت خداوند به صدف که مظهر ظهور، جانهای یاران را در آغوش این صدف (محبت الهی) پرورش نموده است.

۴ - گوهر آبدار: گوهر باطراوت، شاداب

۵ - بال و پر کشودن: کنایه از پرواز کردن

۶ - دل بندید: علاقه‌مند شوید (دل در معنای مجازی " علاقه " به کار رفته است) .

۷ - سپهر: آسمان || آفتاب سپهر یزدانی: منظور مظهر ظهور جدید است || کلمه آفتاب در معنای مجازی " خورشید " به کار رفته است .

۸ - مهر: " مهر یا میترا که در زبان اوستایی و در فارسی باستان منیژه (Mithra) در سانسکریت میتره (Mitra) و در پهلوی میترا (Mitr) آمده، به معنایی مختلف عهد و پیمان و محبت و خورشید، ... آمده است ... در نظر آنان (ایرانیان باستان)، مهر واسطه‌ای بود بین فروغ پدیدآمده و فروغ ازلی و به عبارت دیگر واسطه بین آفریدگار و آفریدگان و چون مظهر نور بود، بعدها به معنی خورشید هم استعمال شد. ... مهر در ادبیات فارسی بندرت به عنوان ایزد عهد و پیمان و به حد وفور و شیاع به معنای محبت و دوستی و خورشید و آفتاب، که اتفاقا بنا بنیادهای کهن آن هم بی ارتباط نیست، مطرح است. " (۱) || در کلمه " مهر " ایهام تناسب است زیرا این کلمه در معنای غایب آن (خورشید)، با کلمات " خاور " و " آفتاب " مراعات نظیر دارد. حضرت عبدالبهاء در اینجا از کلمه " مهر " به همین دلیل تناسب آن با کلمات دیگر استفاده فرموده‌اند و کلمات مترادف آن نظیر " محبت " را به کار نبرده‌اند که این کار زیبایی کلام را افزون نموده است.

۹ - بینایان: استعاره از مومنین است .

۱۰ - کوران : استعاره از معرضین است .

۱۱ - سروش : فرشته ، جبرئیل . " سروش یا صورت اوستایی آن " سرئوش "

به معنی اطاعت و فرمانبری از کلام ایزدی است و واژه های سرود و سراییدن ، با آن ارتباط دارد . سروش ، یکی از عمده ترین ایزدان آیین مزدایساناست که با صفات مقدس ، نیک ، پاداش دهنده ، توانا ، پیروزمند ، دلیر و اهورایی توصیف شده است . وظیفه اش این است که خاکیان را رسم بندگی درآموزد و راه اطاعت نشان دهد . . . در ادبیات متأخر زردشتی ، سروش ، پیک ایزدی و حامل وحی خوانده شده که مانند مهر پیوسته بیدار است و از مخلوقات اهورا مزدا پاسبانی می کند . " (۱)

۱۲ - گوش هوش : اضافه اقتراعی است (گوشی که همراه با هوش و هوشیاری است) || با نگ سروش به گوش هوش بشنوید : ندای فرشته الهی را با گوش هوشیاری بشنوید . (البته می توان اضافه را به صورت دیگر یعنی اضافه استعاری نیز تعبیر نمود که در اصل معنی بیان مبارک تغییری ایجاد نمی کند و معنی همان خواهد بود : تشویق به هوشیاری در برابر ندای الهی)

۱۳ - چرخ : آسمان || چرخ رخشان : در اینجا می تواند استعاره از عالم الهی ، آسمان الهی یا ملکوت باشد || آواز را از چرخ رخشان گوش کنید : به قرینه جمله قبل یعنی به پیام فرشته الهی و مظهر امر جدید که از افق الهی می رسد ، توجه کنید .

۱۴ - روز : در معنای مجازی عصر یا دوره به کار رفته است . (دوره یا دور مظهر امر جدید)

۱۵ - مردگان : استعاره از غیزموه منین ، غافلین

۱۶ - اکنون هنگامی است که . . . بهبود نمایید : جمله خبری است به معنای ثانوی " امر تشویقی " یعنی آنان را تشویق به ایمان آوردن فرموده اند .

نمونه بررسی سبک شناختی یکی از الواح حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداء
(مندرج در کتاب مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی صفحه ۳)

اول - سطح زبانی

الف - سطح آوایی (موسیقی درونی یا صنایع بدیع لفظی)

در لوح مذکور الفاظ و ترکیبات موسیقی آفرین فراوان است که تنها به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

انواع سجع: متوازی: پژمردگی/ افسردگی - خزیده/ طپیده و ...

مطرف: پروردگار/ بیشمار - یاران/ مهربان - آبدارید/ پروردگارید و ...

تضمین المزدوج^(۱): پارسیان/ بلندآشیان - سروش/ گوش/ هوش - روزگار/ نهار

جناس: لاحق: گوش/ هوش - اشتقاق و زائد: مهر/ مهربان - مهر/ مهربانی

تکرار: همحرفی: تکرار حرف "شین" در عبارت: بانگ سروش به گوش هوش بشنویسد و

آواز راز از چرخ رخشان گوش کنید - تکرار حرف "ز" در عبارت: آواز راز از

چرخ رخشان ... - تکرار مصوت "آ" در اغلب عبارات: ای پارسیان بلندآشیان

سالهای دراز است و دهرهای بیشمار که از حوادث روزگار و وقایع لیل و نهار

... در نهایت شداشد و ممنوع از هر عواشد بودید... فیض و بارش بیشمار مبدول

داشت و به پرورش گوهرهای جانهای یاران ... بینایان شادمان شدند و کوران

آغاز آه و فغان کردند... جانهاشان شادمان باد

تکرار مصوت "ای" در عبارات: اگر گوهر آبدارید خوشی و شادمانی نمابید...

آفتاب سپهر یزدانی از خاور مهر و مهربانی درخشید و پرتوی در نهایت روشنی

بر جمیع جهان انداخت ...

تکرار مصوت کسره در عبارات: به پرورش گوهرهای جانهای یاران در آغوش

صدف مهر حضرت مهربان... آفتاب سپهر یزدانی از خاور مهر و مهربانی...

تکرار واژه "مهر" و مشتقات آن: چهار بار

تکرار واژه‌های "خوشی و شادمانی" و مشتقات آن: مجموعاً شش بار

نتیجه: در انواع سجع از سجع متوازی و مطرف تقریباً به یک میزان استفاده شده ولی

از سجع متوازن که ارزش موسیقایی کمتری دارد استفاده نشده - از انواع

۱ - تضمین المزدوج نام آرایه‌ای است که برخلاف سجع که حداقل در آخر دو جمله آفریده می‌شود، در یک جمله ساخته می‌شود به این صورت که چند سجع در یک جمله در کنار هم به کار می‌روند مانند مثالهای فوق.

جناس بسیار کم استفاده شده - از تکرار خصوصا تکرار مصوت "آ" بسیار استفاده شده که در هنگام تلاوت لوح سبب لطافت و روانی کلام شده است .

ب - سطح لغوی

از ۱۷۵ واژه - حدود ۱۶ واژه عربی است لذا بسامد لغات فارسی نسبت به لغات عربی بسیار بالاست و بیش از ۹۰٪ واژه‌ها را شامل می‌شود. نمونهٔ واژه‌های عربی : دهر - حوادث - وقایع - لیل - نهار - حفره - نهایت و ... این بسامد زیاد لغات فارسی سوره تعمد هیکل مبارک را در این امر نشان می‌دهد ولی جانب اعتدال و طبیعی بودن کلام حفظ گردیده زیرا هر جا که بیان مقصود یا حفظ موسیقی کلام با کلمات عربی مستعمل در زبان فارسی بهتر تأمین می‌شده از آن کلمات استفاده کرده‌اند که نشان دهنده عدم تکلف و تصنع اثر است . به عنوان نمونه اگر به جای " لیل و نهار " از معادل فارسی آنها یعنی " شب و روز " استفاده می‌شد، تناسب موسیقایی موجود با " روزگار " و " بیشمار " از میان می‌رفت و نیز به جای " حفره " — " گودال " با " گوشه " تناسب موسیقایی ندارد و یا به جای " حوادث " — " پدیده‌ها ، رویدادها ، رخدادها " در آن زمان تداول نداشته و مفهوم مورد نظر را بیان نمی‌کرده است .

لغات مرکب کم است : بلندآشیان ، بی شمار ، زنده‌دلان

بسامد زیادی از اسامی ذات را مظاهر طبیعی تشکیل می‌دهد: ابر - کوه - صدف - مرغان - چمن ...

ترکیبهای اضافی نسبتا فراوان است (حدود ۳۵ مورد): پارسیان بلندآشیان - سالهای دراز ... حوادث روزگار ... گوشهٔ پزمردگی ... ابر بخشش ...

ج - سطح نحوی :

تقریبا همهٔ جملات کوتاه و موجز است : در نهایت شاداند و ممنوع از هر عوائد بودید - حال ابر بخشش پروردگار بلند شد ... (تنها جمله نسبتا بلند لوح مبارک : سالهای دراز است ... آزرده و طپیده بودید)

ترتیب ارکان جمله در همهٔ موارد رعایت شده (فاعل - مفعول - فعل : حال ابر بخشش پروردگار ... فیض و بارش بیشمار مبدول داشت - کوران آغاز آه و فغان کردند و ...) (مسندالیه - مسند - فعل : حال ابر بخشش پروردگار بلند شد - بینایان شادمان شدند ...)

حذف به قرینه زیاد است خصوصا حذف فعل " بودن " و نظایر آن : سالهای دراز است و دهرهای بیشمار (است - محذوف) - در گوشهٔ پزمردگی خزیده (بودید - محذوف)

و در حفره افسردگی آزرده و طپیده بودید در نهایت شاد (بودید — محذوف) و ممنوع از هر عواطف بودید.

دوم — سطح فکری

پیام اصلی لوح مبارک (به نظر نویسنده): ظهور امر مبارک شما پارسیان را از ذلت و اندوه رها ساخت پس شادمان و فعال باشید و جبران گذشته را بنمایید. برای انتقال این پیام به نحو مؤثر هیکل مبارک به واقعیت‌های تاریخی و اسارت و ذلت پارسیان (زردشتیان) پس از حمله اعراب تا روزگار اخیر اشاره می‌فرمایند. سپس آثار ظهور مبارک را در عالم ظاهر و باطن برمی‌شمارند و به نحوی مؤثر پارسیان را به سوور و شادمانی و ترقی در مدارج عرفان و دانایی و جبران گذشته‌ها فرامی‌خوانند.

در کلام حضرت عبدالبهاء محبت به پارسیان آشکار است: صفت بلندآشیان در ابتدای لوح — شما اگر گوهر آبدارید خوشی و شادمانی بنمایید و اگر مرغان چمن پروردگارید آغاز بانگ و نوا کنید... — دعای خیر ایشان در پایان لوح: جانها تن شادمان باد

خضوع هیکل مبارک در لحن مشفقانه و نصیحت‌آمیز ایشان و کاربرد جملات خبری با مفهوم امری به جای امر مستقیم آشکار است: بنیایان شادمان شدند و کوران آغاز آه و فغان کردند... اکنون روز بیداری است و هنگام هوشیاری...

مقام هیکل مبارک در لحن پراطمینان و مهیمن لوح و اشراف ایشان به حقایق تاریخی و عرفانی ظاهر است. تناسب نحوه بیان و اصطلاحات با زمینه قبلی مذهبی مخاطبین (دیانت زردشتی) واضح است:

کاربرد بیشتر واژه‌های فارسی سره — همدردی با ایشان در خصوص ذلت و سختی‌هایی که در طول تاریخ بر پارسیان وارد شده — استفاده زیاد از واژه‌های مقدس دیانت قدیم ایرانیان مثل مهر — آفتاب — پرتو — سروش و ...

سوم — سطح ادبی

موارد استفاده از مجاز: دل بستن — روز بیداری .

از تشبیه در ۸ مورد استفاده شده: گوشه پز مردگی — حفره افسردگی — ابر بخشش — کوهرهای جانهای یاران — صدف مهر حضرت مهربان — شما اگر گوهر آبدارید ... اگر مرغان چمن پروردگارید — خاور مهر و مهربانی (در اکثر موارد تشبیه به صورت

ترکیب اضافی دیده می شود و همه آنها تشبیه معقول به محسوس است و غالباً مشبیه از مظاهر طبیعی است .

از استعاره هم در ۸ مورد استفاده شده که غالباً مصرحه است و تنها دو مورد مکنیه است .

پارسیان بلندآشیان (مکنیه) - فیض و بارش (مصرحه) - آغوش صدف (مکنیه) - آشیان بلند یزدان (مصرحه) - آفتاب سپهر یزدانی (مصرحه) - بینایان (مصرحه) - کوران (مصرحه) - مردگان (مصرحه)

از کنایه ۳ مورد استفاده شده است : در گوشه‌ای خزیدن - در حفره‌ای تپیدن - بال و پرگشودن (کنایه از پرواز)

از نماد و اسطوره و تلمیح استفاده شده : مهر - نماد عهد و پیمان - محبت - خورشید (مهر فرشته عهد و میثاق و فروغ در ایران باستان بوده است) - سروش - نماد اطاعت و فرمانبرداری از کلام ایزدی (سروش یکی از مهمترین ایزدان آیین مزدیسناست که وظیفه اش آموختن رسم بندگی و اطاعت به خاکیان است) - گوهر و صدف و ارتباط آن با باران اشاره به افسانه‌ای است که مردمان تصور می کردند مروارید حاصل پرورش قطره باران در درون صدف است که در ادب فارسی شواهد کاربرد این افسانه بسیار است : چنانکه سعدی در بوستان در باب چهارم (تواضع) سروده است : یکی قطره باران ز ابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید ... چو خود را به چشم حقارت بدید / صدف در کنارش بجان پرورید - سپهرش به جایی رسانید کار / که شد نامور لوه لوه شاهوار

در مورد مسائل بدیع معنوی کاربرد تناسب فراوان است : سال / دهر / روزگار / لیل و نهار - ابر / بارش - گوهر / صدف - مرغان / نوا / بال و پر / آشیان و ... کاربرد تضاد هم در ۴ مورد دیده می شود : بینایان / کوران - خوشی و شادمانی / اندوه هوشیاری / نادانی - زنده دلان / مردگان

علاوه بر موارد فوق که غنای زبان ادبی لوح مبارک را نشان می دهد، از دیدگاه علم معانی کاربرد ادبی جملات در معانی ثانوی سبب تاثیر و بلاغت کلام است . در لوح مبارک از ۲۶ جمله ۱۸ جمله خبری - ۶ جمله امری - دو جمله هم از دیگر انواع جملات انشایی است . جملات خبری ابتدای لوح در معنی اظهار تاثیر و اندوه و همدردی است (از شروع تا ابتدای جمله حال امر ...) بقیه جملات خبری (تا ابتدا جمله " شما اگر گوهر آبدارید ") در معنی بشارت و اظهار انبساط و امید دادن و تشویق نمودن است . جملات امری (از ابتدای " شما اگر گوهر آبدارید ... " تا " ...

دل بندید" در معنی ارشاد و ترغیب و تشویق است. جملات خبری ("آفتاب سپهر... تا... آه و فغان کردند") نیز در معنی بشارت و تشویق و امید دادن است و در جمله اخیر نوعی هشدار دیده می شود — کوران آغاز آه و فغان کردند (یعنی مبادا شما چنین باشید) بقیه جملات اموی ("بانگ سروش... گوش کنید") در معنی ارشاد و ترغیب و تشویق است. بقیه جملات خبری ("اکنون روز... بهبود نمایید") به نوعی امر غیرمستقیم و تشویق و ترغیب و هشدار است.

جمله انشایی ابتدای لوح: "ای پارسیان بلندآشیان" جمله ندایی است که دارای علامت نداست "ای"

جمله انشایی پایان لوح: "جانها تان شادمان باد" جمله دعایی است که مفهوم مثبت دارد.

(توجه فرمایید که جمله عربی "هوالبهی" در شروع لوح، نوعی جمله خبری در زبان عربی است.)

لوح مبارک از نظر تاثیر عاطفی و ترغیب روحانی مخاطب از لحاظ نوع ادبی به ادب غنایی نزدیک است ولی از دیدگاه دیگر چون حاوی تشریح مسائل اخلاقی و عرفانی به شکلی ادبی است، نوعی ادب تعلیمی هم محسوب است. (البته غلبه ادب غنایی در تعیین نوع ادبی لوح واضح است.)

نمونه جزوه آموزشی "گزیده" غزلیات مولوی

ای دل چه اندیشیده‌ای؟

ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها؟

زان سوی او چندان وفا، زین سوی تو چندین جفا

زان سوی او چندان کرم، زین سوخلاف و بیش و کم

زان سوی او چندان نعم، زین سوی تو چندین خطا

زین سوی تو چندین حسد، چندین خیال و ظن بد

زان سوی او چندان کشش چندان چشم چندان عطا

چندین چشم از بهر چه؟ تا جان تلخت خوش شود

چندین کشش از بهر چه؟ تا در رسی در اولیا

از بد پشیمان می شوی، الله‌گویان می شوی

آن دم تو را او می کشد تا وارها ندمر تو را

از جرم ترسان می شوی، وز چاره برسان می شوی

آن لحظه، ترساننده را با خود نمی بینی چرا؟

گر چشم تو بربست او، چون مهره‌ای در دست او

گاهت بغلتانند چنین، گاهی ببازد در هوا

گاهی نهد در طبع تو، سودای سیم و زر وزن

گاهی نهد در جان تو نور خیال مصطفی

این سوکشان سوی خوشان، وان سوکشان با ناخوشان

یا بگذرد یا بشکند کشتی در این گودا بهها

* * *

چندان دعا کن در نهان، چندان بنال اندریشان

کز گنبد هفت آسمان در گوش تو آید صدا

بانگ شعیب و ناله اش، وان اشک همچون زاله اش

چون شد ز حد، ز آسمان آمد سحرگاهش صدا :

" کرم مجرمی بخشیدمت وز جرم آمرزیدمت

فردوس خواهی دادمت، خامش رها کن این دعا "

گفتا: " نه این خواهم نه آن، دیدار حق خواهم عیا "

گر هفت بحر آتش شود، من در روم بهر لقا

۳

۶

۹

۱۲

گر رانده آن منظوم، بسته است از چشم ترم

من در جعیم اولیتروم، جنت نشاید مر —

۱۵ جنت مرا بی روی او، هم دوزخ است و هم عدو

من سوختم زین رنگ و بو، کو فر انوار بقا؟

گفتند: باری کم گری، تا کم نگردد مبصری

که چشم نابینا شود چون بگذرد از حد بکا

گفت: ار دو چشم عاقبت خواهند دیدن آن صفت

هر جزو من چشمی شود کی غم خورم من از عمی

۱۸ و عاقبت این چشم من، محروم خواهد ماندن

تا کور گردد آن بصر کو نیست لایق دوست را

اندر جهان هر آدمی باشد فدای یار خود

یار یکی انبان خون یار یکی شمس ضیعا

چون هر کسی درخورد خود، یاری گزید از نیکوید

ما را دریغ آید که خود، فانی کنیم از بهر لا

* * *

۲۱ روزی یکی همراه شد با بایزید اندر رهوی

پس بایزیدش گفت: "چه پیشه گزیدی ای دغا؟"

گفتا: "که من خربنده ام، پس بایزیدش گفت: "رو"

یا رب، خرش را مرگ ده، تا او شود بندهی خدا"

(ج ۱ - شماره ۳)

اشاره‌ها

وزن: مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

قافیه: کلمات قافیه: تقصیرها، جفا، خطا... علاوه بر قافیه بیرونی در اکثر ابیات

قافیه درونی هم آمده است (و این از مختصات اسلوب مولانا است) مثلا در بیست دوم:

کرم، بیش و کم، نعم. "روی": مصوت بلند "آ" "ردیف": ندارد.

قالب: نه می توان دقیقا بدان غزل گفت و نه قصیده و شاید بهتر باشد آن را "غزل -

قصیده" بخوانیم. باید توجه داشت که غزلیات مولانا معمولا از نظر تعداد ابیات از

غزلیات دیگران بلندتر است.

موضوع: گفتگوی عارفانه شاعر است با خود (= انسان) در باره ارتباطش با خداوند و

سلوک انسان و مشیت خداوند را شرح می دهد. خداوند آن همه محبت کرد و تو آن همه

کوتاهی کردی. او تو را به سوی خود می خواند، اما تو در خیال و ظن بد هستی. اما خداوند به هر نوعی که می خواست ما را آفریده است. پس در حقیقت تقصیری در کار نیست. مهم این است که هر کس به هدفی که در سر دارد (و در اصل آن را هم خدا مقرر کرده است) دست یابد. هر کس باید در حد خود هدفی از اهداف الهی را تعقیب کند^(۱) چنانکه خربنده هم در حد خود اگر خر را رها کند خداینده می شود، پس همه باید در حرکت باشیم: شعیب و من و خربنده.

اطلاعات: شبیه به داستان شعیب در کشف الاسرار (النوبه الثالثه) حکایتی است: "گویند فردا در انجمن قیامت یکی را بیارند از این شوریده روزگاری، بدعهـدی، فرمان درآید که "او را به دوزخ برید که داغ مهجوری دارد." چون به کنار دوزخ رسد دست فراز کند و دیده خود برکشد بپندازد. گویند: "این چیست که کردی؟" گوید: ما را ز برای یار بد دیده به کار اکنون چه کنم به دیده بی دیدن یار" (گزیده کشف الاسرار، ص ۵۵)

و نیز این حکایت در دفتر دوم مثنوی آمده است:

زاهدی را گفت یاری در عمل	کم گری تا چشم را ناید خلل
گفت زاهد از دو بیرون نیست حال	چشم بیند یا نبیند آن جمال
گر ببیند نور حق، خود چه غم است	در وصال حق دو دیده چه کم است
ور نخواهد دید حق را گو سرو	این چنین چشم شقی گو کور شو

و استاد فروزانفر در باره ماخذ آن در ص ۴۹ "ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی" بحث کرده است.

اما ظاهراً مولانا به حکایت شعیب که در الهی نامه عطار (تصحیح روحانی، ص

۲۵۵) آمده است نظر داشته است:

شعیب از شوق حق ده سال بگریست	از آن پس چشم پوشیده همی زیست
خدا بیناش کرد از بعد آن بساز	بشد ده سال دیگر خون فشان باز ...
چو نابینا شد و گریان بیفتاد	خداوند جهان وحیش فرستاد
که "گو از بیم دوزخ خون فشانی	تو را آزاد کردم جاودانسی
وگر بهر بهشتی زار و گریان	تو را بخشم بهشت و حور و رضوان"
شعیب آنکه زبان بگشاد حالی	که "ای حکم تو حکم لایزالی
من از شوق تو می گریم چنین زار	که من بس فارغم از نور و ز نثار

۱ - در دقایق الحقایق:

روزی یکی همزاه شد با بایزید اندر سفر گفتار مرا اخبار کن از حرفت خود ای دغا

نه یکدم از بهشتم یاد آید
 مرا قربت تو باید جاودانی
 خطاب آمد ز اوج آشنایی
 کنون پس می گری و می گری زار
 پس آنکه گفت " ای داننده راز
 که تا وقتی که آن دیدار نبود
 نه از دوزخ مرا فریاد آید
 بگفتم درد خود دیگر تو دانی
 که " چو گریان برای شوق مایی
 که تا وقتی که آید وقت دیدار
 مده بینایی من بعد از این باز
 مرا با دیدنی خود کار نبود ..."
 باید توجه داشت که اشاعره (مولانا اشعری بود) و مجسمه - برخلاف معتزله و امامیه -

معتقد بودند که خداوند قابل رؤیت است. منتها اینکه رؤیت با چشم ظاهری است یا نه، اختلافات کلامی وجود داشته است.

۱ - عذر: توجیه و جبران و رفع تقصیر (عذر تقصیر خواستن = پوشش طلبیدن از خطا) ||
 تقصیر: کوتاهی کردن و آن خطای عمدی است در مقابل تصور که خطای غیر عمدی و از روی سهو باشد. || او: مراد خداوند است. نک: بیت پنجم. در زبان ادبی برخلاف زبان عادی جایز است که ضمیر مقدم بر مرجع باشد.

۲ - خلاف: مصدر دوم باب مفاعله، مخالفت ورزیدن || بیش و کم [کردن]: بهانه آوردن، نپذیرفتن || نعم: جمع نعمت (جمع دیگر نعمت، نعمات است)
 شیخ احمد رومی در دقایق الحقایق (ص ۵۵۵) در تفسیر آیه "فلولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین، می نویسد: " هر که را انصاف هست از برای امتحان، اعمال خود را و کرمهای بی نهایت خدا را در دل خود عرضه کند و به انصاف بگوید که آن انعامها و کرمهای بی نهایت مزد اعمال است و یا فضل و کرم و رحمت خداست. بلی به صد زبان اقرار باید کردن که آن جمله فضل و کرم است، ما همه خطا و خلافتیم. چنانکه مولانا می فرماید: زان سوی او چندان کرم ..."

۳ - خیال: گمان و وهم (مانند ظن موصوف بد است). در مصطلحات صوفیان خیال مجرد آن بود که خواطر نفسانی بر دل غلبه دارد و به غلبه آن روح از مطالعه عالم غیب محجوب ماند. (اما باید توجه داشت که مولانا معمولا از اصطلاحات رایج عرفانی استفاده نمی کند). || ظن: گمان. در قسمتی از آیه ۱۰ سوره ۳۳ الاحزاب می فرماید و تظنون بالله الظنونا و گمان می بردید به خدا گمانها || کشش: به فتح (تلفظ قدیم) و نیز به کسر (تلفظ امروزی) اول: اسم مصدر از کشیدن: میل به ایجاد ارتباط. حافظ گوید: کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن؟ مرحوم فروزانفر می نویسد: " کشش: جذب، جذب، و آن عنایتی است الهی که عشق وصول و بی قراری در طلب حقیقت به دل بنده افکند تا به سرعت برق بر منازل و مقامات بگذرد و راه

دراز را به یک چشم زدن طی کند و واصل شود، و یا آنکه بدون طی مقامات به مرتبه کشف و شهود رسد و چنین کسی را سکر و استغراقی باشد که منسلخ از خود و بی پروا نسبت به ظواهر گردد، و صاحب این حالت را "مجدوب" و "ربوده" نامند. پس اگر به خود بازآید و منازل را پس از وصول به کشف و شهود در هم سپرد، او را "مجدوب سالک" گویند و مجدوب، شیخی و پیشوایی را نشاید، ولی مجدوب سالک شایسته پیشوایی و شیخی است " (نک فرهنگ دیوان). چشم: اسم مصدر از چشیدن؛ در اینجا لطف و رحمت خود را چشانیدن. استاد فروزانفر " ذوق" معنی کرده است (نک فرهنگ دیوان). در دفتر اول مثنوی گوید:

پارسی گویم یعنی این کشش زان طرف آید که آمد آن چشش

۴ - دورسیدن: فعل پیشوندی (که در سبک قدیم بسا مد زیادی دارد) به معنی رسیدن و نایل شدن || اولیا: جمع ولی، دوست. مراد اولیاء الله است. (اولیاء الله برگزیدگان حق و مردان خدا و عارفانند که در باره کم و کیف آنان بحثهای مفصلی است. مولانا در باب اولیا سخنان خاصی دارد، مثلاً رجوع شود به صفحه ۱۹۲ مناقب العارفین آنجا که مولانا حدیث قدسی " اولیائی تحت قبایلی لایعرفهم غیری" را تفسیر می کند.)

۵ - می کشد: اگر از " کشیدن" بگیریم یعنی در آن لحظه تو را به سوی خود می کشد تا از بدیها نجات دهد و اگر از " کشتن" بگیریم یعنی تو را می میراند تا از خودت رها کند، تا به تولد ثانی دست یابی، و گفته اند: " موتوا قبل ان تموتوا" یعنی بمیرید پیش از آنکه میرانیده شوید. و وجه اول ارجح است و در نسخه چتر بیستی به جای " مرترا" " از بلا" آمده است.

۶ - آن لحظه: لحظه ارتکاب جرم || ترساننده: نذیر، از القاب پیغمبر ماست، اما در اینجا مراد خداوند است || ... نمی بینی چرا: زیرا باید خدا را در هر حال در نظر داشت. و نیز خود خداست که باعث این بیم دادن و ترساندن می شود. چنانکه در سوره ۱۷ اسراء، آیه ۶۲ خود را " بیم دهنده" می خواند.

۷ - مهره: مهره بازی. مراد طاس بازی است. در غزل شماره ۱۲۸۹ گوید: منم مهره تو فتاده ز دستت / ازین طاس غربت بیا در ربایش || باختن: انداختن، چرخ دادن. یعنی با توبه هر شعوی که بخواهد عمل می کند (مولانا از نظر اعتقاد و اصول اشعری مذهب است. خدای اشعریان خدای قهار و جباری است که هر چه بخواهد بی چون و چرا می کند. انسان را در مقابل او اختیاری نیست و در بد و نیک حق چون و چرا ندارد.)

۸ - طبع: سرشت و فطرت || سودا: آرزو و خیال خام || زر: کلمات دوحرفی مختوم به "ر" مثل پر، کر، زر در سبک خراسانی معمولاً مشدد است || نور خیال مصطفی: روشنائی اندیشیدن به پیغمبر، نور عشق به پیغمبر، یعنی ایمان و معنویت. تصور پیغمبر به نور تشبیه شده است. و این غیر از اصطلاح "نور مصطفی" است که مکرراً در آثار مولانا آمده است و جنبه کلیدی دارد:

تو نور مصطفایی و کعبه پر بتان شد هلا بیا بیرون کن بتان ز بیت رحمان

غزل ۱۸۸۹

و در این صورت، مراد روح خدایی است که در حضرت آدم نفخ شد و سپس از او به دیگر پیامبران به ارث رسید و از ایشان به اولیاء الله (مثلاً شمس) منتقل شد.

۹ - خوشان و ناخوشان: صفت به جای موصوف محذوف نشسته و جمع بسته شده است. مراد اشخاص و امور خوش (خوب) و افراد و امور ناخوش (بد) است و نیز "خوش" اشاره به "نور خیال مصطفی" و ناخوش اشاره به "سودای سیم و زر وزن" است || کشتی: استعاره از وجود آدمی. زندگی را به دریای مواجی تشبیه کرده است که وجود انسان در آن چونان کشتی است.

۱۰ - کز: مخفف که از || از گنبد هفت آسمان: از اوج هفت فلک که عرش در آنجاست یعنی حال که چنین است آن قدر در راه خدا گریه و زاری کن تا دعای تو مستجاب شود (ادعوی استجابکم، مرا بخوانید تا شما را استجابت کنم) چنانکه شعیب نیز بر این راه رفت (در بیت ۱۲ ندای الهی را بیان می کند). از بیت یازده به بعد در طی هشت بیت داستان شعیب پیغمبر را نقل می کند و به این اعتبار می توان این شعر را "غزل - داستان" (نک مقدمه دکتر شفیع - ص ۲۷) خواند. به این گونه اشارات "تلمیح" گویند.

۱۱ - شعیب: پیغمبر شهر مدین که دختر او صفورا همسر موسی بود. قوم به او تگرویدند و خداوند ایشان را نابود کرد. شعیب به سبب نابودی قوم خود آن قدر گریست تا کور شد. در خبر آمده است که جبریل علیه السلام آمد و گفت که چرا می گویی، خواهی تا چشمت بازدهیم تا بینا گردی؟ اگر از بهر بهشت می گویی روزی کردیم و اگر از بیم دوزخ می گویی ایمن کردیم و بر تو حرام کردیم و اگر برای دنیا می گویی چندانکه خواهی بدهیم و نیز قومی بهتر از این بدهیم. شعب گفت یا جبریل از این همه که گفתי بر هیچ چیز نمی گیرم الا به آرزوی قرب حق تعالی. جبریل برفت و باز آمد و گفت حق تعالی گوید چشمی که به آرزوی دیدار ما نابینا شده بود شفای وی بجز قرب و دیدار ما نبود، همچنین می باش تا به ما رسی" (قصص الانبیاء نیشابوری،

|| (۲۴۵) از حد شدن: از اندازه گذشتن.

۱۲ - بخشیدن: بخشیدن را که به معنی عطا کردن است به معنای بخشودن (عفو کردن) آورده است .

۱۳ - این و آن: "این" اشاره به فردوس و "آن" اشاره به بخشایش است عیان: معاینه،

دیدار به چشم. در اینجا مراد به عیان و به معاینه است یعنی آشکارا با چشم ||

هفت بحر: قدما به هفت دریا و هفت اقلیم و هفت آسمان و هفت دوزخ قائل بودند که

اسامی آنها در فرهنگها آمده است. "سبعه ابحر" در قرآن مجید نیز آمده است.

مراد همه دریاها و جهان است || لقا: مصدر دوم باب مفاعله، ملاقات، دیدار کردن.

۱۴ - منظر: مراد منظر حق است "دیدگاه خداوند متعال، محل توجه حق تعالی، مهبط

عناایات حق ... و در حدیث است ان الله لاینظر الی صورکم و اموالکم ولکن ینظر

الی قلوبکم و اعمالکم" (نک فرهنگ مشنوی) یعنی اگر نمی توانم او را ببینم ...

جحیم: در اصل یکی از هفت طبقه دوزخ اما در عرف لغت مراد از آن مطلق جهنم

است (ذکر جزء و اراده کل) || اولی تر: شایسته تر. هر چند این ساخت به اصطلاح غلط

است و قیاس را نشاید، اما از قدیم در آثار بزرگان ادب آمده است || جنت: بهشت.

۱۵ - رنگ و بو: جاه و جلال (در اینجا ظاهری)، کر و فر. اشاره به بهشت که در واقع

برای او دوزخ است || فر: جلال، شکوه، فره، ایزدی، "فر" چنانکه در اوستا آمده

است نوری است خدایی که به دل هر کسی درافتد از همگان برتری یابد و این معنی

در عرفان نیز راه یافته است || انوار بقا: نورهای خداوند باقی. وجه دیگر اگر

بقا را به معنی مصدري بگیریم: انواری که به سالک بقا بخشد و او را باقی بالده

کند و این برترین فر است. * این بیت در مناقب العارفین آمده است. در صفحه

۳۹۶ از قول مولانا می گوید: " هر دون همتی که به تفرج باغ بسته شد از دیدار

باغبان محروم ماند" و سپس این بیت را نقل می کند و ادامه می دهد که مولانا

فرمود که رابعه را دیدند که در دستی آتش و در دستی آب داشت و می دويد. " گفت:

می روم که آتش در بهشت زخم و آب در دوزخ ریزم، تا این هر دو حجاب رهن از میانه

برخیزند و مقصد معین شود و بندگان خدا، خدا را بی غرض جا و علت خوف خدمت

کنند."

۱۶ - گری: گریه کن. فعل امر بدون باء تاکید به سبک خراسانی || مبهری: بصارت،

بینایی. ساختن این گونه مصدرها به سیاق فارسی (اسم فاعل عربی + بیا مصدری

فارسی) از مختصات زبانی سبک قدیم است || بکا: گریه. در اصل بکاء

۱۷ - ار: اگر || صفت: خداوند، زیرا صفات الهی عین ذات الهی هستند || عمی: کوری.

۱۸ - ماندن: نون اول برخلاف قاعده، از تقطیع ساقط نیست. این گونه تلفظ در اشعار مولانا و عطار و برخی دیگر از شاعران خراسان دیده شده است || تا کور گردد آن بصر: پس کور شود آن چشمی که... سزاوار کور شدن است آن چشمی که... || دوست را: دیدار دوست را. دوست در اشعار مولانا مکررا به معنی خداوند آمده است. * اگر قرار است که چشم من از مشاهده جمال الهی محروم ماند همان بهتر که کور باشد.

۱۹ - فدای چیزی یا کسی بودن: فدا شدن، قربانی شدن، در راه آن از همه چیز گذشتن. || انبان: کیسه، ظاهرا مراد از انبان خون چشم گریان است به قرینه کوری شعيب در ابیات سابق، و نیز ممکن است بدن باشد. در بیت بعدی "بد" اشاره به آن و "خوب" اشاره به شمس ضیاست || ضیاء: روشنی، روشنی آفتاب، این ترکیب برگرفته از قرآن مجید است. در سوره یونس (۱۰) آیه ۶ می فرماید: هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا... (اوست که آفتاب را روشنایی و ماه را روشنی گردانید) و در اینجا هم اشاره به شمس تبریزی است و هم اشاره به حسام الدین چلبی، زیرا لقب حسام الدین، ضیاء و ضیاء الحق بوده است. در مثنوی گوید:

زان ضیا گفتم حسام الدین تو را که تو خورشیدی و این دو وصفها
* یعنی در این جهان هر کس را مشغول به چیزی کردند و همه ذکر و فکر او را در آن راه قرار دادند چنانکه مشغله شعیب چشم بود و مشغله ما شمس ضیاست. شبیه به این مضمون حافظ گوید:

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین باشند

۲۰ - خود: به تلفظ قدیم به فتح اول (Xad) بخوانید تا قافیه درونی بیت مراعات شود. || دریغ: اشاره به فدا شدن برای جز او. || فانی کردن: که باید به فناء فی الله منجر شود. || از بهر: بهر، برای، از مختصات زبانی سبک قدیم || لا: ماسوی - الله، هر چه بجز خداست. * پس در جهان هر کسی به دنبال هدفی است و یاری گزیده است، و چون یار و هدف من خداست پس دریغ است که عمر خود را فدای غیر خدا کنم.

۲۱ - بایزید بسطا می: از مشایخ صوفیان خراسان است که در اواسط قرن سوم هجری درگذشت. || چه پیشه گزیدی؟: شغلت چیست؟ || دغا: دغل، حرامزاده، به اصطلاح امروز "پدرسوخته". * دوباره داستان فرعی (Episode) دیگری را مطرح کرده است.

۲۲ - خربنده: کسی که خر گرایه می دهد و یا کارش خرید و فروش خر و یا تیمار آن است. "خر" در کلمات صوفیه اشاره به تن است (خر عیسی) در مقابل "عیسی" که اشاره به روح است. * یعنی گفت من خربنده (بنده خر) هستم. بایزید گفت خداوند را بخش تا او بنده خدا (خدا بنده) شود.

نمونه جزوه آموزشی " غننامه رستم و سهراب "

کنون رزم سهراب و رستم شنو
دگرها شنیدهستی این هم شنو

از این راز جان تو آگاه نیست

<p>۳ به خاک افکند نارسیده ترنج هنرمند دانیمش ار بی هنر؟ ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟ بدین پرده اندر تو را راه نیست به کس برونشد این در راز باز ۶ چو آرام یابد به دیگر سرای ندارد ز برنا و فرتوت باک بر اسپنا گر کشد مرگ تنگ ۹ چو داد آمدش جای فریاد نیست یکی دان چو ایدر بدن نیست برگ تو را خامشی به که تو بندهای ۱۲ اگر جانت با دیوان باز نیست سوانجام نیکی بر خود ببری از آن کین که او با پدر چون بجست</p>	<p>اگر تندبادی برآید ز کنج ستمگاره خوانیمش ار دادگر؟ اگر مرگ دادست بیداد چیست؟ از این راز جان تو آگاه نیست همه تا در آرزو رفتی فـراز به رفتن مگر بهتر آیدش جای دم مرگ چون آتش هولناک در این جای رفتن نه جای درنگ چنان دان که داد است و بیداد نیست جوانی و پیری به نزدیک مـرگ دل از نور ایمان گر آکنده ای بر این کار بزدان تو را راز نیست به گیتی در آن کوش چون بگذری کنون رزم سهراب را نم نخست</p>
--	--

۱ و ۲ - کنج : گوشه || ترنج: گیاهی از تیره مرکبات . ترنج درشت تر از دیگر
مرکبات و بیضی شکل است ، بالنگ || خوانیمش : " ش " به " تندباد " برمی گردد ، و
" تندباد " در اینجا استعاره از حادثه بزرگ و هولناک است که باعث آن چرخ
و روزگار است || ار: مخفف " اگر " به معنی یا || هنرمند . لایق و توانا . " هنر " در
اینجا به معنی لیاقت و کفایت و فرهنگ و دانش است * با توجه به محتوای داستان
که سهراب سرنوشت غمانگیزی دارد ، گفتگو از ستم روزگار است : اگر تندبادی از
گوشه ای برخیزد ، ترنج نارسیده (اشاره به سهراب جوان) را به زمین می افکند . آیا
چرخ را ستمگر بنامیم یا دادگر؟ لایق و توانایش بخوانیم یا نالایق و ناتوان؟
رازهایی است که همیشه اندیشه آدمی را به خود مشغول داشته است .

۴ و ۵ - بدین پرده اندر: در این پرده || آرزو: معنی متداول آن حرص و طمع است ، اما

در این بیت و چند جای دیگر از شاهنامه به مفهوم فزون خواهی و زیاده طلبی در مال و مقام و قدرت آمده. "آز" یا آزی به اعتقاد مزدیسنان یا ایرانیان قدیم آفریده دیو فزون خواهی است:

سوی آز منگر که او دشمن است دلش برده جان آهرمن است

نیز نک ب ۶۹۸ و واژه نامک ۲۳، و الفبا، ج ۳، ص ۱۱ و مجتباشی، سخن، ج ۲۳، ص ۶۷۸
 || رفته فراز: فراز رفته، پیش رفته || به کس بر: بر کس * یعنی تو از راز مرگ،
 و از داد یا بیداد بودن آن آگاه نیستی، و به این پرده (پرده اسرار ایزدی)
 راهی نداری، و چون همه مردم سر بر آستان آز (فزون خواهی و مال و مقام) نهاده
 و زبون آن گشته اند، در این "راز" به روی کسی گشاده نشده است. در بعضی از
 نسخه ها به جای "راز" در مصراع دوم، "آز" آمده. برای آگاهی از نظره های گوناگون
 محققان در این بیت نک سخن، ج ۲۳، ص ۳۴۰ و ۶۷۸ - ۶۸۱ و الفبا، ج ۳، ص ۱۱ و مج
 ۲۴.

۶ - مگر: شاید، قید شک || بهتر آیدش جای: بهتر آید جایش * یعنی اگر در جهان
 دیگر آرامش یابد (مشمول لطف و نعمت خدا شود) شاید مرگش بهتر باشد.

۷ - دم: نفس || برنا: جوان || فوتوت: پیر سالخورده * یعنی مرگ چون آتشی هولناک،
 همه را از پیر و جوان به شعله خود می سوزاند.

۸ و ۹ - جای درنگ: جای اقامت || بر اسب فنا...: ترتیب عادی جمله: گر (اگر) مرگ
 تنگ بر اسب فنا کشد || تنگ: نوار پهنی که از دو جانب زین به زیر شکم اسب
 می رود. تنگ کشیدن و محکم کردن از جمله کارهای واجب به جهت ایمنی سوار است،
 زیرا که اگر این تنگ محکم نباشد، زین بر پشت اسب استوار نمی ماند. مج ۹۱ ||
 داد آمدش: "ش" ضمیر فاعلی است. این ضمیر با وجود ذکر فاعل به فعل می پیوندد:
 پیاده شدش گیو (ب ۳۳۴)، و امروز نیز متداول است: پرویز رفتش. علی نیستش.
 * یعنی در این جهان که جای رفتن است نه جای ماندن، اگر مرگ تنگ اسب فنا را
 بکشد [و زندگان را با آن به دیار نیستی بفرستد] این کار موافق عدل است و آن را
 ظلم نمی توان شمرد.

۱۰ - ایدر بدن: در اینجا بودن، ماندن در این دنیا || نیست برک: میسر نیست،
 ممکن نیست. فردوسی در جای دیگر می گوید (نک لغت نامه: برک):

ابا پشه و پیل در چنگ مرگ یکی باشد ایدر بدن نیست مرگ

* یعنی چون در این دنیا ماندن امکان ندارد، برای مرگ، جوان و پیر یکی است.

نیز نک مج، ص ۹۱

- ۱۱ - خامشی : خاموشی، کنایه از تسلیم و طاعت به خدا، و خودداری از خرده‌گیری به دستگاه آفرینش|| که: زیرا که
- ۱۲ - انباز: همدم و همراه، شریک * یعنی هرگاه دیو (شاید: دیو آرز) با جانست قرین نباشد، در باره کار خدا، (مرگ‌پیر و جوان) رازی برای تو وجود نخواهد داشت. به تعبیر دیگر: این کار ایزدی را می‌پذیری و آن را رازی پنهان نمی‌شماری
نک مج ۹۲ و سخن، ج ۲۳، ص ۶۸۱.

سراسیمه سوی سمنگان شتافت

- | | | |
|----|-------------------------------|---------------------------------|
| ۱۵ | بپیوندم از گفته باستان | ز گفتار دهقان یکی داستان |
| | که رستم یکی روز از باامداد | ز موبد بر این گونه برداشت ییاد |
| | کمر بست و، ترکش پر از تیر کرد | غمی بد دلش ساز نخجیر کسود |
| ۱۸ | چو شیر دژاگاه نخجیر جوی | سوی مرز توران چو بنهاد روی |
| | بیابان سراسر پر از گور دید | چو نزدیکی مرز توران رسید |
| | بخندید وز جای برکنند رخس | برافروخت چون گل رخ تاج بخش |
| ۲۱ | ببفگند بر دشت نخجیر چند | به تیر و کمان و به گرز و کمند |
| | یکی آتشی بفرورزید سخلیت | ز خاشاک وز خار و شاخ درخت |
| | درختی بخت از در با بسوزن | چو آتش پراکنده شد پیل تن |
| ۲۴ | که در چنگاو پر مرغی نخت | یکی نره گوری بزد بر درخت |
| | ز مغز استخوانش برآورد کسود | چو بریان شد از هم بکند و بخورد |
| | چمان و چران رخس در مرغزار | بخفت و برآسود از روزگار |
| ۲۷ | بر آن دشت نخجیر که برگذشت | سواران ترکان تنی هفت و هشت |
| | بگشتند کرد لب جویبار | پی رخس دیدند در مرغزار |
| | سوی بند کردنش بشتافتند | چو بر دشت مر رخس را یافتند |
| ۳۰ | همی هر یک از رخس جستند بهر | گرفتند و بردند پویان به شهر |
| | به کار آمدش باره دست کش | چو بیدار شد رستم از خواب خوش |
| | سراسیمه سوی سمنگان شتافت | غمی گشت چون بارگی را نیافت |
| ۳۳ | کجا پویم از ننگ تیره روان؟ | همی گفت که "اکنون پیاده دوان |
| | تهمتن بدین سان بخفت و بمرد" | چه گویند گردان که "اسبش که بود؟ |
| | سپردن به غم دل به یکبارگی | کنون رفت باید به بیچارگی |
| ۳۶ | به جایی نشانش بیابم مگر" | کنون بست باید سلیح و کمر |

همی رفت زین سان پواندوه و رنج ... تن اندر عنا و دل اندر شکنج

۱۵ - دهقان: ماحبده، رئیس ده، بزرگ زاده، نک مقدمه همین کتاب || یکی داستیان بهیوندم: داستانی بگویم || گفته باستان: گویا مقصود روایت‌های قدیم است که برخی از آنها در شاهنامه ابومنصوری گرد آمده بود اما در جاهای دیگر شاهنامه فردوسی به ماخذا و اشخاصی دیگر اشاره کرده است. نک مقدمه کتاب.

۱۶ - موبد: روحانی زردشتی. در اینجا اسم جنس است، یعنی دهقان از گفتار موبدان این گونه یاد کرد || برداشت یاد: یاد کرد. نقل کرد.

۱۷ - غمی: غمگین. از "غم" + "ی" نسبت در معنی فاعلی = دارنده غم مانند جنگی (جنگ کننده) و هنری (دارنده هنر) || بد: بود || ساز نخجیر کرد: عزم شکار کرد "ساز کردن": عزم کردن، آهنگ کردن || ترکش: تیردان، جعبه یا کیسه‌ای که در آن تیرهای کمان را جای می دادند و به پهلو می آویختند، نظیر خشاب فشنگ در زمان ما.

۱۸ - توران: در قدیم به سرزمینی گفته می شد که بر آن سوی آمودریا (جیحون) یعنی ماوراءالنهر قرار داشت، و آن به خوارزم متصل بوده و از طرف مشرق تا دریاچه آرال امتداد داشت. به قول "خوارزمی" مرز توران معمولاً نزد ایرانیان ممالک مجاور جیحون است. در شاهنامه، توران به مملکت ترکان و چینیان گفته شده که به واسطه جیحون از ایران جدا می شود (فم) || دژ آگاه: سهمگین، مهیب.

۱۹ - گور: گورخر، خر وحشی

۲۰ - برافروخت: روشن شد، درخشید. در اینجا در معنی فعل لازم است. || تاج بخش: بخشنده تاج، لقب رستم که نگاهبان تاج شاهان بود. صفت جانشین موصوف || از جای برکنند رخس: این ضبط مطابق با قدیمترین نسخه است، معنی آن این می شود که بر رخس چنان می زد و او را به جنبش آورد که گویی از زمین کنده شد. سایر نسخه‌ها "برکرد رخس" دارند... و معنی چنین می شود که رخس را به جنبش آورد و به راه - افتاد (مج ۹۲).

۲۱ - نخجیر چند: موصوف و صفت، یعنی چند شکار.

۲۲ - برفروزید: برافروخت، روشن کرد از مصدر "فروزیدن" || سخت: قوی، صفت برای آتشی: آتش سخت

۲۳ - پراکنده شد: شعله ور شد || بهلتن: لقب رستم || از در: لایق، مناسب || با بزن: سیخ کباب. * اینجا چون رستم یک گورخر را می خواسته است درست و یکجا به سیخ

بکشد و بر آتش کباب کند، ناچار درختی که شایسته و مناسب این کار باشد، بایست
جسته باشد. (مج ۹۳)

۲۴ - نره گور: گورخر نر، بزرگ و درشت هیکل || سخت: وزن نداشت. فعل ماضی از
"سختن" به معنی سنجیدن، وزن داشتن، وزن کردن. * یعنی آن گورخر بزرگ در دست
رستم به اندازه یک پر مرغ وزن نداشت.

۲۵ - برآورد کرد: نابود کرد. "گرد برآوردن" به معنی به پایان رسانیدن و نابود و
پایمال کردن است. ناصر خسرو گوید:

گردش این گنبد و مکر و دهاش
گرد برآورد هم از اولیاش
* یعنی چون گورخر بریان شد، همه آن را خورد و چیزی باقی نگذاشت، حتی مغز
استخوانها را هم خالی کرد و خورد.

۲۶ - چمان و چران: چمنده و چرنده (صفت حالیه). "چمان" یعنی خرامان، راه رونده
به ناز، از "چمیدن" || مرغزار: سبزه زار، چمن

۲۷ - سواران ترکان: = سواران ترک. در فارسی معمولاً صفت با موصوف مطابقت نمی کند
و برای موصوف جمع، صفت را مفرد می آورند: مردان پاک، دانشمندان بزرگ، اما
در قدیم گاهی مطابقت می کرده است. || هفت و هشت: عده سواران نامعلوم و تقریبی
است، امروزه هفت هشت (بی و او) می گویند. || سواران ترکان ... برگذشت: برای
فاعل که جمع است فعل مفرد آمده است. این رسم در گفته های قدما دیده می شود، در
اینجا ضرورت شعری را هم نباید از نظر دور داشت (مج ۹۴).

۲۸ - پی: پای، جای پا.

۲۹ - مر رخس را یافتند: = رخس را یافتند. "مر" اداتی است که در قدیم اغلب پیش
از مفعول و متمم می آوردند، مانند: مر او را دیدند.

۳۰ - پویان: رونده، صفت حالیه از "پویدن" یعنی رفتن به حال عادی || جستند بهر:
بهره جستند، سوار شدند و شاید معنی این باشد که از آن به عنوان گشنی بهره
جستند تا از نسل او اسبی داشته باشند.

۳۱ - به کار آمد: لازم شد || باره: اسب || دستکش: مطیع و فرمانبر، رام، دست آموز.
بدین معنی در جاهای دیگر شاهنامه نیز به کار رفته. نک مج ۱۸۵. نظامی گوید:
(سخن، ج ۲۳، ص ۳۴۱):

دستکش کس نیم از بهر گنج
یعنی تابع و فرمانبر کسی نیستم. و حافظ گوید:

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من؟
کس نزده ست ازین کمان تیر مراد بر هدف

۳۲ - بارگی: اسب، باره || سراسیمه: پریشان، مضطرب و سرگردان، آسیمه سر || سمنگان با سمنگان: یکی از شهرهای ناحیه طخارستان در خراسان قدیم (حدود العالم ع ۹۹ و ترجمه صورالارض، ص ۱۸۱) شهر سمنگان به فاصله دو روز راه در جنوب شرقی خلم، در ولایت کنونی مزار شریف افغانستان است، و یکی از راههای مهم بلخ بوده. دارای آثار بودایی به نام تخت رستم است (دایره المعارف). از اشیاء گذشته (ب ۱۸-۱۹) معلوم می شود که سمنگان شهری در مرز ایران و توران بوده. از این رو ظاهرًا همین "سمنگان" واقع در افغانستان باید باشد.

۳۳ - کاکنون: که اکنون || کجا هویم از ننگ تیره روان: یعنی از ننگ کجا بروم در حالی که تیره روان و مکدر و آزرده ام.

۳۴ - گردان: پهلوانان، دلیران.

۳۵ - رفت باید: باید رفت || به یکبارگی: به کلی، تماما

۳۶ - سلیح: سلاح، صورت فارسی از "سلاح" عربی است نظیر رکیب از رکا ب عربی، و این نوع کلمات را "معالم" می نامند. || مگر: شاید، قید شک.

۳۷ - عنا: رنج، زحمت (واژه عربی = عنا است) || شکنج: رنج، عذاب، شکنجه. معنی اصلی شکنج چین و چروک و پیچ و خم است.

نشستند با رودسازان بهم

<p>خبر زو به شاه و بزرگان رسید ۳۹ به نخجیرگه زو رمیده ست رخش" کسی کو به سر برنهادی کلاه که یارست با تو نبرد آزمود؟ ۴۲ ستوده به فرمان و راه تویییم سر ارجمندان و جان، آن توست" ز بدها گمانیش کوتاه دید ۴۵ ز من دور شد بی لگام و فسار وزان جایگه جویبار و نی است بباشم به پاداش نیکی شناس ۴۸ سران را بسی سر بیاید برید" نیارد کسی با تو این کار کرد به کام تو گردد سراسر سخن</p>	<p>چو نزدیک شهر سمنگان رسید که "آمد پیاده گو تاج بخشش پذیره شدندش بزرگان و شاه بدو گفت شاه سمنگان "چه بود؟ بدین شهر ما نیک خواه تویییم تن و خواسته زیر فرمان توست چو رستم به گفتار او بنگرید بدو گفت "رخشم بدین مرغزار کنون تا سمنگان نشان پی است تو را باشد از بازجویی سپاس گر ایدونکه مانند ز من ناپدید بدو گفت شاه "ای سزاوار مرد تو مهمان من باش و تندی مکن</p>
--	---

- یکامشبه می شاد داربم دل
نماند پی رخس فرخ، نهان
تهمتن به گفتار او شاد شد
سزا دید رفتن سوی خان او
سپهد بدو داد در کاخ جای
ز شهر و ز لشکر مهان را بخواند
گسارنده باده و رود سراز
نشستند با رودسازان بهم
چو شد مست و، هنگام خواب آمدش
سزاوار او جای آرام و خواب
- ۵۱ وز اندیشه آزاد داربم دل
چنان باره نامدار جهان
روانش ز اندیشه آزاد شد
۵۲ شد، از مزده دلشاد، مهان او
همی بود بر پیش او بر به پای
سزاوار با او به شادی نشاند
۵۳ سیه چشم و گل رخ بتان طراز
بدان تا تهمتین نباشد دژم
همی از نشستن شتاب آمدش
۶۰ بیاراست و بنهاد مشک و گلاب

۳۸ - سمنگان: نام شهری در خراسان قدیم: نک ب ۳۲.

۳۹ - گو: پهلوان، مردی درشت اندام و سترگ و قوی هیکل و با قدی بلند، معمولاً صفات دلیری و مبارزی مرد هم از این لفظ برمی آید. نک ابیات ۴۸۲، ۶۱۶، ۶۹۱، ۷۰۳، ۹۱۴ و جز آن. در فرخ نامه آمده: گو، مرد مردانه بود (مج ۹۵). || تاج بخش: بخشنده تاج، رستم. نک ب ۲۰.

۴۰ - پذیره شدنش: به پیشواز او (رستم) آمدند. || کسی... کلاه: دارندگان کلاه، درباریان و فرماندهان لشکر. بزرگان و سرکردگان با عامه مردم در لباس بسیار تفاوت داشتند، و بخصوص در پوشش سر. کلاهداران نام طبقه ممتاز درباریان و فرماندهان لشکر بود (مج ۹۵).

۴۱ - یارست: توانست، جرات کرد، از مصدر "یارستن" * یعنی شاه پرسید که چه کسی جرات کرد که با تو جنگ آزمایی کند؟ کسی چنین توانایی را ندارد.

۴۲ - ستوده: صورتی از "ستاده" به معنی ایستاده، ثابت و استوار: نک مج ۹۵ و سخن، ج ۲۲، ص ۶۸۱ || ستوده به فرمان...: یعنی مطیع توایم.

۴۳ - خواسته: مال، ثروت.

۴۴ - بنگرید: نگاه کرد. فعل ماضی از مصدر "نگریدن" || گمانیش: = گمانش. "گمانی" صورتی است از "گمان" به همین معنی، و باءش جزو کلمه است. * یعنی چون رستم در سخن شاه تامل کرد، گمان او را از بدیها دور دید: دانست که او نیکخواه اوست. در بعض نسخه ها "ز دل بد گمانیش" آمده، که معنی آن روشن است.

۴۵ - لگام: دهنه، دهانه، جلواسب || فسار: افسار.

۴۶ - نشان پی: رد پا || وز آنجا کجا: از آنجا که. یعنی در آن سو که جویبار و نی وجود دارد.

۴۷ - تو را باشد... سپاس: تو را سپاس باشد. از تو سپاسگزار می شوم || نیکی شناس: حق شناس * یعنی اگر رخسار را جستجو کنی، از تو سپاسگزار می شوم و با دادن پاداش حق شناسی می کنم.

۴۸ - گر ایدونکه: اگر چنانکه

۴۹ - نیارد کسی با تو این کار کرد: = کسی با تو این کار [را] نیارد کرد (نمی تواند بکند). "نیارد" فعل مضارع منفی از مصدر یارستن.

۵۰ - سراسر: تماما. قید است برای "به کام تو گردد" || سخن: در زمان فردوسی در زبان رسمی و ادبی سخن به فتحه، سین و ضمه، خاء و حتی به اشباع ضمه، یعنی سخن، تلفظ و نوشته می شده، و در شعر با بن، کن، کهن و امثال آنها قافیه آورده شده است. در شاهنامه یکی دو بیت دیده شده است که در آنها سخن به فتحه، خاء تلفظ می شود، زیرا با تن یا من قافیه آورده شده است اما صحت ضبط آن ابیات و امالت آنها هنوز به تحقیق نرسیده (مج ۹۵).

۵۲ - نماند پی... نهان: نهان نماند.

۵۴ - خان: خانه، سرا * یعنی صلاح دید که به خانه او برود، و به سبب مزده (مزده اینکه رخسار پیدا می شود) شادمانه مهمانش شد. "از مزده دلشاد" قید حالت است وابسته به فعل "مهمان شد".

۵۵ - سپهبد: سردار لشکر، در اینجا مقصود شاه سمنگان است. || همی بود...: پیش او ایستاده بود || هر پیش او بر: هر پیش او، دو حرف اضافه برای یک متمم، که در قدیم معمول بوده است.

۵۶ - مهان: بزرگان، مهتران || سزاوار: قید چگونگی برای "به شادی نشاند" یعنی چنانکه شایسته بود * یعنی شاه، بزرگان را فراخواند و مجلسی شایسته آنان برای تفریح و شادی ترتیب داد.

۵۷ و ۵۸ - گسارنده: باده: ساقی. گساردن و گساریدن در معنی لازم و متعدی، و اغلب در معنی لازم، به کار می رود: می گسار و غمگسار و اندهگسار یعنی می خوار و غمخوار و اندوه خوار. نک مج ۹۶ || رودساز: نوازنده، رود. "رود" از سازهای زهی، و تار این ساز را هم می گویند. نک مج، ص ۹۶ در چاپ مسکو: "گسارنده" باده آورد ساز" ضبط شده است. || چشم و...: = بتان سیه چشم و گل رخ طراز || بتان: کنایه از زنان زیبارو || طراز: شهری قدیم در کنار رودی به همین نام (طراز) در آسیای مرکزی

نزدیک شهر کنونی اولیاآتا در جمهوری قزاقستان شوروی. احتمالا از بلاد سفد بوده. طراز از جهت زیبایی زنان و مردانش ضربالمثل بود. از آنجا برده بنه سرزمینهای دیگر می بردند. امروز اثری از این شهر باقی نیست. (دایره المعارف) نیز نک مج ۹۶ || بهم: با هم، همراه || بدان تا: بدان سبب که || تهمت: نیرومند، دلیر و شجاع. در اینجا لقب رستم است. مرکب از "تهم" (نیرومند) + "تن". تهمت یا تهمتن به هر دو صورت در شعر فردوسی به کار رفته است به معنی درشت تن و سترک هیکل، مرادف پیلتن، در حق رستم و در حق پهلوانان دیگری مثل اسفندیار، گاهی به عنوان لقب یا بدل اسم اصلی به کار رفته است. نک مج ۹۷ || دژم: دلتنگ و غمگین: پریشان خاطر. نک مج، ص ۹۷ * یعنی [شاه سمنگان] ساقی و نوازنده و نیز زیبارویانسی سیاه چشم از اهل طراز فراخواند. بزرگان (مهان) با نوازندگان با هم نشستند تا رستم دلتنگ و اندوهگین نباشد.

۵۹ - از نشستن شتاب آمدش: از نشستن ناراحت و دلگیر شد. کسی را شتاب آمدن از چیزی: سیر شدن، و ملال و خستگی داشتن (مج ۹۸)، در شاهنامه به این معنی مکرر به کار رفته است. نک واژه نامک.

۶۰ - آرام: آرامش، استراحت. در معنی اسم مصدری به کار رفته است * یعنی جای استراحت و خوابگاهی لایق رستم ترتیب داد.

ترایم کنون گر بخواهی مرا

شاهنگ بر چرخ گردان بگشت	چو یک بهره از تیره شب درگذشت
در خوابکه نرم کردتد باز	سخن گفتن آمد نهفته به راز
۶۲ خوامان بیامد به بالین مست	یکی بنده شمعی معنبر به دست
چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی	پس برده اندر یکی ماه روی
به بالا به کردار سرو بلند	دو ابرو کمان و دو گیسو بلند
۶۶ تو گفستی که بهره ندارد ز خاک	روانش خود بود و، تن جان پاک
بر و بر جهان آفرین را بخواند	ازو رستم شیردل خیره مانند
چه جویی، شب تیره، کام تو چیست؟	بپرسید زو، گفت: "نام تو چیست؟"
۶۹ تو گویی که از غم به در نیمه ام	چنین داد پاسخ که "تهمینه ام"
پزشک هزبر و پلنگان منم	یکی دخت شاه سمنگان منم
چو من زیر چرخ کنود اندکی است	به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست
۷۲ نه هرگز کن آوا شنیدی مرا	کس از پرده بیرون ندیدی مرا

به کردار افسانه از هر کسی
 که از شیر و دیو و نهنگ و پلنگ
 شب تیره تنها به توران شوی
 به تنها یکی گور بریان کنی
 هر آنکه که گرز تو بیند به چنگ
 برهنه چو تیغ تو بیند عقاب
 نشان کمند تو دارد هزبر
 چو این داستانها شنیدم ز تو
 بجستم همی کتف و یال و بورت
 ترایم کنون گر بخواهی مرا
 یکی آنکه بر تو چنین گشته‌ام
 و دیگر که از تو مگر کردگار
 مگر چون تو باشد به مردی و زور
 سدیگر که اسپت بجای آورم
 چو رستم بر آن سان پری چهره دید
 و دیگر که از رخسار آگهی
 بفرمود تا موبدی پرهنر
 چو بشنید شاه این سخن شاد شد
 ز شادی بسی زر برافشانند
 که این ماه نو بر تو فرخنده باد
 به خشنودی و رای و فرمان او
 چو انباز او گشت با او به راز
 چو خورشید تابان ز چرخ بلند
 به بازوی رستم یکی مهره بود
 بدو داد و گفتش که "این را بدار
 بگیری و به گیسوی او برسدوز
 ورا ایدونکه آید ز اختر پسر
 به بالای سام نریمان بود
 فرود آرد از ابر، بران عقاب
 همی بود آن شب بر ماه‌رو

شنیدم همی داستانست بسی
 نترسی و، هستی چنین تیزچنگ
 ۷۵ بگردی بر آن موز و، هم بغنوی
 هوا را به شمشیر گریان کنی
 بدرد دل شیر و چنگ پلنگ
 ۷۸ نیارد به نخجیر کردن شتاب
 ز بیم سان تو خون بارد ابر
 بسی لب به دندان گزیدم ز تو
 ۸۱ بدین شهر کرد ایزد آبخسورت
 نبیند جزین مرغ و ماهی مرا
 خود را ز بهر هوا کشته‌ام
 ۸۴ نشاند یکی پورم اندر کنار
 سپهرش دهد بهر، کیوان و هور
 سمنگان همه زیر پای آورم"
 ۸۷ ز هر دانشی نزد او بهره دید
 ندید ایچ فرجام جز فرهی
 بیاید بخواهد ورا از پدر
 ۹۰ به سان یکی سرو آزاد شد
 ابر پهلوان آفرین خواندند
 سر بدسگالان تو کننده باد
 ۹۳ به خوبی بیاراست پیمان او
 ببود آن شب تیره دیو و دراز
 همی خواست افکند رخشان کمند،
 ۹۶ که آن مهره اندر جهان شهره بود،
 اگر دختر آرد تو را روزگار
 به نیک اختر و فال گیتی فروز
 ۹۹ ببندش به بازو نشان پدر
 به مردی و خوی کریمان بود
 نتابد به تندی برو آفتاب"
 ۱۰۲ همی گفت از هر سخن پیش‌اوی

جو خورشید رخشنده شد بر سپهر
 بر رستم آمد گرانمایه شاه
 چو این گفته شد مزده دادش به رخس
 بیامد بمالید و زین بر نهاد
 بیا راست روی زمین را به مهر
 بپرسیدش از خواب و آرامگاه
 بدو شادمان شد دل تاج بخشش
 شد از رخس رخشان و از شاه شاد

۶۱ - یک بهره: پاره‌ای، پاسی، قدری || شبا هنگ: یا شعرای یمانی، یکی از درخشانترین ستارگان آسمان است و به سبب درخشندگی، مورد پرستش ملل قدیم بوده است. || چرخ گردان: فلک گردنده، آسمان.

۶۲ - سخن گفتن آمد...: به طور سری سخنانی گفته شد. به زبان محاوره ام — روز می گوئیم: صدای دو نفر شنیده شد که با هم آهسته و پنهانی حرف می زدند.

۶۳ - یکی بنده: بنده‌ای، غلامی || معنبر: عنبرآمیز، و "عنبر" ماده‌ای است چرب و خوشبو که از روده یا معده عنبرماهی گرفته می شود. || مست: مقصود رستم است.
 ۶۴ - پس برده اندر: در پس برده (بنده)، در بعضی نسخه‌ها بنده و در بعضی دیگر پرده آمده. نک صج ۲۷ و ۹۸.

۶۵ - بالا: قامت، قد || به کردار: مانند.

۶۶ - روان، جان: معادل نفس و روح در عربی. به اعتقاد قدما روان یا نفس آدمی جاودانی است و بعد از مرگ تن، به جای می ماند و از میان نمی رود، ولی جان یا روح متلاشی می گردد و زایل می شود. گاهی شعرا این دو لفظ را به جای یکدیگر به کار می برند. نک صج ۹۹ و سخن، ج ۲۳، ص ۱۱۷۲ || گفتی: گویی، گویا * یعنی آن دختر ماهروی گویی از خاک آفریده نشده بود، تنش جان بود و روانش خود. ترکیبی از جان و خرد بود.

۶۷ - خیره ماند: حیران شد، متعجب شد || بر و بر: (بر او بر) = بر او. دو حرف اضافه برای یک مضمم، از کاربردهای قدیم. * یعنی چون رستم آن دختر را دید، متعجب شد و نام خدا را بر زبان آورد. [نظیر آنچه در این موارد می گویند: ماشاء الله یا به نام ایزد].

۶۸ - شب تیره: قید زمان برای "چه جویی" || کام: مقصود، آرزو، مراد * یعنی در این شب تاریک چه می خواهی؟

۶۹ - غم: مقصود غم عشق رستم است، ابیات بعد نشان می دهد که تهمینه، تعریف رستم و وصف شجاعت و دلیری او را شنیده بود.

۷۰ - یکی دخت: ظاهراً تنها دختر... || هزبر: شیر درنده. ایرانیان هزبر به کار

می برند و آن را فارسی می پندارند. " هزبر و پلنگان"، مقصود هزبران و پلنگان است. جمع به مفرد عطف شده است. * معنی بیت کاملاً روشن نیست. در چاپ مسکو " پزشک" ضبط شده یعنی مورد حسد... مینوی می نویسد: شاید بتوان چنین تاویل کرد که دیدار و معاشرت من چنان مطلوب است که از برای جنگجویان و دلبران در حکم طبیب است از برای بیماران (مج ۲۸) در روزگار قدیم پزشکی با اوراد و ادعیه خاص همراه بوده و در بین عوام به آسانی صورت جادوگری و افسون سازی به خود می گرفته، و به تسخیر ارواح موذی و دفع گزند آنها از راه افسون و نیرنگ مبدل می شده است ابیاتی از شاهنامه شاهد این معنی است. از این رو شاید بتوان " پزشک" را به معنی افسون کننده یا آرام کننده گرفت، و گفت که تهمینه در مقام خودستایی می گوید: همچنانکه بیماران با سحر و افسون پزشکان از درد و آزار آسوده و آزاد می گردند، شیران و پلنگان در برابر افسون و جاذبه جمال من درنده خوبی خود را که همچون درد و بیماری از آثار نیروهای اهریمنی است، رها کرده، رام و آرام می شوند. نک سخن، ج ۲۳، ص ۶۸۲ - ۶۸۴.

- ۷۱ - خوبان : زیبا رویان || جفت : نظیر، همتا || چرخ کی بود : آسمان.
- ۷۲ - پرده : سراپرده، حرم || ندیدی : نمی دید || نه هرگز کس آوا شنیدی مرا : = هرگز کس آوایم را نشنیدی (نمی شنید)
- ۷۳ - به کردار : مانند || شنیدم همی : همی شنیدم، می شنیدم * یعنی داستان تو را که چون افسانه با ورنکردنی بود، از کسانی می شنیدم.
- ۷۵ - شوی : روی، می روی || مرز : سرزمین، کشور || بغنوی : بخوابی، بیاسایی = می خوابی و آسایش می کنی. از معدر غنودن و غنوبیدن.
- ۷۶ - به تنها : تنها، به تنهایی || هوارا ... : از دشمنان آن قدر می کشی که هـوا (آسمان) به حال آنان گریه می کند.
- ۷۷ - بپند : فاعل آن شیر و پلنگ مقدر است، که " دل شیر" و " جنگ پلنگ" به آنها دلالت دارد. || بدرد : پاره می شود، می ترکد. " دریدن" در معنی لازم به کار رفته، نظیر بیت دیگر از فردوسی:
- بدردید جنگ و دل شیر نر عقاب دلاور بیفکنند پر (لغت نامه)
- * در این بیت تعقید هست، یعنی آنگاه که شیر و پلنگ گوز تو را به دستت ببینند (عازم جنگ باشی)، دل شیر و جنگ پلنگ پاره می شود. در بعضی نسخه ها به جای " هوانگه"، " هر آن کس" ضبط شده که درست نیست.
- ۷۸ - برهنه چون تیغ تو بیند عقاب : = چو (چون) عقاب تیغ تو [را] برهنه بیند ||

نیارد... شتاب : شتاب نیارد (نمی آورد)، عجله نمی کند. " شتاب آوردن " در شعر
 کما بیش دیده می شود. نک لغت نامه. * یعنی چون عقاب تیغ تو را برهنه (بی غلاف)
 ببیند، از شکار کردن باز می ماند.

۷۹ - ستان: سرنیزه * یعنی اثر کمند تو بر گردن شیر پیداست (بر شیران غلبه داری)
 و از ابر، از ترس نیزه * تو خون می بارد. باریدن خون از ابر از باب " غلسو "
 است، زیرا این امر عقلا و عاداتا امکان پذیر نیست.

۸۰ - شنیدم ز تو: در باره * تو شنیدم. || لب به دندان گزیدم ز تو: حسرت تو را
 خوردم و آرزوی دیدار تو را کردم (مج ۹۹).

۸۱ - یال : گردن || بر: سینه || آبشخور: محل آب خوردن، جای آب برداشتن از چشمه و
 رودخانه. در اینجا به معنی منزل و اقامتگاه * یعنی در جستجوی تو بودم، خدا
 نصیب تو کرد که در این شهر درنگی بکنی.

۸۲ - * تهمینه به رستم می گوید: من از آن توام اگر مرا بخواهی، و بجز این مورد
 مرغ در آسمان و ماهی در دریا مرا نمی بیند: سراسر وجودم از آن توست و هیچ چیز
 و هیچ کس در آسمان و زمین مرا ندیده و نخواهد دید.

۸۳ و ۸۴ - یکی آنکه: اولاً، نخست اینکه || بر تو چنین گشته ام: این چنین عاشق و
 شیفته * تو شده ام. " گشته " صفت مفعولی است به معنی سرگشته و حیران، و " ام " فعل
 ربطی، = گشته هستم. || هوی: عشق، خواهش نفس || مگر: شاید * یعنی اولاً من عاشق
 توام و خود را فدای عشق کرده ام، و ثانیاً شاید خداوند پسری به من عنایت کند.

۸۵ - بهر: بهره، نصیب || کیوان: زحل، یکی از سیارات منظومه * شمسی که گرد خورشید
 می گردد، و پس از مشتری از همه * سیارات منظومه بزرگتر است. هور: خورشید
 * کیوان و هور، گویا ارتباطی با قوت و زور دارد. می گوید: شاید آن پسر در
 مردانگی و نیرومندی همانند تو باشد و نصیب او خورشید و کیوان باشد، یعنی
 پهلوانی زورمند و دلیر گردد نک مج ۱۰۰.

۸۶ - سدیکر: سوم || به جای آورم: پیدا می کنم * پیش از اینکه تهمینه در باره * پیدا
 کردن اسب کاری بکند شاه سمنگان بامداد همان شب مزده می دهد که رخس پیدا شده
 است. نک مج ۲۹.

۸۸ - آگهی: خبر، اطلاع || ایچ: هیچ : آسایش و بزرگی و شادی و فرخندگی .
 * یعنی رستم عاقبت کار را جز شادی و خوشی و فرخندگی ندید.

۸۹ - موبد: روحانی زردشتی || پرهنر: شایسته و کاردان || بخواهد: به طور رسمی
 خواستگاری کند و کار به صورت سنتی و مطابق رسم باشد. || ورا: او را (مخفف وی را)

- ۹۰ - سرو آزاد: اشاره به سربلند و خرم شدن است .
- ۹۱ - ابرو: بر || آفرین خواندند: تبریک گفتند. تحسین کردند
- ۹۲ - ماه نو: کنایه از تهمینه || بدسگال: بد اندیش، بدخواه (دشمن). به نظرمینوی، به احتمال قریب به یقین ابیات ۸۹ تا ۹۲ الحاقی است .
- ۹۳ - بیاراست پیمان او: موبد پیمان ازدواج رستم و تهمینه را بست .
- ۹۴ - انباز: همدم و شریک، و در اینجا کنایه از همخواه است || به راز: درخلوت، در جای دیگر (ب ۴۲۱) معادل محرمانه یا خصوصی و ضد " علنی" است. || بهبود آن شب ...: آن شب تاریک [برای آن دو، رستم و تهمینه] گویی مدت درازی بود .
- ۹۵ - رخشان کمند: کمند رخشان، کنایه از شعاع آفتاب. || همی خواست ...: می خواست پرتوافشانی کند .
- ۹۶ - شهره: مشهور .
- ۹۷ - بدار: نگاه دار .
- ۹۸ - به گیسوی او بر: به گیسوی او: دو حرف اضافه برای یک متمم آمده . || نیک اختر: اختر نیک، ستاره خوب کنایه از طالع خوب، سرنوشت سعادت آمیز. * یعنی مهره را با طالع خوب و به فال خورشید (روشنی بخش) به گیسوی او بدور. " گیتی فروز" در شاهنامه غالباً به معنی خورشید آمده .
- ۹۹ - ورا ایدونکه: و اگر چنانکه * ولادت پسر را به اختر (ستاره، سرنوشت) نسبت می دهد. در قدیم برای هر کسی ستاره ای قائل بودند که چگونگی آن ستاره بیانگر طالع خوب یا بد وی بود، و نیز قدما سیارات را در حیات و سرنوشت آدمی مؤثر می دانستند .
- ۱۰۰ - بالا: قامت، قد || سام نریمان: سام پسر نریمان، جهان پهلوان ایرانی نواده، گوشاسب جهان پهلوان، وی پدر زال و جد رستم بود. || کریمان: جمع " کریسم"، جوانمرد و بخشاینده .
- ۱۰۱ - فرود آرد: فاعل آن کودکی است که زاده خواهد شد (سهراب). || نتابسد ...: آفتاب نمی تواند بر او تند بتابد، آفتاب با آن عظمت بر او سلطه ندارد .
- ۱۰۳ - مهر: لطف، رحمت .
- ۱۰۴ - گرانمایه شاه: شاه گرانمایه (شاه سمنگان)، ارجمند، عالی قدر || آرا مگه: جای آسایش .
- ۱۰۵ - تاج بخش: مقصود رستم است . نک ب ۲۰ .
- ۱۰۶ - بمالید: با دست اسب را نوازش داد || شد از رخس ...: به سبب پیدا شدن

رخش با شکوه، و به سبب [مهربانیهای] شاه شاد شد.

ماخذ: شعار، دکتر جعفر و انوری، دکتر حسن (انتخاب و شرح). "غمنامه" رستم و سهراب"، مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۶۸.

مقدمه بر سبک‌شناسی آثار فارسی حضرت بهاء‌الله

دکتر شاپور راسخ

دوستان ارجمند گرامی

در این دوره از انجمن ادب و هنر وظیفه‌ای برعهده بنده نهاده شده که به راستی ایفای آن دشوار است و بسیار پردلی بلکه بی باکی می‌خواهد. بحث از سبک سخن فارسی حضرت بهاء‌الله به میان آوردن بدان می‌ماند که آدمی بخواهد با قایقی شکسته، دریایی پهنه‌گسترده و ناپیدا کرانه را بی‌ماید. اگر بنده ناتوان دل به دریا زده و قدم در این ورطه سهمگین نهاده‌ام به امید آن است که دیگران یعنی ادبا و سخن‌شناسان توانمند پا در میدان نهند و این پژوهش ناقص و مقدماتی را به کمال خود رسانند.

برای این عرایض نارسا نوزده مبحث در نظر گرفته شده است که اگر وقت اجازه دهد مجلا به حضور عرضه می‌شود:

گفتار اول در کیفیت نزول آثار مبارکه است که حق مطلب را در این مورد آقای دکتر وحید رافتی ادا کرده‌اند و سپاسگزار ایشان هستم که بار گران بنده را سبکتر نموده‌اند. (۱)

گفتار دوم در مورد زبان فارسی به عنوان محمل وحی الهی است.

گفتار سوم در سنجش آثار آن حضرت در نوشته‌های دیگران است.

گفتار چهارم بحث از سبک سخن آن حضرت به صورت کلی است. در این زمینه شش گونه‌لحن و نه شان مختلف را در آثار آن حضرت تشخیص می‌دهد و از هر کدام نمونه‌ای می‌آورد و بعد به جمال، تحول و تطور سبک و سیاق کلام مبارک را بازگو می‌کند و می‌کوشد که در این مورد گرایشهای عمده را به دست دهد.

گفتار پنجم در مورد انتخاب لغات و کلمات در آثار مبارکه است.

گفتار ششم از کلمات قمار در آثار آن حضرت بحث می‌کند.

گفتار هفتم راجع به موسیقی کلام آن حضرت است.

گفتار هشتم بحث در ارسال المثل و تلمیح در آثار مبارکه است.

گفتار نهم تشبیهات و استعارات را در آثار فارسی جمال مبارک پژوهش می‌کند.

گفتار دهم بحث از بعضی صنایع لفظی است که در همین آثار به کار رفته است.

گفتار یازدهم شمای است در مورد جزالت یا استحکام که از مشخصه‌های اصلی کلام حضرت

بهاء الله است .

گفتار دوازدهم مجملی از نشر فارسی سره آن حضرت را ارائه می کند .

گفتار سیزدهم ارائه شاهکاری از ترسلات آن حضرت است .

گفتار چهاردهم نگاهی به کلمات عالیات می اندازد که از آثار مهم رمزی و کنایه‌ی

آن حضرت است .

گفتار پانزدهم نمونه‌ای از نشر عرفانی حضرت بهاء الله را عرضه می کند .

گفتار شانزدهم کوششی است در استخراج بعضی قواعد زیان که در کلام محبوب امکان

پذیرفته شده است .

گفتار هفدهم در مورد پیوند آثار مبارکه با نوشته‌های مقدس ادیان سالفه است .

گفتار هیجدهم نوعی نتیجه‌گیری از بحث طولانی گذشته است و عنوانش نوآوری در آثار

بهایه است .

و بالاخره گفتار نوزدهم از غزلیات و قصائد فارسی جمال مبارک به اجمال یاد خواهد

کرد .

اما این همه گفتارها پیش‌گفتاری می خواهد که در آن ما یلم بعضی از دشواریها

این مطالعه را با شما عزیزان در میان نهم . اما این دشواریها نباید ما را از خطر

کردن در این راه بازدارد بلکه بی گمان لذت راه‌پیمایی را دوچندان می کند .

مقدمه بر مقدمه

اصطلاح " سبک‌شناسی " را مرحوم محمدتقی بهار ملک الشعراء مؤلف کتـبـاب

" سبک‌شناسی " (سه مجلد - آخرین چاپ به سال ۱۳۶۹ شمسی) که تجزیه و تحلیلی است از

تطور نشر فارسی ، در ادوار مختلف رواج داد . یکی از تلامذه ایشان آقای دکتر حسین

خطیبی مؤلف " فن نشر در ادب فارسی " که جلد اول آن به قرن هفتم هجری پایان

می پذیرد (چاپ اول ۱۳۶۶ شمسی) این پژوهش را ادامه داد و تکمیل نمود . شبهه نیست

که تواریخ ادبیات فارسی خصوصا آنها که توسط خاورشناسان بنام چون ادوارد براون -

هرمن اته - یان ریپکا - پیتر آوری و دیگران تحریر شده همگی شامل سنجش کلام

نویسندگان و شعرای بزرگ و نام‌آوران ادب پارسی بوده و هست ، اما آنچه موجب تحیر

است این است که از این جمع کثیر محققان ، انگشت‌شمارند کسانی که به ادبیات بهایی

اشاره‌ای کرده و خصوصا از سبک سخن جنوت بهاء الله در آثار کثیر فارسی و عربی

ایشان گفتگویی به میان آورده‌اند . لذا باید از آغاز این نکته را یادآور مستمعان

عزیز شد که این بحث ، بحثی تازه است ، و از این بنده که در این راه نا هموار و

پیچیده نوسفری بیش نیستم نباید توقع داشت که با توشه اندک، آسان به منزل مقصود دست یابم که به قول حافظ: "خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق"

مشکل اصلی این تحقیق تنها در این نیست که مطالعات در این زمینه بسیار محدود است. مشکل دیگر خصیصه سبک مظهر کلی الهی یعنی حضرت بهاء الله است که نه آن را با سبکهای ساده یا مرسل می توان مقایسه کرد و نه با سبکهای آراسته یعنی نثر فنی می توان برابر نهاد. محققان اروپایی علاوه بر سبک ساده و سبک آراسته قائل به نوع سومی از سبک سخن شده اند که به اقوی احتمال آن را فقط در آثار مظاهر ظهور می توان یافت. سبکی که به صفت عالی - جلیل - والا - رفیع یا شکوهمند می توان توصیف کرد و غربیها صفت sublime را در معرفی آن به کار برده اند. سخن حضرت بهاء الله نمونه یکتا و بی همتای سبک شکوهمند و والاست. حتی مناجاتهای آن حضرت که بنا به اصل و قاعده کلی برای تضرع و توسل به آستان الهی انشاء شده از این رفعت و جلالت سبک و سیاق عاری نیست، چنان که به جای خود خواهیم آورد. قرائن حاکی است که نثر محاوره آن حضرت همچنان که از پنج کنز و بیانات به ادوارد براون برمی آید به خلاف محاوره مردم، جزالت و قوت و هیمنه ای داشته با لحن هیچ فرد بشری مشتبه نمی شود.

مشکل سومی که در پژوهش سبک آثار حضرت بهاء الله مشهود است تنوع بی سابقه الحان و شیوه های کلام آن حضرت است. جناب فاضل ما زیندرا نی در کتاب "اسرار الاشیار خصوصی" که حقا مطالعه ای پرارزش است ضمن اشاره به بیان آن حضرت در سوره هیکل: "قل انا نزلنا الایات علی تسعه شئون" تفصیلی از آن شئون یا الحان نه گانه عرضه داشته اند که گفتگو، در آن خارج از موضوع اصلی ماست از همین تنوع و تکثر شئون می توان استنتاج کرد که حکم عام در باره سبک سخن آن حضرت کردن چه اندازه مقرون به مخاطره است. زیرا آنچه محرز است اینکه سبک آثار عرفانی آن حضرت در روزگار بغداد نمی تواند عینا با آنچه در مورد قانون - حکومت - اساس نظم بدیع و نظائر آن در دوران عکا فرموده اند یکسان باشد، یا آنچه در زمینه روحانیات و اخلاقیات در کتابی چون کلمات مکنونه آمده با افاضات علمی و فلسفی حضرتش مثلا در السواح حکما و طب و مشابهات آنها از نظر سبک و شیوه کلام مطابقت نماید.

مشکل چهارم در پژوهش سبک آن حضرت کثرت آثار مبارکه است که آنچه تاکنون نشر شده فقط جزیی کوچک از مجموع را تشکیل می دهد. چنانکه بجای خود گفته خواهد آمد. این مشکلات البته به آسانی حل نمی شود. سعی این بنده در این پژوهش آن بوده است که در مرتبه اولی به مشخطات کلی و وجوه مشترکی که در آثار طبع شده حضرتش

مشاهده می شود اکتفا کرد تا ان شاء الله روزی فرصت سبک شناسی تفصیلی هر دسته از آثار و هر یک از الحان و شوه و ن که از قلم اعلایش جاری و صادر شده به دست آید که ما لایدرک کله لایترک کله.

گفتار اول - کیفیت نزول آیات مبارکه

در میان مظاهر ظهور هیچ کدام و در بین اندیشمندان جهان فقط قلبی به کثرت و تنوع آثار حضرت بهاء الله نوشته‌هایی از خود به یادگار نهاده‌اند. ظاهراً در دارالانوار مرکز جهانی بهایی متجاوز از پانزده یا شانزده هزار فقره از الواح حضرت بهاء الله بجا مانده است که یا به قلم شخص آن حضرت نگارش یافته و یا به دستور حضرتش توسط کاتب معین یا بازنویسان تحریر گردیده و اکثر آنها در پاسخ به پرسشهای افراد یا به اعزاز و تجلیل آنان شرف صدور یافته است. در آثار مبارکه آمده (از جمله لوح شیخ) که حجم الواح آن حضرت مجموعاً به معادل یک صد جلد کتاب می رسد. طبق نوشته‌های شاهان عینی وقتی میرزا آقا جان خادم الله عرائض نفوس را به حضور مبارک عرضه می داشت نزول آیات به سرعتی شگفت و قوت و قدرتی بدیع بدون تأمل قبلی یا وقفه روی می داد به حدی که کاتب در مواردی به علت سرعت تحریر قادر به بازخواندن بعضی کلمات و عبارات خود نوشته نبود و از هیکل مبارک استمداد و تقاضای راهنمایی می کرد. شاهان همواره از کیفیت نزول آیات مبهوت و متحیر بوده‌اند و بعضی گفته‌اند که در آن لحظات گویی ذرات جهان در وجد و حرکت و هیجان بوده‌اند.

حضرت رب‌اعلی فرموده بودند که با وجود عاری بودن از علوم زمانه قادر هستند که بدون تأمل و تفکر، انزال آیات نمایند و بدون سکون قلم در زمینه‌های توحیدی، معارف روحانی، تفاسیر و شوه و ن علمیه و مناجات و غیر آن آثار ظاهرکنند به نحوی که در عرض پنج ساعت هزار بیت بنویسند. حضرت بهاء الله سرعت نزول آثار را به هزار بیت در ساعت رساندند. چنان که خود در ادرنه فرموده‌اند: "الیوم فضلی ظاهر شده که در یک‌یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربانی نازل می شود. در این ایام معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلی امام وجوه نازل ... آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه اکثر بی سواد مانده"

از جمله مشخحات مظاهر الهی این است که دریافت‌کننده وحی الهی هستند که منشاء آن روح القدس است و فهم و درک ماهیت آن بر احدی از افراد بشر مقصور و میسر نیست. اگر کلام در نزد انسان عادی نتیجه تجربه، مطالعه، تفکر و تحقیق

است کلام مظهر الهی از هیچ یک از این عوامل سرچشمه نگرفته است. تحصیلات حضرت بهاء‌الله در حد خواندن و نوشتن و مقدمات سواد بود ولیکن وقتی نزول کلام الهی بر قلب منبر حضرتش پیش می‌آمد نه فقط سخن آن حضرت ترجمان دانش غیبی می‌شد بلکه چنان قوت و قدرتی داشت که قلوب بشری را منقلب می‌کرد و ارواح را تصفیه و تعلیم می‌نمود. نزول وحی به وجهی که خود آن حضرت بیان فرموده‌اند حکم ابشاری عظیم داشته که از قلعه‌ای رفیع بر صدر منشرح آن حضرت فرومی‌ریخته و گویی آن حضرت را در ادای سخن اختیار نبوده و آنچه نازل می‌شد امکان دخل و تصرف بعدی در آن وجود نداشته. شدت و سرعت و کثرت انزال آیات چنان بوده که به دستور حضرتش بخشی از آثار مبارکه را در دوره بغداد به رودخانه سپرده و امحاء کردند.

در بیان اینکه نزول وحی بصورتی روی می‌داده که گویی از اختیار آن نفس مقدس بیرون بوده در منتخباتی از آثار مبارکه (نمره ۵۰) چنین می‌خوانیم که "اگر امر به دست این عبد بود هرگز خود را معروف نمی‌نمودم" اما "در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمنم ناطق شده و روح الاعظم قدام وجهم، و روح الامین فوق راسم و روح البهاء در صدرم ندا فرموده و حال اگر به سمع لطیف استماع شود از جمیع اعضاء و احشاء و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمایید حتی از شعراتم می‌شنوید بانه لا اله الا هو و ان هذا لجمال لبهاة لمن فی السموات و الارضین"

از امتیازات بزرگ این ظهور مبارک آنکه کلام الهی عینا محفوظ مانده و بدون دستکاری روزگار و اهل آن به نسلهای آینده رسیده است. در حالی که می‌دانیم هم تورات و هم انجیل بر اساس روایات شفاهی دهها سال بعد از درگذشت مظهر ظهورتدوین و تنظیم شده و حتی قرآن که به وسیله کتاب وحی تحریر شده بود نیز سالها بعد از رحلت رسول الله به صورت فعلی در ۱۱۴ سوره و به ترتیب آیات مدنی و مکی (برحسب طول سوره) مدون و منظم گردید. چنانکه اشارت رفت هنگام نزول آیات فضای اتساق و محیط گویی موج و در اهتزاز بود. عظمت و قدرت و هیمنه حضرتش در حین نزول به حدی بود که افراد نادری را در آن لحظات به حضور مبارک می‌پذیرفتند و آنان که مشرف بودند توانایی نظاره سیمای آن حضرت را نداشتند لذا غالبا در تنهایی و در مقابل خادم الله میرزا آقاخان به‌صورت آیات مبادرت می‌فرمودند. به فرموده جمال مبارک در حین نزول وحی همه ملائک آسمان به هر یک از کلمات نازله گوش فرا می‌داده و شادی می‌نموده‌اند. شدت هیجان خود آن حضرت در وقت نزول آیات چنان بوده که غالبا از اکل و شرب بازمی‌مانده‌اند. در لوحی در این باره فرموده‌اند (لثالی الحکمه، ج ۲،

ص ۱۷۹): "اگر جمیع علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند یقین بدانید که کسل تصدیق می نمایند چه که مفر و مهربی مشاهده نمی نمایند الا الله المتکلم الناطق السميع البصیر. زود است که نفوذ کلمه الهیه و احاطه قدرتش را ملاحظه نمایند اگرچه حال هم مشهود و واضح است"

در لوح نصیر چنین آمده است (مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۵): "و اگر به آیات منزله ناظرند قد احاطت الوجود من الغیب و الشهود. به شانی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الفبیت نازل و اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نمی شد البته اذن داده می شد که کل بین بیدی عرش اعظم حاضر شوند و نفعات روح القدس اکرم را به بصر ظاهر مشاهده نمایند."

چون نزول آیات و آثار به کیفیتی بود که مجلا بدان اشارت رفت نباید انتظار داشت که الواح مبارکه حضرتش همه از ابتدا تا انتها مضمون و مطلب واحدی را طرح کند و بسط دهد یعنی قابل مقایسه با یک رساله فلسفی یا علمی باشد که پس از ارائه صغری و کبری به نتیجه ای دلالت می کند. نزول وحی چون امواج متواتر حاصل شده و در نتیجه گاه مفاصیح و مطالب متعدد در یک لوح واحد جمع آمده یا آنکه در لوح واحد به نفوس مختلف توجه و خطاب فرموده اند. بعضی آثار مبارک از این قاعده کلی مستثنی است مانند کتاب ایقان یا کتاب بدیع که از صدر تا ذیل تابع یک نظم منطقی است. در الواح متعدده دیگر مطالب متعدد و متنوع است و از این بابت کاملاً سوره های قرآنی را پیش نظر می آورد. اما باید تصدیق کرد که این تعدد و تنوع چنان که در خود کتاب مستطاب اقدس و الواح مهمه نازله بعد از آن که به عنوان متمم و مکمل ام الكتاب محسوبند ملاحظه می شود چنان لطف و جاذبه ای به هر یک داده است که خواننده از زیارت و تلاوت مکرر آنها سیر نمی شود و هر بار در هر بخش و عبارت، دریایی از معانی نهفته بازمی یابد و به اسرار تازه ای پی می برد.

خود هیکل اقدس به این خصوصیت که یک جهان معنی در پس الفاظ کلام حضرتش پنهان است توجه دارند چنانکه در مقامی می فرمایند: "اگر صاحبان افئده از دریای معانی که در این الفاظ مستور است بیاشامند و آگاه گردند کل شهادت می دهند بر علو بیان و سمو آن" (دریای دانش، ص ۱۹)

و در مقام دیگر آمده: "ملاحظه نمایند در این ظهور، کل عالمنند که به مدارس نرفته و تحصیل علم ننموده و از بیت اهل علم هم ظاهر نشده و اکثر ایام عموش مبتلی و در سجنهای متعدده مسجون بوده، مع ذلک قلمش معین فرات علوم نامتناهی ربانی گشته و اگر به دیده منزله از رمد هوی مشاهده شود در هر قطره آن بحر علم

و حکمت را مواج ببند" (لثالی الحکمه ۱۷۸/۲)

شواهدی هست که در موقع نزول آیات قدسیه، جمال مبارک خود از خلوت کلمات و عبارات متلذذ و در شور و نشاطی روحانی بوده‌اند چنانکه وقتی به آثار عربی و فارسی خود اشاره می‌کنند یکی را بدایع نغمات حجازی می‌خوانند و دیگری را تغنیات خوش عراقی. در لثالی الحکمه (ج ۲ ص ۲۹۹) چنین آمده: " ای مادر نوشته تو را به زبان پارسی می‌نویسیم تا شیرین زبانی طیر الهی را از لسان عراقی بشنوی و آوازه‌های خوش حجازی را فراموش کنی و اقرار کنی که بلبل معنوی به جمیع لسان در باغهای روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازه‌های ظاهر آوازه‌های باطن بشنوی"

خود مکرراً تصریح می‌فرمایند که آنچه در دل و اندیشه دارند همه را نتوانسته و یا نخواسته‌اند بر زبان آورند. در ایقان شریف آمده که " قسم به خدا آنچه می‌خواهم اختصار نمایم و به اقل کفایت کنم می‌بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این چقدر لثالی بی‌شمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات معانی که در غرفه‌های حکمت مستور گشته که احدی لمس آنها ننموده"

باز در همان کتاب نفیس آمده:

" قسم به خدا که این حمامه تراپی را غیر از این نغمات نغمه‌هاست و جز این بیانات رموها که هر نکته‌ای از آن مقدس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای معانی بی حجاب از قصر روحانی، قدم ظهور به عرصه قدم گذارند."

تشبیه معانی به عروسان و حوریات و مانند آن در بیانات مبارکه رایج است. در موضعی در ایقان شریف می‌فرمایند که در حقائق علم الهی " در هر حدیقه‌ای عروس معانی ملاحظه آید که در غرفه‌های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالسد"

گفتار دوم - زبان فارسی به عنوان محمل وحی الهی

اگر در ظهور محمدی و در برابر عرب جاهلی، فصاحت و بلاغت قرآن مجید به عنوان معجزه پیامبر اکرم عنوان شده بود در این ظهور مبارک حضرت نقطه اولی خط بطلان بر پاره‌ای از قواعد فنون ادب گذشته کشیدند و فرمودند که کلام حق میزان است و کلام خلق را باید به آن مطابقت نمود و به آن توزین و سنجش کرد. مخاطب آثار حضرت رب‌اعلی در درجه اول علمای شیخی و دیگر علمای مذهب شیعه بودند و طبعاً لسان آن حضرت موافق ذوق و فهم و درک مخاطبان خود تکلم می‌فرمود. ممکن است آثار حضرت

باب در چشم کسانی که با ادبیات کلاسیک ایران مانوس هستند جلوه‌ای نکند اما در عوض شبهه نیست که آثار حضرت بهاء‌الله در الحان متعدد و متنوعش با ممتازترین آثار نثر فارسی قابل مقایسه است و هر چند آن حضرت مایل نبودند که از فصاحت و بلاغت سخن خود دم زنند معذک، کلام آن حضرت علاوه بر این دو مزیت از جزالست و استحکام و طنین و شکوه‌مندی و گاه زیبایی خاصی برخوردار است که نمی‌توان نادیده و ناگفته نهاد.

حضرت بهاء‌الله به زبان فارسی توجه مخصوصی داشتند و آن را به‌عنوان زبانی ملیح و شیرین مطرح می‌فرمودند و می‌گفتند:

"اگرچه لسان عربی احسن است ولکن گفتار پارسی اعلیٰ" و نیز "لسان پارسی بسیار ملیح است... ولکن بسط عربی را نداشته و ندارد" (پیام آسمانی - ص ۱۰۸) معذک چون: "امروز آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هر چه این زبان را ستایش نماید سزاوار است." به عبارت روشنتر چون علم الهی در این ظهور قدسی به زبان پارسی عرضه شده فراگرفتن آن مورد توصیه و تاکید است چنانکه حضرت عبدالبهاء به یکی از مردم باختر فرموده‌اند: تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عن قریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد" (همان ماخذ)

حضرت بهاء‌الله فی الحقیقه دو معیار اصلی را برای سنجش و تعیین ارزش سخن به‌کار برده‌اند:

نخست آنکه در ادا و انتقال درست معانی و مفاهیم گوناگون قادر و توانا باشد و در این مورد فرموده‌اند: "آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن به گفتار گوینده است"

دو دیگر آن که به ذکر حق مزین گردد: "اگر از لغات مختلفه عالم عرف‌شنای تو متضوع شود همه محبوب جان و مقصود روان، چه تازی چه پارسی و اگر از آن محروم ماند قابل ذکر نه چه الفاظ چه معانی." شاید معیار سومی را هم در این مورد بتوان استنباط و استنتاج کرد و آن رعایت میزان فهم و درک مخاطبان است. در این باره فرموده‌اند: "سخن به‌اندازه گفته می‌شود تا نرسیدگان بمانند و نورستگان برسند."

علاوه بر رسایی و توانایی در ادای معانی عرفانی و روحانی و اخلاقی یعنی آنچه تکیه‌گاه اصلی کلام مظاهر ظهور است زبان باید چنانکه از اشارات حضرت عبدالبهاء برمی‌آید از زیبایی و آرایش معتدلی هم برخوردار باشد. هر چند که در این مورد هنوز نمی‌توان از نصوص مبارکه حضرت بهاء‌الله ملاحظه نگردیده اما می‌توان

کلام خود حضرتش را گواه گرفت بر اینکه علاوه بر فصاحت کلام و بلاغت معنی گوینده^۱ بلندپایه آن به خلوت و خوش‌آهنگی و زیبایی و شورانگیزی نیز توجه داشته و غالباً آن را به صنایع بدیعی هم آراسته‌اند. از این رو حیرت نباید کرد که خود آن حضرت گاه به‌طور ضمنی و تلویحی به‌خوبی سخن خویشاشارت کرده چنانکه در کلمات مکنونه فرموده‌اند:

"ای برادر من - از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نمکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام" یا در لوح دیگر پارسی چنین خطاب نموده‌اند: "ای دوست - درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را دلکشتر از این گوهر نبوده و نخواهد بود" یا در الواح مشابه چنین یادآور شده‌اند: "ای بنده" یزدان - شب‌نمی از دریای بخش فرستادیم اگر بنوشند و زمزمه‌ای از آوازهای خوش جانان آوردیم اگر به گوش جان بشنوند."

جمال قدم غالباً سخن خود را به رحیق مختوم که به اسم حضرت قیوم مهر از سر آن برگرفته شده تشبیه می‌فرمایند و در مواضع دیگر صریح قلم اعلی را به حسیف سدره^۲ منتهی تشبیه می‌فرمایند و سدره^۳ منتهی چنانکه می‌دانیم در مقامی به معنای ذات مبارک مظهر الهی است و در مقامی نقطه^۴ نهایی علم اولین و آخرین.

گفتار سوم - ستایش آثار آن حضرت در نوشته‌های دیگران

از امور غریبه که قبلاً بدان اشارت رفت آنکه در تاریخ ادبیات فارسی کس نخست به اهتمام خاورشناسان غرب و بعد به کوشش خود پژوهندگان ایرانی نوشته شده تقزیبا جز اشاره‌ای کوتاه و گذرا به امر بهایی و ادبیات بهایی دیده نمی‌شود. ادوارد براون که یکی از گشایندگان راه بر چنین تحقیقاتی است از این قاعده تا حدی مستثنی بوده است. وی در جلد چهارم تاریخ ادبی ایران بخش محدودی را به معرفی شعر "بایی" اختصاص داده که بیشتر صفحات آن را قصیده^۵ معروف جناب نعیم کسسه مطلعش این بیت است: "مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون - یکی چو دجله آب و یکی چو لجه^۶ خون" و تفسیر اشعار آن اشغال نموده است. (رجوع شود به نسخه^۷ انگلیسی آن کتاب چاپ ۱۹۷۸ کمبریج - صفحات ۱۹۴ - ۲۲۱) بحث از نثر بایی و بهایی از آن هم کوتاه‌تر است و از نکته‌های شگفت آنکه این بحث را زیر عنوان "آثار جدلی در ود بایی و بهایی‌ها" آورده (ر.ک ترجمه^۸ فارسی دکتر بهرام مفدادی - تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر - چاپ ۱۳۶۹ شمسی - صفحات ۳۶۸ - ۳۶۹) و ضمناً آن می‌نویسد:

" بابی‌ها و بهایی‌ها سبک ویژه‌ای در زبان فارسی به وجود آورده‌اند که از بسیاری لحاظ قابل توجه است. برخی از الواح بهاء‌الله که در پاسخ به پرسشهای زردشتیان نوشته شده حتی به فارسی سره و بدون استفاده از واژه‌های عربی نگارش یافته است و مهمترین آثارشان هم چون کتاب اقدس از سوی دیگر به عربی تحریر شده است. بهاء‌الله از نظر سبک هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی تکامل شگرفی به وجود آورده چون بنا به گفته گوبینو سبک میرزا علی محمد باب خشک و بی‌روح است^(۱) در جلد دوم تاریخ ادبیات ایران تالیف براون (ترجمه علی پاشا صالح) چنین آمده: " کتاب ایقان بابی‌ها که بهاء‌الله در حدود سال ۱۸۵۹ میلادی نوشته از جهت اسلوب به استحکام و ایجاز چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی است که تقریباً هفت قرن پیشتر به رشته تحریر درآمده است. " (فصل اول - ص ۱۳۱)

این مقایسه و مشابهه حائز اهمیت بسیار است زیرا چهارمقاله عروضی را از شاهکارهای ادب فارسی دانسته‌اند و ملک‌الشعرای بهار در جلد دوم سبک‌شناسی خود (ص ۲۹۷ - ۲۹۹) در سخن آن نوشته است که این کتاب " از حیث سادگی عبارت و سلامت کلام و ایجاز لفظ و اشباع معنی و خالی بودن از مترادفات لفظی و نداشتن جمله‌های مترادفه و اسجاع بار دو موازنات و سایر تکلفات معموله آن زمان در طراز اول کتب قدیم قرار داد. " به گفته بهار، چهارمقاله عروضی از نثر فنی یا آراسته زمان خود هم تاثیر پذیرفته و در نتیجه از کاربرد صنایعی چون صنعت موازنه و مزدوج و کنایه و استعاره بدون افتادن در دام تکلف و تصنع یعنی در حد اعتدال به دور مانده است.

یان ربیکا و همکارانش که کتاب‌قظوری را به تاریخ ادبیات ایران اختصاص داده‌اند به ذکر همین نکته اکتفا کرده‌اند که کلمات مکنونه حضرت بهاء‌الله بیشتر به عرصه ادب تعلق دارد تا به عرصه " تئولوژی " یعنی علوم الهی و نیز در موضع دیگر مجملاً اشاره کرده‌اند که سنت گفتگو از منازل و مقامات مربوط به سیر روح تا مقصد غایی خود در ادب ایران سابقه ممتد دارد و از جمله " سیر العباد الی المعاد " اثر سنایی و " منطق الطیر " عطار و " مصباح الارواح " ابوحمید اوحدالدین کرمانی و " هفت وادی " بهاء‌الله را باید نام برد.

فهم رمز این غفلت یا فراموشکاری مورخان ادب پارسی در مورد ادبیات بهایی

۱ - براون در دو موضع دیگر هم در باره آثار بابی و بهایی سخن گفته است. یکی در پایان ترجمه مقاله شخص‌سیاح جلد دوم صفحات ۱۷۳ - ۲۱۱ و دیگر در " مسواد لازم برای مطالعه مذهب بابی " صفحات ۱۷۵ - ۲۴۳. متأسفانه این دو کتاب در دسترس گوبینده این عبارات نبود.

دشوار نیست. خاورشناسان در پژوهشهای خود در این زمینه غالباً با همکاران محقق ایرانی سروکار داشته‌اند. به رعایت اعتقادات گروه اخیر نخواسته‌اند که حتی وجود آیین بهایی را تأیید و تصدیق کنند. شاید هم دسترس یافتن به آثار بابی و بهایی برای خاورشناسان سهل و ساده نبوده و در نتیجه نوعی تجاهل العارف کرده‌اند و اشخاصی هم چون پیتر آوری ترجیح داده‌اند که به همزیانی با متعصبان شرقی ظهور حضرت باب را به‌عنوان فتنه اجتماعی و سیاسی جلوه دهند هیئات مما هم یظنون.

هیگانی محققان ایرانی از ادبیات بهایی به‌حدی بود که مترجم فارسی جلد چهارم براون دکتر بهرام مقدادی تصور کرده که نام یکی از آثار حضرت بهاء‌الله کتاب الواح است: "بهاء‌الله بعدها کتاب الواح را نوشت که بخش اعظم آن به زبان فارسی است و یکی از آنها به نام الواح سلاطین جالبترین و مهمترین آنها می‌باشد" (ص ۳۶۸) در حالی که هر محقق باید بداند که کلمه الواح جمع لوح است و مراد حضرت بهاء‌الله از استعمال این کلمه در مورد نوشته‌های خود (علاوه بر کلماتی چون کتاب - سوره - صحیفه - سفر و مانند آن) چنانکه در لوح حکما اشاره شده دسترس داشتن آن حضرت به لوح محفوظ یعنی علم الهی بوده است. (۱)

در حاشیه عراضم باید متذکر شوم اینکه سبک حضرت باب را گوینو خشک و بی روح توصیف کرده باید ما را متوجه این مطلب تاریخی کند که آثار دینی در ایران حتی تا زمان آن حضرت به زبان عربی تحریر می‌شد که در حکم زبان رسمی جوامع اسلامی بود و تازه از اوایل عصر قاجاریه است که علمای شیعه به نگارش رسالات خود به زبان فارسی عاری از صنایع بدیعی اقبال کرده‌اند مع‌ذلک شیوه نگارش آنان با طرز انشاء معمول فرق بارزی داشته و به قول مؤلف کتاب از صبا تا نیما (یحیی آربین‌پور ج ۱ - ص ۲۰۳) چنان بوده که گویی کلمه به کلمه از متن عربی ترجمه شده است. بنا بر این زبان دینی هنوز رشد و نمو و نضج کامل خود را در زبان فارسی پیدا نکرده

۱ - لوح اصطلاحی است که ۵ بار در قرآن مجید تکرار شده و هر بار به معنی دیگری آمده و از جمله به معنی لوحه‌ای است که بر روی آن مطالبی را بنگارند و هم در آن سفر کریم است که ذکر لوح محفوظ آمده که منظور از آن دانش الهی و معرفت غیبی و وحی ایزدی است (برای تفصیل رجوع شود به "داشده المعارف اسلام" چاپ جدید به زبان فرانسه - جلد ۵ - ص ۷۰۳)

از حضرت بهاء‌الله در لثالی الحکمه (ج ۲ ص ۱۰۷) چنین نقل شده: امروز ام‌الکتاب ظاهر و ناطق است و لوح محفوظ حول ظهور ظاهر ظاهر.

بیان مبارک در لوح حکما چنین است: و انک تعلم اننا ما قرئنا کتب القوم و ما اطلعنا بما عندهم من العلوم کما اردنا ان نذکر بیانات العلماء و الحکماء یظهر ما ظهر فی العالم و ما فی الکتب و الزبر فی لوح امام وجه ربک نری و نکتب انسه احاط علمه السموات و الارضین. انتهی

بوده است و مخاطب عمده حضرت باب‌همین فقها و علمای اسلام بوده‌اند که با چنان زبانی کار می‌کرده‌اند من جمله شیخیه که عادت به سبک‌تحریر بی‌پیرایه، شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی داشته‌اند. باید به‌خاطر بیاوریم که به‌فرموده حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب‌ایقان بیشتر از چهارصد تن از علمای عصر یعنی ملایان آن زمان در ظل امر مبارک حضرت تاب‌درآمده بودند و بدیهی است که مکاتبه و مخاطبه با چنین نفوسی نمی‌توانست کلام آن حضرت را از تاثیر و نفوذ سبک متالیهین یعنی ملایان آن زمان به‌کلی دور نگاه دارد. به‌گفته قرآن مجید: و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیض الله من یشاء و ینهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم. (سوره ابراهیم - آیه ۴)

گفتار چهارم - سبک‌سخن آن حضرت و تحول و تطور آن

اینکه سبک و اسلوب‌سخن حضرت بهاء‌الله را به صفت جلیل یا شکوه‌مند توصیف کردیم سابقه‌اش را در نصوص مبارکه می‌توان یافت چنانکه در موضعی در ایقان شریف فرموده‌اند: "و این است نعمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل به الحان جلیل در علائم ظهور بعد فرمود" و در مقامی دیگر در همین کتاب مستطاب اشاره به همین کلمات الهی فرموده‌اند که ما آن را به شکوه‌مندی ترجمه کردیم.

کتاب سبک‌شناسی ایران تنها از سه‌گونه سبک یا اسلوب‌نگارش در نشر فارسی سخن می‌گوید: سبک ساده یا مرسل - سبک آراسته یا نشر فنی و بالاخره سبک مبتنع یا متکلف و اگر در سبک‌شناسی ملک‌الشعراى بهار سخن از دوره چهارمی در تحول نشر فارسی بعد از اسلام می‌رود از این بابت است که در دوره معاصر بازگشت به سادگی نشر روزگار نخستین روی داده است. بر این تشخیص ایرادی وارد نیست چون غیر از آثار مبارکه در این ظهور شریف‌اثری به زبان فارسی وجود ندارد که استحقاق عنوان جلیل یا شکوه‌مند sublime را داشته باشد.

سبک جلیل یا شکوه‌مند سبکی است که عظمت و قدرت و قوت آن نیروی اندیشه و تخیل خواننده را سخت تحت‌تاثیر و نفوذ خویش‌قرار می‌دهد. اطلاق عنوان جلیل یا شکوه‌مند بر آثار فارسی حضرت بهاء‌الله تنها از باب اعتقاد و احترامی نیست که همه ما نسبت به آن ذات عالی‌قدر داریم، وجوه مشخصه کلام حضرت بهاء‌الله خُشود شایستگی چنین توصیفی را به ثبوت می‌رساند:

اولا لحن الوهیت که در آثار حضرتش مستتر و مندمج است.

ثانیا جزالت و استحکام کلام آن حضرت.

ثالثاً علو و سمو معانی در سخن حضرتش که از گفتارهای عادی یا حتی مقولات علمی و ادبی بس فراتر است .

رابعاً نوعی آهنگ پرهیمنه که از کلام آن حضرت انفکاک ندارد .
خامساً هدف در کلام آن حضرت شیوایی و زیبایی نیست بلکه سخن در خدمت مقصد و الاتوری است که آن خلق انسان جدید و جامعه جدید و فرهنگ جدید باشد .
در مجموعه 'الواح مبارکه' (ص ۲۵۱) چنین آمده :

" ای بندگان چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش است از آن بنوشید تا به پیاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و به کوی دوست یگانه درآیید . از جهان بگذرید و آهنگ شهر جانان نمایید ."

آنچه به گوینده این عرائض جرات آن را می دهد که سخن از سبک آثار فارسی آن حضرت به میان آورد این است که با وجود تطور و تنوع فوق العاده کلام آن حضرت از شان عرفانی گرفته تا سبک رسالات استدلالی، از شیوه ترسلات ادیبانه گرفته تا شان مناجات و دعا و ثنا، از شان خطابات فردی و عمومی آن حضرت گرفته تا شان قانونگذاری، همه و همه واجد یک مشخصه است که آن جلالت و شکوه و هیمنه کلام آن حضرت است که در همه آثارشان تجلی دارد .

باید اذعان کرد که تشخیص الحان و شوه و ن در کلام آن حضرات به واقع بسیار دشوار است علاوه بر این در یک لوح یا کتاب واحد ممکن است الحان و شوه و ن متعدد به کار گرفته شده باشد همچنانکه در طی رسالت آن حضرت الحان و شوه و ن مختلف از پی یکدیگر آمده است . اگر فقط از باب قرارداد، الحان را بر نوع زبانی که حضرتش برگزیده اند اطلاق کنیم لا اقل شش گونه لحن را در آثار آن حضرت بازمی شناسیم :

۱ - لحن حجازی که الواح تماماً عربی باشد . ۲ - لحن عراقی که به فارسی ولی مختلط با لغات عربی است . ۳ - لحن پارسی سره که در الواح خطاب به زردشتیان و پارسیان بازیافته می شود . ۴ - لحن مزدوج فارسی و عربی یعنی الواحی که در آن عبارات به هر دو زبان به هم پیوند یافته و نمونه اش لوح سلطان ایران است . ۵ - لحن ترجمه کلمه به کلمه از عربی به فارسی با حفظ زوال سخن عرب چنانکه در کلمات عالیات و بعضی از ترجمه های آیات قرآنی در ایقان شریف مشهود است . ۶ - بالآخره لحن شعر یعنی قصیده و غزل که نمونه هایی از آن را در جلد چهارم ما شده آسمانی می توان یافت که از جهتی راه گشا و پیش درآمد شعر نو فارسی است ، چه هم اوزان قدیم را به هم می زند و هم در قافیه نوآوری می کند .

حال به موضوع شوه و ن نه گانه بپردازیم . آنچه جناب فاضل ما زندرانسی آورده اند

بیشتر معطوف است به محتوای آثار مبارکه و در حقیقت طبقه‌بندی از جهت سبک سخن نیست. با توجه به آنکه در آثار حضرت رب‌اعلی سخن از ۵ شان می‌رود شامل آیات - مناجات - خطب - شوه - ون علمیه و تفاسیر (و بالاخره کلمات فارسیه) شاید بتوان در مورد آثار جمال مبارک نیز نشان زبیر را که نتیجه یک پژوهش مقدماتی است عنوان کرد:

اول - شان ثنا و دعا یعنی ستایش‌ذات باری و مناجات به درگاه الهی که خود به دو بخش خطبه در شنای خدا و دعا یعنی اظهار عجز و نیاز به آستان جلالتش قابل انقسام است .

دوم - شان تجلیل و تعظیم ظهور خود و بیان عظمت و فخامت این یوم . شانی که از ادرنه آغاز شد و در عکا ادامه یافت .

سوم - شان و وجه عرفان که هر چند بیشتر به آثار دوره بغداد چون هفت وادی و چهار وادی و غیر آن مربوط می‌شود ولیکن فی الحقیقه در اکثر الواح مبارکه از قبل و بعد انعکاس دارد هر چند که ممکن است این انعکاس در حد استفاده از بعضی اصطلاحات متصوفه باشد .

چهارم - شان ابلاغ و انداز که مربوط می‌شود به اعلام عمومی امر آن حضرت از استانبول و ادرنه به بعد خطاب به رؤساء - ملوک - وزراء - علما - اهل ادیان و معشر خلق و به همین بخش و شان مربوط می‌شود اندازات مبارک به اشخاص - اماکن - طبقات ناس و ...

پنجم - شان اتیان برهان یا استدلال و احتجاج است برای اهل بیان - غیر بهاییان و احياناً اهل بهاء که نمونه آن کتاب ایقان و کتاب بدیع است ولیکن اتیان دلیل و برهان در بعضی الواح دیگر نیز مفقود نیست .

ششم - شان تفسیر و تاویل آیات و احادیث و رموز و غوامض کتب مقدسه قبل است . از آن حضرت تفاسیر متعدد چون تفسیر حروف مقطعه و لوح کل الطعام و تفسیر سوره الشمس و نظائر آن در دست است و کتاب ایقان اعظم آثار حضرتش هم در همین زمینه محسوب‌تواند شد .

هفتم - شان پاسخگویی به اسئله دینی - علمی - فلسفی و جز آن است در ارتباط با همین طبقه می‌توان لحن تفقد و دلجویی از احباب و اصحاب و تذکار مقام این روز پیروز و منزلت و مقام و ارج موه‌منین به آیین رب‌العالمین را نیز منظور داشت .

هشتم - الواح نصیحه یعنی شان بند و اندرز است که به دوره بغداد - استانبول

و ادرنه اختصاص ندارد بلکه هر سراسر حیات مبارک تا آخر ایام در عکا تسری می‌یابد و حتی در لوح شیخ و لوح عهدی که آخرین آثار آن حضرت بشمارند جلوه‌گری می‌نماید. **نهم** - لحن تقنین و تشریح است اعم از وضع قوانین یا تعالیم اجتماعی کسه بنیادگذار نظم بدیع جهان آرای حضرت بهاء‌الله است.

از اینها که بگذریم در بسیاری از الواح مبارکه چون لوح رثیس فارسی و لوح شیخ و مواضع اخری حضرت بهاء‌الله وصف حال و شرح ملال و بیان آلام وارده و بلییات متحمله را فرموده‌اند که از نظر روشن شدن جزئیات تاریخ امر اهمیتی استثنایی دارد. آنچه در مورد شوه‌ون توسعه یا ده‌گانه فوق شایان یادآوری است آنکه در همه حال کلام حضرتش هم هیمنه دارد و هم جزیل و مستحکم است. در حالی که بعضی از شوه‌ون فوق مقتضی سادگی یعنی کلام مرسل است چون شان استدلال و شان تقنین و تشریح و نیز پاسخ به اسئله علمی و حکمتیه و احیاناً وصف حال که جنبه تاریخی دارد.

ناگفته نماند که هیمنه کلام و شوکت و حشمت خطاب را در ابلاغات عمومی و اندازات خاصه آن حضرت و نیز در شنای ذات باری تعالی و تجلیل و تکریم امر خود آن حضرت بیشتر می‌توان دید. و اما الواح عرفانیه و بعضی از الواح نصیحه بسه آرایشهای لفظی و معنوی بسیار تزیین یافته و با والاترین آثار نشر کلاسیک فارسی که از قرن ششم پدید آمد و به نام نشر فنی خوانده شد، برابری می‌کند.

* * *

هر چند دوستان راستان با همه آثار مبارکه مطبوعه آشنا هستند و بسیاری از نصوص حضرتش را که به عنوان نمونه می‌آورم از قبل زیارت کرده‌اند اما برای اینکه فرق میان نشر مرسل و نشر آراسته و بالاخره کمال نشر متعالی آن حضرت روشنتر گردد نمونه‌هایی را در اینجا به حضور عزیزتان عرضه می‌دارم.

الف- نمونه نشر والا در دعا و ثنا

مناجات: **الها معبودا، عبادت را از شمره وجود محروم منما و از بحر وجودت قسمت عطا فرما، تویی مقتدری که قوت عالم قوتت را ضعیف ننمود و شوکت امراى ارض تو را از مشیت باز نداشت. از تو می‌طلبم فضل قدیمت را و عنایت جدیدت را. تویی فزال و تویی غفار و تویی بخشنده و توانا.** (ادعیه حضرت محبوب)

ثنا: **حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزله از ادراک مدرکات ملبک عز بی مثالی را سزااست که لم یزل مقدس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود. چه بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمیسن است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شوه‌ونات قدرت بالفه**

او که جمیع آنچه خلق شده از اول لاول الی آخر لآخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود (منتخباتی قطعه ۲۶ نقل از لوح توحید)

شان شنا در پارسی سره: ستایش بیننده، پابنده‌ای را سزاست که به شبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و به ستاره‌های دانایی بیاراست و مردگان را به بارگاه بلند بینش و دانش راه داد... اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده. بینایی و دانایی گفتار و کردار را دست از دامن شناسایی او کوتاه، هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه... (دریای دانش ص ۲)

ب- نمونه نشر پرشور و جذبه عرفانی

آثار عرفانی حضرت بهاء‌الله چنانکه بعدا خواهیم دید قابل قیاس با بهترین آثار منشور متقدمین صوفیه ایران است. در اینجا عباراتی از هفتاد وادی را در ارتباط با مدینه استغنا نقل می‌کنیم:

" و سالک بعد از قطع معارج این سفر بلند اعلی در مدینه استغنا وارد می‌شود در این وادی، نسائم استغنا ی الهی را بیند که از بیدای روح می‌وزد و حجابهای فقر را می‌سوزد و یوم یغنی‌الله کلام سعتی را به چشم ظاهر و باطن و غیب و شهادت اشیاء مشاهده می‌فرماید، از حزن به سرور آید و از غم به فرح راجع شود. قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید. مسافران این وادی اگر در ظاهر بر خاک ساکنند اما در باطن بر رفرف معانی جالس و از نعمتهای بی‌زوال معنوی مرزوقند و از شرابه‌های لطیف روحانی مشروب. زبان درتفصیل این سه وادی عاجز است و بیان به غایت قاصر. قلم در این عرصه قدم نگذارد و مداد جز سواد شمر نیارد. بلبل قلب را در این مقامات نواهای دیگر است و اسرار دیگر که دل از او به جوش و روح درخروش و لکن این معمای معانی را دل به دل باید گفت و سینه به سینه باید سپرد."

ج - نمونه الواح نصیحه (نشر آراسته)

بهترین نمونه آثار نصیحه آن حضرت کلمات مکتونه است که شمیم عرفان هم از آن برمی‌خیزد و بعدا ملاحظه خواهیم کرد که از زیباترین و شیواترین نثرهای آراسته آن حضرت به حساب است. مثال دیگری از الواح نصیحه: لوح احمد فارسی:

" ای احمد - از تقیید تقلید به روضه قدس تجرید و فردوس عز توحید بخرام. بگو ای عباد باب رحمتم را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم به دست ظلم و اعراض میندید، و سدره مرتفعه عنایتم را به جور و اعتساف قطع منما بید... قلب مخزن جواهر ممتنعه شمیمه من است، محل خرف فانیه دنیای دنیه مکنید و صدر

محل انبساط سنبلات حب من است او را به غبار تیره بغضاً میالایید"

د - دو نمونه از شان تقنین و تشویع (نشر ساده جزیل)

" امور ملت معلق است به رجال بیت عدل الهی. ایشانند امناء الله بین عبادہ و مطالع الامر فی بلادہ یا حزب الله مرہبی عالم عدل است چه کہ دارای دو رکن است، مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه اند برای حیات اهل عالم. چون کہ هر روز را امری و هر جبین را حکمی مقتضی لذا امور به وزرای بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند. نفوسی کہ لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند، ایشان مله مند به الہامات غیبی الهی، بر کل اطاعت لازم. امور سیاسیہ کل راجع است بسہ بیت العدل و عبادات ہما انزلہ الله فی الکتاب " (لوح بشارت - عکا)
و نیز:

" لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضہ در صلح اکبر نمایند و آن این است کہ دول عظیمہ برای آسایش عالم بہ صلح محکم متشبث شوند و اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند در این صورت عالم محتاج مہمات حربیہ و صفوف عسکریہ نبودہ و نیست الا علی قدر یحفظون بہ ممالکهم و بلدانہم. این است سبب آسایش دولت و رعایت و مملکت. " (لوح مقصود - عکا)

ه - نمونه ای از وصف حال (سبک مرسل)

در لوح رئیس چنین آمده: " تا آنکہ مقر حبس بہاء حصن عکا شد و بعد از ورود ضباط عسکریہ کل را احاطہ نمودہ اناثا و ذکورا، صغیرا و کبیرا جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند. چہ کہ باب قشلہ را ضباط عسکریہ اخذ نمودہ و کل را منع نمودند از خروج و کسی بہ فکر این فقراء نیفتاد حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود و چندی است کہ می گذرد و کل در قشلہ محبوس... " و - تفقد و دلجویی (همان سبک)

در جلد ۲ لئالی الحکمہ مذکور: " یا فتح الله - کتابت بہ لحاظ عنایت محبوب آفاق فائز و عبد حاضر تلقاء وجہ آنچه در او مذکور بود عرض نمود هر نفسی الیوم بہ عرفان الله فائز شد او از اهل سفینہ حمراء در کتاب الهی مذکور است و قدر این مقام اعلی را بدان... " و نیز:

" یا امتی طوبی از برای اذن تو چہ کہ در ایام الهی بہ اصفاء کلمہ " یا امتی " فائز شدہ. این نعمت اعظم نعمتہای الهی بودہ و هست... "

ز - شان استدلال (همان سبک ساده)

در کتاب بدیع حضرت بهاء الله یکایک سخنان معترض معاند را نقل می فرمایند و به هر یک پاسخ جداگانه می دهند از جمله وقتی که میرزا مهدی خان کیلانی می نویسد هنوز مردم در اصل که آیین حضرت باب باشد حرف دارند به این معنی که هنوز ندانسته اند که سخن چه بوده و احکام چه داشته " حال اوضاع تازه و دین تاویلی که موجب هزارگونه فتنه می شود برپا شده " جمال مبارک در پاسخ می فرمایند:

" به شما بی ادبی نمی نمایم ولیکن اشهد بالله که تا حال هیچ عاقلی چنین تکلم نمی نماید چه اگر منوط حرف مردم و ما عندهم باشد هرگز باید حق ظاهر نشود چه که لازال در هر عهد و عصر که شمس حقیقت ربانی از افق مشیت طالع و مشرق، گل حرف داشته و به اشد اعراض معرض و جمیع آن هیاکل احدیه را اهل فتنه و فساد می شمردند مع آنکه نزد هر ذی بصری مشهود است که مقصود جز اتحاد نبوده و نخواهد بود..."

ح - شان تفسیر و تاویل

در ایقان شریف آمده: " و بیرون ابن الانسان آتیا علی سحاب السماء مع قواہ و مجد کبیر. یعنی آن جمال الهی از سموات مشیت ربانی در هیکل بشری ظهور می فرماید و مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالب قدمیه است..."

مجملی در باره " تطور سبک سخن آن حضرت :

جناب دکتر وحید رافتی به نقل از یک بیان حضرت عبدالبهاء متذکر شدند که آثار حضرت بهاء الله را باید به عنوان یک مجموعه وحدانی تلقی کرد و در نتیجه بحث در تحولات سبک و سیاق سخن حضرتش در داخل این مجموعه تام و کامل، کاری پرخطر است. در یک بررسی مقدماتی به نظر قاصر این بنده رسید که می توان تقریباً ده نکته را در مورد گرایشهای عمده و تغییرات اساسی در شیوه کلام آن حضرت در طی دوره بغداد تا پایان دوره عکا یادداشت و ارائه کرد:

اول - تحول از شیوه های مشابه سبک آثار ممتاز ادب کلاسیک فارسی به سبکی مستقل و متمایز.

دوم - ساده تر شدن کلام در الواح مربوط به خطابات عمومی و نیز در السواح استدلالیه برای اهل بیان و شرایع دیگر و نیز در احکام و تعالیم اجتماعی آن حضرت. سوم - فزونی گرفتن نسبی لغات دشوار عربی که در دوره بغداد کمتر به کار گرفته می شد.

چهارم - کاهش صنایع آراینده کلام از قبیل تلمیحات شعری و ادبی.

پنجم - طولانی تر شدن نسبی جملات .

ششم - تقویت استحکام و جزالت کلام.

هفتم - کاهش یافتن آهنگ شعری که سابقا در الواحی چون کلمات مکنونه و شکرشکن آشکار بود و حال با طولانی تر شدن جملات و کاربرد لغات غلیظ عربی کمتر محسوس است. هشتم - نزول الواح فارسی سره با ورود زرتشتیان در ظل امر رحمن. ناگفته نماند که توجه به جهان مسیحی خصوصا در آثار مبارکه دوره ادرنه و عکا محسوس است (مانند لوح اقدس و الواح نازله خطاب به سلاطین غرب و پاپ) و ناگزیر در کاربرد اصطلاحات و تعبیرات مؤثر و نافذ می باشد.

نهم - اشعار تقریبا مختص به دوره طهران (سجن مبارک) و بغداد است. ضمنا در ادوار بعدی مباحث عرفانی هم به وسعت و شدت سابق اراشه نمی شود. دهم - فراوانی اشارات به عظمت ظهور خود و بزرگی بیوم حاضر بخصوص از دوره ادرنه به بعد.

گفتار پنجم - در باره انتخاب لغات و کلمات

در آثار حضرت بهاء الله چنانکه از قبل مذکور آمد اولویت بی گمان با معنی است و لفظ تابع آن است و آرایش کلام در حد خود و بذاته مورد اعتنا نیست و رسالت لفظ در مرتبه اولی همان انتقال معانی و مفاهیم از ذهن گوینده به شنونده بوده و هست. اما تردید نیست که در آثار یاد شده هرگز در انتخاب لفظ و کلمه مسامحه ای نرفته و این انتخاب پیوسته با آگاهی و احاطه کامل بر زبان صورت گرفته است. در آثار جمال اقدس ابهی چند نکته از نظر انتخاب لغات و کلمات جلب توجه می کند:

اول - برگزیدن کلمات از میان الفاظ و اصطلاحات ممتاز ادبی - دینی - فلسفی عرفانی و مانند آن. فی الحقیقه لفظ عامی و مبتذل را هرگز در این بارگاه راهی نیست.

دوم - وسعت کاربرد لغات عربی که بعضا بر ذهن ایرانیان عادی دشوار جلوه می کند و این تداول استعمال عربی از آن بابت است که حضرت بهاء الله لسان عرب را به خاطر گستردگی استثنایی آن ستوده و برای ادای بسیاری از مفاهیم مناسبتر از زبان فارسی یافته اند.

سوم - در مورد الواح پارسی سره احتراز آن حضرت از استعمال لغات مهجور و نامانوس و احیاناً غیرمطبوع و با ساختگی چنانکه در بعضی از آثار فارسی نظیر

دساتیر و مانند آن دیده شده و می شود. حضرت بهاء الله در این عرصه لغات ساده و دلچسب را که متداول بوده توجیح داده اند و گاه در همان لغات، معانی تازه^۴ دمیده اند لغاتی که گویی دست چین شده تا که طبع را خوش آید و کام را حلاوت بخشد.

چهارم - چون سخن از انتخاب لغات در میان است و اشارتی به غنای استثنایی آثار مبارکه از این بابت کردیم شایسته است که نمونه هایی از یکاثر آن حضرت یعنی ایقان شریف بیاوریم. یک نمونه مربوط به اصطلاحاتی که آن حضرت در توصیف خدا به کار برده اند و نمونه دیگر مربوط به کلماتی که دلالت بر انبیا و پیامبران خدا می کند:

از ذات غیب منبع لایدرک به این عبارات تعبیر شده است: "غیب هویسه - ذات احدیه - جوهر الجواهر - ذات ازلیه - ساج قدمیه - شمس وجود - جوهر مقصود - شمس حقیقی - نور معنوی - کینونت ازلی - غیب الغیوب - سلطان حقیقی - ساج السواذج ازلی - روح الارواح حقیقی - حضرت ظاهر مستور - هستی مطلق - بقای صرف و نظائر آن. در توصیف حضرات انبیا و مرسلین چنین آمده است: مظاهر قدسیه - مواقع حکم - مظاهر حق - مظاهر صفات غیبیه - مطالع اسرار الهیه - مشارق قدس معنوی - طلعات بدیعه - جواهر مجرد - حاملان امانت احدیه - ینابیع علوم سبحانی - مجاری بیانات ازلیه - مخازن لثالی علمیه - جواهر قدس نورانی - مرایای قدسیه - مطالع هویه - جواهر مخزونه - کنوز غیبیه مکنونه - شمس حقیقت - مرایای احدیت - مواقع حکمت صمدانی - مخازن علوم ربانی - مظاهر فیضنا متناهی - مطالع شمس لایزالی - مظاهر شمس حقیقت - هیاکل اموالله - مظاهر غیبیه - مطالع قدسیه - هیاکل قدسیه - مرایای اولیه ازلیه - جواهر احدیه - هیاکل نوریه - ارواح مجرد - محال صفات الهیه - معادن اسماء ربوبیه - وجودات منیره - طلعات بدیعه - کینونات مشرقه از شمس حقیقت و بسا اصطلاح دیگر که محیط بودن آن حضرت را بر هر دو زبان عربی و فارسی نشان می دهد و ضمناً ارائه اسماء و صفات تازه بی سابقه ای در مورد "انبیای مقربین و اصفیای مقدسین" است.

باید انصاف داد که زبان عربی در ادای این گونه مفاهیم و معانی وسعتی دارد که هرگز در زبان فارسی نظیرش را نمی توان یافت.

پنجم - در مورد انتخاب لغات عربی باید گفت که اکثراً همان لغات متداول در آثار ادبی کلاسیک فارسی و احیاناً اصطلاحات معمول در علوم الهی اسلامی و عرفان است. اما در مواردی هم لغات مستعمله آسان و رایج نیست و ناچار به کتب لغت عرب باید مراجعه کرد. مثلاً در ایقان شریف: ظنونات مجتثه، سبحات مجلله، اراضی

جزره، ماه غیرآسن، افک محض، تیه جهل، لجه ایمان و مانند آن.
 ششم - در مورد اصطلاحات عرفانی با یادگفت که آثار مبارکه خصوصا در دوره اولیه (طهران - بغداد) مشحون و مملو از آنهاست و درک عمیق آنها مستلزم حداقل آشنایی با تصوف است. لغات و اصطلاحاتی چون جبروت باقی - ملکوت تقدیس - خمر بقا - عین فنا - فیض روح القدس - عرش جلال - مدینه رضا و تسلیم - فقر از ماسوی الله که در کلمات مکنونه شریفه آمده اگر به مقدمات عرفان اسلامی آشنا شویم بهتر فهمیده می شود.

هفتم - نکته دیگر در مورد انتخاب لغات تعبیرات مجازی بسیار لطیفی است که در آثار مبارکه فی المثل برای اشاره به دو جنبه عالی و دانی انسان مسورد استفاده واقع شده چنانکه در آغاز قطعات مختلفه کلمات مکنونه آنجا که اشاره به مقام علوی انسان است اصطلاحاتی چون: ای بلبل معنوی - ای رفیق عرش - ای پسر روح - ای اهل فردوس برین به کار رفته و آنجا که مقام دانی یعنی دنیوی انسان مدنظر است از عباراتی چون: ای پسر تراب - ای خاک متحرک - ای سایه نابود - ای سادج هوی - ای بنده دنیا - ای جوهر غفلت - ای بیگانه با یگانه استفاده شده است.
 هشتم - نکته آخر در مورد انتخاب لغات و اصطلاحات، اشاره فراوان به مظاهر شکوه مند طبیعت است چون آفتاب - کوه - بیابان - آسمان - ابر - دریا و مانند آن که نمونه هایی از آن را ذیلا آوریم: (۱)

- بگو ای دوستان، خود را از دریای بخش یزدانی دور ننمایید.
 - بگو امروز آفتاب بینایی از آسمان دانایی هویدا.
 - آفتاب دانایی از پس پرده جان برآمد و همه پرندگان بیابان از باده دانش مستند و به یاد دوست خرسند. نیکوست کسی که بیابد و بیابد (جمله اخیر از مقوله کلمات قطار است)
 - آسمانها نشانه های بزرگی من است به دیده پاکیزه در او بنگرید. و ستاره ها گواه راستی منند به این راستی گواهی دهید.
 - خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت.
 - امروز ابر بخش یزدان می بارد و خورشید دانایی روشنی می بخشد و به خود راه می نماید.

گفتار ششم - کلمات قمار

از مشخّصات کلمات قمار آن است که معنی بسیار را در الفاظ اندک گنجانده و متضمن اندیشه‌ای حکیمانه است و در عین حال کلامی است خوشایند و دلپسند. حضرت عبدالبهاء در بیان کلمات قمار دید طولایی دارند هرگز نمی‌توان این عبارت زیبا از یک مناجات حضرت عبدالبهاء را فراموش کرد آنجا که فرموده‌اند: هر که بیشتر بیشتر و هر که افروخته‌تر آموخته‌تر.

چون عبارات مستحکم و بلند و اطناب و اسهاب در آثار حضرت بهاء‌الله فراوان است لذا ممکن است انسان متوقع کلمات قمار در آن آثار نباشد حال آنکه چنین نیست و جملات ذیل نمونه‌ای از این کلمات قمار است:

- گفتار را کردار باید.
- دوست‌بین باشید نه خودبین.
- از دل بگذر و به‌دلدار روی آر.
- و از جان بگذر و به جانان فائز شو.
- جان بی جانان به‌درهمی نیرزد.
- سر بی سرور در خاک به.
- و دل بی درد سوخته به.
- و گردن بی رشته به شمشیر بریده به.
- از توام و به‌تو آمده‌ام.
- مجرمیم ولیکن از توایم محروم منما.
- ای کریم این عبد را به‌خود وامگذار.
- آن‌کن که سزاوار بخشش توست نه لایق ذکر و ثنای^{من}
- همه باریک‌دارید و بزرگ‌شاخسار.
- از را بگذارید تا رازکردگار بیا بید.
- درد امروز را درمانی و فردا را درمانی دیگر.
- تن بی روان مرده است و دل بی یاد یزدان پژمرده. (۱)

گفتار هفتم - موسیقی کلام

روایت شده است که حضرت بهاء‌الله بعضی از الواح خود را به‌صورت تغنی و ترنم نازل می‌فرمودند. در بعضی الواح مبارکه نیز اشاره شده است به‌آنکه حماسه قدسی یا ورقاء بقا در وجود حضرتش به نغمه و آواز درآمده است. اهمیت آهنگ و موسیقی کلام را از نخستین آثار حضرت بهاء‌الله می‌توان استنباط کرد. به‌عنوان نمونه می‌توان در میان آثار دوره بغداد از کلمات مکنونه یاد کرد که ضمن احتواء بر جواهر نفیسه معانی علوی از لطافت و زیبایی و عذوبت خاص برخوردار است و عبارات کوتاه و الفاظ و کلمات دست‌چین شده و آهنگ کلام آن را گاه به شعر موزون نزدیک می‌کند مثلاً این عبارات که به آسانی قابل تبدیل به یک مصرع شعر است:

در روضه قلب جز گل عشق مکار - چشم حق بگشا تا جمال مبین بینی - خوش

۱ - نقل از ادعیه محبوب - لثالی الحکمه ج ۲ و دریای دانش

ساحتی است ساحت هستی - تو شمس سماء قدس منی - من به تو مانوسم و تو از من مایوس و دهها مثال مشابه آن.

اگر در آثار حضرت بهاء الله آوردن جملات قرینه و کلمات و عبارات متسرادف رایج است در تفسیر آن می توان گفت که دو فایده از این گونه " اطناب " حاصل می شود. یکی آنکه به کلام وزن و آهنگی می بخشد و دو دیگر آنکه سبب تاکید و تشبیه مطلب می شود. مثالی چند از مناجاتهای مبارک را در این مورد (به نقل از ادعیه محبوب) می آوریم:

- به جبل عنایت متمسک و به ذیل رحمت متشبثم.
- از تو آمرزش قدیمت را می طلبم و رحمت عمیمت را می جویم.
- از بحر کرمات محروم مفرما و از دریای رحمتت منع مکن.
- و در الواح مبارکه می خوانیم:
- مبنفوس مرا محبوب خود دانسته اید و دشمن مرا دوست خود گرفته اید.
- جامه غرور از تن برآرید و شوب تکبر از بدن بیندازید.
- بوقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید.
- آوردن عبارات مترادف در مواردی فرصت کاربرد سجع متوازن یا متوازی است:
- سحاب او هام او را ستر ننماید و غمام ظنون او را از اشراق باز ندارد.
- این حیات مخصوص است به ما حیان افشده منیره که از بحر ایمان شاربند و از شمره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید.
- عاشقان جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند.
- در هفت وادی این نمونه عالی از موسیقی کلام حضرت بهاء الله را می توان ملاحظه کرد:
- از عالم قدسی، به تراب دل میند و اهل بساط انسی، وطن خاکی مپسند.
- در الواح فارسی سره، آهنگ موسیقی زلالت و صافی تو به گوش می رسد: (۱)
- بگو ای گمراهان - بیک راستگو مژده داد که دوست می آید. اکنون آمد چــــرا
- افسرده اید؟ آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پژمرده اید؟
- مرده کسی که از این باد جان بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند.
- ای دوست. زمین پاک دیدیم تخم دانش کشتیم دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید؟ بسوزاند یا برویاند؟

- بگو زبان گواه راستی من است او را به دروغ میالایید و جان گنجینه راز من است

او را به دست آرز مسپارید.

- بگو ای مردمان، در سایه داد و راستی راه روید و در سراپرده یکتایی درآیید.
- ای بلبلان فانی - در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر
جمال نزدش بی مقدار. پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنیوشید و
از تن بکشید که شاید به بوستان وصال درآیید و از گل بی مثال ببویید و از لقای
بیزوال حصه برید.

آخرین جملاتی که نقل کردیم از صنایع بدیعی سرشار است، از سجع متوازی گرفته
تا مراعات‌النظیر (گل و خار، جان و دل و تن و روان ...). و تشبیه و تابلوسازی
که بعداً مورد بحث ما قرار خواهد گرفت.

گفتار هشتم - تلمیح و تمثیل (ارسال المثل)

از خصیصه‌های مهم ادبیات بهایی پیوند ناگسستنی آن با ادبیات گرانمایه و
دیرومانده ایران است. این مطلب خصوصاً در آنجا جلب توجه می‌کند که آثار جمال -
ابهی علاوه بر نقل آیات قرآنی و احادیث اسلام به ذکر بعضی اشعار عرفانی فارسی و
امثال و حکم رایج در ایران زمین، و یا اشاره به قصص و حکایات معروف و معهود
اذهان ایرانیان می‌پردازد. این رشته از مطالعه، خود مستلزم صرف وقت طولانی است
و از محققانی که بدان پرداخته‌اند جناب دکتر وحید رافتی را باید نام برد که در
مجله پیام بهایی و مواقع دیگر نتایج بعضی از پژوهشهای خود در این زمینه را
عرضه فرموده‌اند. (۱)

همه می‌دانند که مظهر ظهور همواره به زبان قوم سخن می‌گوید و از الفاظ و
مضامین که خاطر مردم یا اقلای فضای جامعه بدان انس دارد مدد می‌گیرد. مقاله‌ای که
آقای دکتر رافتی نگاشته و زیر عنوان "نگاهی به چند زمینه از تجلی ادب فارسی
در آثار بهایی" در خوشه‌هایی از خرم‌ادب و هنر (شماره یک) به‌درج رسانده‌اند
شارح همین موضوع است.

به‌عنوان نمونه باید عرض شود که در رساله هفت وادی طبق یک حساب اجمالی
۲۲ بیت شعر برای تأیید سخن یا تلمیح آن به‌کار رفته که اکثراً از شعرای عارف‌بنام
چون سنایی - عطار و مولوی است.

نمونه استشهاد به شعر قدما:

در لوح رئیس به زبان فارسی چنین آمده: ای اهل ارض ... عزت و ذلت، فقر و

۱ - رجوع شود به مآخذ اشعار در آثار بهایی - جلد اول مآخذ اشعار عربی تالیف
دکتر وحید رافتی - انتشارات کانادا - ۱۴۷ بدیع

غنا، زحمت و راحت کل در مرور است و عن قریب جمیع من علی الارض به قبور راجع. لذا هر ذی بصری به منظر باقی ناظر که شاید به عنایات سلطان لایزال به ملکوت باقی درآید و در ظل سدره امن ساکن گردد...

حکیم سنایی علیه الرحمه گفته:

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار

نمونه استشهاد به مضمون قرآن:

در لوحی آمده: "یا حزب الله... کلمه الهی بمشابه نهال است مقرر و مستقرش افشده عباد. باید آن را به کوثر حکمت و بیان تربیت نمایید تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد"

این بیان مبارک متضمن اشاره به آیه قرآنی: "کلمه طیبه کسیره طیبه"

اصلها ثابت فی الارض و فرعها فی السماء... است.

نکته قابل توجه آنکه در نقل آیات قرآنی و احادیث و اخبار غالباً متن فارسی و عبارات منقول چنان در هم تنیده و بافت منسجمی را به وجود آورده که تفکیک و تجزیه آنها مشکل است. مثلاً:

- چنین امری در عالم ظهور ننمود مگر قلبی و قلبی من عبادی الشکور.

- اهل فرقان را می بینی که چگونه به مثل امم قبل به ذکر خاتم النبیین محتجب گشته اند با اینکه خود مقرند بر اینکه ما یعلم تا ویله الا الله و الراسخون فی العلم.

احاطه استثنایی حضرت بهاء الله بر قرآن مجید و معنای حقیقی آن چنان است

که گاه بعضی آیات را به وجهی غیرمنتظر استشهاد فرموده اند و این در دو داستان از آن حضرت به خوبی دیده می شود، یکی هنگامی که به میرزا تقی خان امیرکبیر فرمودند که هم نام او و هم نام پدرش در قرآن مجید باز یافته می شود، و دیگر وقتی که آیه ای از قرآن را در وصف حاج محمدکریم خان کرمانی مؤلف ارشاد العوام نقل فرمودند و این هر دو داستان در سرگذشت آن حضرت مشهور و مضبوط است. (۱)

۱ - در کتاب مستطاب ایقان در وصف حاج محمدکریم خان کرمانی که از باب خفض جناح عبد الاثیم می کرده این دو آیه قرآنی را نقل فرموده اند: ان شجرة الزقوم طعام الاثیم... ذق انکانت العزیز الکریم. در داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس ابهی گرد آورده جناب فروتن (طهران ۱۳۴ بدیع) نقل شده که میرزا تقی خان امیرنظام از حضور مبارک پرسید که آیا راست است که "لا طوبی و لایابس الا فی کتاب الله؟" فرمودند آری. سؤال کرد: آیا نام من در قرآن آمده؟ فرمودند بلی آنجا که قرآن می گویند: قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کننت تقیا. مجدداً پرسید: آیا نام پدر من هم در قرآن هست؟ فرمودند: آری آنجا که ذکر شده: الذین قالوا ان الله عهد الینا الانواء من لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار.

علاوه بر اشعار فارسی، اشعار عربی هم مورد استناد و استشهاد آن حضرت قرار گرفته. نمونه آن درج بییتی است از ابیات قصیده «تأثیه ابن فارض در لوح شیخ آنجا که می فرماید:

"اگر وقتی آن جناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نایب و رئیس آن محل بطلبند که آن دو زنجیر را که یکی به قره کهر و یکی به سلاسل معروف است بنمایند. قسم به نیر عدل که چهار شهر این مظلوم در یکی از این دو معذب و مغلول و حزنی ما یعقوب بستان اقله و کل بلا ایوب بعض بلیتی" نمونه استفاده از امثال و حکم در آثار آن حضرت:

مبسوط کلام را در تحقیقات آقای دکتر رفتی که بعضا در پیام بهایی نشر شده است می توان یافت. در این جا به چند مثال اکتفا می شود:

اقل از کهریت احمر: نفوس مطمئنه قویه، ثابته اقل از کهریت احمر بوده خواهند بود.

بی مایه خمیر فطیر است: فرمودند یا عبد حاضر، از برای هر شیئی میدی بوده وهست اینکه عوام گفته و می گویند بی مایه خمیر فطیر است حرفی است تمام و این قول حکیم عارف است الیوم اصحاب الهی مایه احزاب عالمند باید کل از امانت و صدق و استقامت و اعمال و اخلاق ایشان اقتباس نمایند.

مرگ یک بار و شیون یک بار: ای مهدی - در السن و افواه عوام این کلمه جاری است که مرگ یک بار و شیون یک بار، یک بار بمیر و زندگی از سر گیر... (پیام بهایی شماره ۱۰۷)

گفتار نهم - تشبیهات و استعارات

یکی از لطیفترین صنایع بدیعی که در آثار الهی نیز مورد عنایت واقع شده تشبیه به صورت آشکار یا در پرده (استعاره) است که الواح حضرت بهاء الله از آن لبریز و سرشار است. پاره ای از این تشبیهات بسیار تازگی دارد و در غایت زیبایی است. مثلا آنجا که خطاب به روحانیون و علمای ادیان سابقه می فرمایند:

"مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دری و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است." و یا:

"مثل شما مثل آب تلخ مافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون به دست صراف ذائقه احدیه افتد قطره ای از آن را قبول نفرماید." در این هر دو عبارت از صنعت اطناب به وجهی خوش و دلپذیر استفاده شده است.

استعارات در آثار مبارکه گاه زیبایی یک تصویر یا تابلوی نقاشی را متضمن است و به عبارت دیگر حالت تمثیل سازی دارد، چنانکه در کلمات مکنونه این عبارات در وصف حال پرملال آن حضرت آمده است :

" شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی در غبار تیره^۱ ظلمانی مستور مانده سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم و حماه^۲ قدسی در دست جفدان گرفتار"

از جمله استعارات مذکور استعاره^۳ غلام روحانی است که اشاره است به یوسف نبی که برادران او را در چاه سیاه افکندند و فقط پیرهن او و " عرف قمیص" او در شامه^۴ پدرش یعقوب سبب شد که به اسارت او پی برند و او را از آن زندان رهایی دهند. این استعاره در آثار مبارکه بسیار تکرار می شود و حضرتش مظلومیت خود را غالباً با مظلومیت یوسف می سنجد و از آثار نازله^۵ خود به عنوان " عرف قمیص" یاد می کند و عجب نیست اگر حضرت رب اعلی اولین اثر خود قیوم الاسماء را به تفسیر سوره یوسف اختصاص داده و بدین وجه تمهید ظهور من یظهره الله را فرموده اند (۱)

چنانکه قبلاً اشارت رفت در آثار مبارکه به مظاهر والای طبیعت مکرراً رجوع و استناد شده است و تشبیهات و استعارات فراوان بر پایه آنها ساخته شده. مثلاً:

- آسمان سیاست به نیر این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است ...

- آسمان حکمت الهی به دو نیر روشن و منیر: مشورت و شفقت .

- آسمان خرد به دو آفتاب روشن : بردباری و پرهیزکاری.

- منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم.

(رجوع به دریای دانش صفحات ۱۸، ۲۱، ۲۳)

اعضاء و جوارح بدن انسان هم در تشبیهات و استعارات مورد استفاده بسیار قرار گرفته اند:

- حکیم دانا و عالم بینا دو بصوند از برای هیکل عالم .

- دست بخشش یزدانی آب زندگانی می دهد. بشتابید و بنوشید.

- ای پسران دانش، چشم سر را بپلک به آن نازکی از جهان و آنچه در اوستایی بهره

نمایید. دیگر برده^۶ از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود؟

- اگر کسی به گوش هوش این گفتار را بشنود بر آزادی برآرد و به آسانی در آسمان

دانایی پرواز نماید.

۱ - رجوع شود به رساله آقای دکتر نصرت الله محمدحسینی: یوسف بهاء در قیوم الاسماء

- زبان خرد می گوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه.

- منم آن روشنایی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم.

در این بیان اخیر انواع صنایع ادبی به کار رفته که یادآوریش مفید است. از جمله مراعات النظیر (دست - دیده - پر) و مقابله (بسته و گشاده) و صنعت جناس (پر و پرواز) و سجع (بگشایم و بنمایم).

علاوه بر مظاهر عالی طبیعت، عناصر عادی آن هم پایگاه تشبیهات و استعارات در آثار مبارکه قرار می گیرد مثلاً:

- دوست یکتا می فرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانایی جوشیده از او بیاشامید.

- امروز بهترین میوه درخت دانایی چیزی است که مردمان را به کارآید و نگاهداری ندارد.

تشبیه انسان به شاخ و برگ و میوه درخت آفرینش از لطیفترین و زیباترین تشبیهاتی است که در آثار مبارکه به کرات آمده است:

- همه بار یک داورید و برگ یک شاخسار.

- ای بندگان، تنهای شما مانند نهالهای باغستان است از بی آبی نزدیک به خشکی است پس به آب آسمانی (استعاره از کلام الهی) که از ابر بخشش یزدانی (استعاره از قلم اتلی) روان است، تازد نمایید. (نصوص فوق همه از دریای دانش ما خود است)

وسعتی که حضرت بهاء الله به تشبیهات بخشیده اند، و در مورد آن باز سخن گفته خواهد شد، از جهتی ناشی از تعدد و تکثر معانی سمبها یعنی اصطلاحات رمزی دینی است مثلاً در کتاب مستطاب ایقان ملاحظه می شود که به فرموده حق: لفظ سماء در بیانات شمس معانی (یعنی انبیا و رسول) بر مراتب کثیره اطلاق می شود مثلاً: سماء امر - سماء مشیت - سماء اراده - سماء عرفان - سماء ایقان - سماء تبیان - سماء ظهور و سماء بدون و امثال آن که به فرموده حضرت بهاء الله معنی کلمه را در هر مقام "جزر واقفین اسرار احدیه و شاربین کوه و سارلیه احدی ادراک ننماید" همین مطلب در باره کلماتی چون شمس - قمر - نجوم مادی است چنانکه در همان کتاب مستطاب آمده که در مقامی مقمود از این کلمات علمای ظهور قبلند، در مقامی مراد علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است و در مقامات اخری، معانی دیگراراده می شود.

وسعت کاربرد تشبیهات چنان است که یک کلمه مثلا نار هم بر معانی مثبت - دلالت تواند کرد (چون نار سدره - ربانیه - نار حکمت الهیه - نار انقطاع و مانند آن) و هم بر معانی منفی (کلمه‌ای که بمثابة نار می سوزاند) (۱)

در اینجا ضرور است که اشاراتی مختصر به اهمیت بیان حقائق معنوی به صورت تجسمی در آثار الهی شود. در آثار حضرت بهاء الله کاربرد مجاز - استعاره و تشبیه غالبا برای زیبایی سخن نیست برای تجسم بخشیدن به حقائق لطیف و رقیق معنوی است به نحوی که سخن در مغز و دل مخاطب درست جایگزین شود. مثلا تشبیه زبان به آتشی که می سوزاند یا تشبیه عدم اعتدال در کلام به سمی که می کشد یا خزانی که پژمرده می کند از همین مقوله است. در ایقان مبارک در مورد شخص مجاهد چنین آمده:

" از تکلم بی فایده احتراز کند چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئسده را بگذارد" (در اینجا خصوصا غیبت مورد نظر است)

همه استعاراتی که در آثار مبارکه آمده به آسانی درک نمی شود بعضی مستلزم توضیح و تشریح است چون در بادی نظر معانی حقیقی آنها به چشم نمی خورد از آن جمله است: صحیفه حمراء - سفینه حمراء - شجره انیسا - عقبه زمردی وفا - بقعه مبارکه زمان - ارض زعفران - المنظر الاکبر و نظایر آن که خوشختانه بخشی از آنها در کتاب کوچک " الموجز فی شرح الممطلحات الوارده فی مجموعه من الواح حضرت بهاء الله المنزله بعد کتاب الاقدس " شرح و توضیح شده است. (به همت جناب شهاب زهرایی - نشر برزیل ۱۹۸۱) و بخشی نیز در لغت نامه‌ای که به نام فرهنگ لغات منتخبه به همت خستگی ناپذیر دکتر ریاض قدیمی چند سال پیش انتشار یافته است (کانا دا - سال ۱۴۳ بدیع)

کتاب ایقان شریف لبریز از تشبیهات و استعارات بدیع است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می کنیم که ذائقه دوستان را شیرینتر کند:

- صبای صبحگاهی از مدینه سیای لایزالی وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی اندازه.

- باری نه چنان سدره عشق در سینای حب مشتعل شده که به آبهای بیان افسرده گردد.
- الطاف به مقامی رسیده که جعل قصد نافه مشک نموده و خفاش در مقابل آفتاب مفر گزیده. (توضیح: جا هلان را بر صدر علم منزل داده اند و ظالمان را بر فراز

۱ - دکتر منوچهر سلیمانپور تتبع وسیعی در باره معانی نور و نار در آثار مبارکه فرموده اند که امیدواریم روزی طبع بشود.

عدل محل معین نموده)

در مورد ظهور قریب الوقوع خویش در پرده راز چنین آواز در داده اند:
 - " گلهای بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه‌گری تلقین می نماید
 و اسرار حقائق بر شقائق بستان عشق می بخشد و دقائق رموز و رقائق آن را در صدر
 عاشقان ودیعه می گذارد."

تصویرگری و تمثیل سازی در ایقان شریف متداول است. نمونه عالی آن را بعداً
 خواهیم آورد. می دانیم که حضرت بهاء الله مظاهر الهی را به شمس تشبیه می فرمایند
 که همچنان که حیات مادی عالم به شمس ظاهری منوط است شمس حقیقی نیز با ظهور خود
 عالم اجتماعی و فرهنگی را زنده و تازه می کند. در مورد آثار این شمس معنوی
 می فرمایند:

" همچنین اشجار توحید و اشمار تفرید و اوراق تجرید و گلهای علم و ایقان
 و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسه‌های معنوی ظاهر می شود." از بدایع
 کلام حق آن است که گاه تشبیه از طریق اضافه، کلید درک و فهم رموز کتب مقدسه را
 به دست می دهد. نمونه این اضافات تشبیهی در مورد داستان حضرت موسی اینهاست:
 سینای حب - عمای امر - بیضای معرفت .

گفتار دهم - جزالت یا استحکام کلام

جزالت همان استواری سخن است که از مشخطات اصلی کلام جلیل یا شکوه مند است.
 نمونه‌هایی از نصوص مبارکه را به عنوان شاهد می آوریم. در لوح عبدالوهاب چنین آمده:
 " انبیا و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آنکه
 عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق‌الاعلی
 نمایند. لعمرا لله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امام است. ایشانند
 مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم" ملاحظه کنید که در این بیت
 مبارک صنایع بدیعی به حداقل تقلیل داده شده اما استحکام یا جزالت سخن بلافاصله
 جلب توجه می کند.

در لوح دیگر فرموده‌اند: " حضرت عیسی بن مریم علیه سلام الله و عنایتیته سه
 آیات واضحات و بینات با هرات ظاهر شد و مقصودش نجات خلق بوده. هر منمفی شاهد و
 هر خبیری گواه است آن حضرت از برای خود چیزی نطلبیده و نخواسته و مقصودش هدایت
 کمراهان به صراط مستقیم الهی بوده لکن وارد شد بر آن جمال اقدس آنچه که اهل
 فردوس نوحه نمودند و به قسمی بر آن حضرت امر صعب شد که حق جل جلاله به اراده عالی

به سماء چهارم صعودش داد. آیا سبب آنچه ظاهر شد چه بوده؟"
 در این بیان مبارک صنایع بدیعی مفقود نیست الفاظ و عبارات مترادف هم
 متعدد است که همه به استحکام و جزالت کلام یاری می دهد، مثلا هر منصفی شاهد و هر
 خبیری گواه است یا به آیات واضحات و بینات باهوات ظاهر شد...
 برای آنکه شنوندگان ارجمند بهتر انسجام کلام آن حضرت را درک کنند یکی از
 آن عبارات را به فارسی متداول امروزی نقل می کنیم. آن وقت ملاحظه می کنید که
 چطور کلام جزالت و هیمنه خود را از دست می دهد: هر آدم منصفی گواه است بر اینکه
 آن حضرت برای خود چیزی نخواسته. معنی همان است اما کلام دیگر آن جزالت سابق را
 ندارد.

یکی از آخرین آثار حضرت بهاء الله در عالم ادنی لوحی است معروف به لوح
 شیخ یا ابن ذئب که خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی معروف به آقاجفی است.
 عباراتی از آن سفر قویم را نقل می کنیم که باز نمودار جزالت کلام آن حضرت در
 ختام ایام است:

" یا شیخ - سالهاست در ایران امر مغایری ظاهر نشده. زمام مفسدین احزاب در
 قبضه اقتدار مقبوض. احدی از حد تجاوز ننموده. لعمرالله این حزب اهل فساد
 نبوده و نیستند. قلوبشان به نور تقوی منور و به طراز محبت الله مزین. همشان اصلاح
 عالم بوده و هست و اراده آنکه اختلاف از میان برخیزد و نار ضغینه و بغض
 خاموشی پذیرد تا جمیع ارض قطعه واحده مشاهده گردد. " با ملاحظه این آیات به نظر
 می رسد که کاربرد فراوان لغات عربی و استفاده از صنعتی چون سجع متوازن (منور-
 مزین) یا جناسی چون حد واحد به این انسجام و استحکام کمک می کند و کلامی متمایز
 از کلام متعارف خلق به وجود می آورد.

عبارات فارسی حضرت بهاء الله در این گونه آثار مبارکه به آسانی با جمله های
 عربی پیوند می خورد و مجموعه ای متسق و استوار را پدیدار می کند از جمله این
 عبارات که در همان لوح ابن ذئب آمده است: " باری به انواع اذیت و ظلم و اعتساف
 قیام نمود لعمرالله این مظلوم این منفی را به وطن اعلی تبدیل نمی نماید. نسرز
 اهل بصر آنچه در سبیل الهی وارد شود عزی است مبین و مقامی است کبیر. از قبل
 گفتیم: سبحانک یا الهی لولا البلیا فی سبیلک من این بیظهر مقام عاشقیک و لسولا
 الرزایا فی حبک بای شیئی یثبت شان مشتاقیک. ذلت به مقامی رسیده که هر یوم به
 انتشار مغتربات مشغولند و لکن این مظلوم به صبر جمیل تمسک جسته "

گفتار یازدهم - مُجملی در باره نثر فارسی سوره آن حضرت

پیش از این مکرراً به الواح فارسی سوره آن حضرت استناد کردیم بعضی از مشخصه‌ها این الواح که غالباً به زردشتیان و پارسیان و احیاناً به دستوران خطاب شده ذیلاً آورده می شود:

روانی و شیرینی - لطافت و دلپذیری - کوتاهی عبارات و ایجاز مطلب - کاربرد لغات خوش‌تراش و خوش‌آهنگ و احتراز از لغات فارسی معمول - دمیدن معانی تازه در پاره‌ای کلمات کهنه - قلت سجع اما آهنگ دار بودن کلام و بیا آوردن سجعایی بدون تکلف و پاره‌ای تشبیهات لطیف و دلچسب و در مواردی استفاده از کلمات ساده پیش - پافتاده عربی در حدی که به گوش فارسی زبانان ثقیل و گران نیاید.

نثر فارسی سوره حضرت بهاء‌الله براستی شاهکاری در کوتاهی عبارات و دلنشینی است :

- گفتار پیک دیدار اوست‌شما را از تاریکی رهاند و به روشنایی رساند.
- آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی.

- بی روزی را از این پیروزی آگاهی نه و افسرده را از این آتش فروخته گرمی نه.
کلام ساده و روان و خوش‌آهنگ و مطبوع است اگر اندک سجوی در آن هست آنقدر طبیعی است که جلب توجه نمی کند:

- اگر درد دوست دارید درمان پدیدار. اگر دارای دیده بیننده‌اید گل روی یار در بازار نمودار.

تشبیهات و تعبیرات بدیع در نثر فارسی سوره هیکل مبارک شایان یادآوری است :
- این راه در میان راهها مانند آفتاب جهان‌ناب است در میان ستارگان. هر کس به این راه نرسیده آگاه نه و بی راه بوده.
- نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم این یاد مانند نهالی است که به دست بخش‌کشتیم و زود است که بابرگ و بار تازه بی اندازه پدیدار شود.

در این آثار بعضی تعبیرات نو هست که به دل می نشیند و هم به غنای زبان فارسی می افزاید. مثلاً در باره مظهر ظهور چنین می فرماید:
- اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار بیزدان.
- بگو ای گمراهان - پیک راستگو مژده داد که دوست می آید اکنون آمد چرا افسرده‌اید
آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پژمرده‌اید؟
- جهاندار آمد و راه نمود کیش نیکوکاری و آئینش بود باری. این کیش زندگانی

- پاینده بخشد و این آیین مردمان را به جهان بی نیازی رساند.
- بگو ای کوران جهان پناه آمده روز بینایی است. بینای آگاه آمده هنگام جانبازی است.
- امروز روز دیدار است چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار.
- روشنی نخستین در روز پسین پدیدار.
- برای درک امتیازات پارسی سره در آثار مبارکه مثالی چند ذیلا آورده می شود:
- نمونه ایجاز:
- بگو خورشید دانایی هویدا و آفتاب بینش پدیدار. بخت یارانکه رسید و دید
و شناخت.
- لغات خوش تراش و خوش آهنگ:
- این آتش یزدان به خودی خود بی مایه و دود روشن و پدیدار.
- از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی.
- معانی لطیف روحانی در قالبهای صوری:
- اکنون آن آتش آغاز به روشنی تازه و گرمی بی اندازه هویدا است. هر کس
نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست بازماند.
- دستور کسی است که روشنایی را دید و به کوی دوست دوید. اوست نیکوکار و مایه
روشنایی روزگار.
- دمیدن معانی تازه به پاره‌ای کلمات کهنه:
- امروز آغاز در انجام و جنبش در آرام نمودار. این جنبش از گرمی گفتار پروردگار
در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت به کوی دوست شتافت و هر که نیافت
بیفسرد افسردنی که هرگز برنخاست.
- راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را از گفتار راست
باز ندارد.
- ای دوست. چون گفتار نخستین در روز پسین به میان آمد گروهی از مردمان آسمانی
آواز آشنا شنیدند و به آن گرویدند.
- جان برای یاد جانان است آن را پاکیزه دارید.
- هر که در این روز فیروز آواز سوش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست.
- نمونه آهنگ دار بودن کلام:
- نیکوست کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جز اوست در رهش بگذرد و چشم
پوشد تا جهان تازه بیند و به مینوی پاینده راه یابد.

— اگر به پیروزی این روز پی بری از جهان و آنچه در اوست بگذری و به کوی یزدان
بشتابی.

استعمال کلمات عربی سهل و روان :

— امروز روهای اهل دانش و بینش سوی اوست بلکه سویها را جمله رو بر سوی او.
— بی نیاز به آواز بلند می فرماید: جهان خوشی آمده غمگین مباشید، رازنهان
پدیدار شده اندوهگین مشوید.
اطناب دلپذیر:

سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود. دیدیم و گفتیم و
شنیدیم. امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی درنیاید و گردش روزگار
یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شده گیاه دوستی بروید و در انجمن روزگار
سبز و خرم و پاینده بماند. (عبارات منقوله همه از دریای دانش است)

گفتار دوازدهم — شاهکاری از ترسلات حضرت بهاء الله

در میان اساتید ادب که در فن ترسل هنرنمایی کرده اند یکی مرحوم میرزا
ابوالقاسم قائم مقام (۱۱۹۳ - ۱۲۵۱ ه.ق) صدراعظم ایران در زمان محمدشاه است که
از پیشروان مکتب تجدد ادبی و از پیروان مکتب گلستان سعدی است. وی در آثار
مبارکه بهایی به عنوان " سید مدینه تدبیر و انشاء " نامیده شده. مانند گلستان
منشآت قائم مقام آهنگ دار است مقرون به شیرینی بیان، عذوبت الفاظ، حسن ادا، با
قرینه سازهایی محدود و معتدل، سجعهای زیبا، پر از لطیفه و طیبیت و ظرافت و دوراز
استعاره ها و کنایه ها و تشبیه های طولانی خسته کننده (نظر شود به سبک شناسی بهار
جلد سوم ص ۳۴۸ به بعد) که هنوز در میان نویسندگان ترسلات به عنوان سرمشق مطرح و
مورد تقلید است. در میان آثار حضرت بهاء الله که درخور مقایسه با منشآت قائم
مقام است و فقط به مناسبت لحن جلال و هیمنه از آن متمایز می شود مکتوبی است
معروف به لوح شکرشکن که حضرت بهاء الله در پاسخ سیدحسین متولی قمی مرقوم فرموده^{ند}
و در آن به سعایتها و دسائس و تفتینهای دشمنان امر الهی در بغداد اشاره نموده اند.
این مکتوب مانند برخی از آثار اولیه عارفانه آن حضرت چون هفت وادی با تلمیح و
نقل اشعار متعدد مقرون است. اصطلاحات عرفانی در آن فراوان، صنایع بدیعی مانند
سجع متوازی و متوازن، تجنیس، تضاد یا مقابله، مراعات نظیر و تشبیه و استعاره
و غیر آن کثیرالاستعمال است. جملات مانند منشآت قائم مقام کوتاه است و از یک
مزدوج فراتر نمی رود و فی الحقیقه شاهکاری بارز در نثر فنی آن حضرت بشمار
می رود که نمونه آن را در ذیل می آوریم:

"ولکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند. از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب. رضای دوست را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل ننمایند... دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند. چشم از عالم بر بسته اند و به جمال دوست گشوده اند. جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند... نزدشان شمشیر خونریز از جریر بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیرام مقبولتر. زنده دل باید در این ره صد هزار - تا کند در هر نفس صد جان نثار"

ملک الشعراى بهار از نامه‌های قائم مقام یکی را که سرمشقی در تلمیحات و اقتباسات شعری است در کتاب سبک‌شناسی خود نقل کرده که چند سطر آن را ذیلا نقل می‌کنیم تا مبنای مقایسه‌ای باشد. به یکی از دوستان نوشته:

"رقیمه کریمه بود یا قصیده فریده یا کاروان شکر از مصر به تبریز آمد؟
حاشا و کلا. با کاروان مصری چندین شکر نباشد. به سر تو که توانگر شود از مشک و شکر - هر که را با سر کلک تو سروکار بود. مثل بنده که بالفعل شکر اینجا به من و مشک به خروار بود. نمی دانم از مدح عرض کنم یا مادح یا ممدوح؟ اما جناب مادح طیب‌الله فاه و جعلنی الله فداء معجز روزگار است و کمال قدرت آفریدگار. چنانش آفریده که خود خواسته و به فرش جهان را بیاراسته... "اگر در سجع و صنایع لفظی هر دو مکتوب را مقایسه توان کرد ولی لغات عربی که از ریشه عرفانی برآمده در آثار جمال مبارک غلبه آشکار دارد مع ذلک بخشی از لوح شکرشکن مانند مکتوب قائم مقام حالت شعر منشور را دارد مثلا این عبارات:

"با این همه اعداء و موارد بلا، چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن. ستر و حجاب را سوختیم و چون نار عشق برافروختیم ولکن چه فایده که همه عیبون محبوب است و همه گوشها مسدود."
یا در موضع دیگر:

"کردن برافراختیم و تیغ بیدریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم. از نام بیزاریم و از هر چه غیراوست در کنار. فراز اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم. به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انسا‌اشیان سازیم و به منتهی مقامات حب منتهی کردیم."

فرستی دراز می‌خواهد که انواع صنایع بدیعی را که در این بیان مبارک به‌کار رفته یادآور شویم. از باب نمونه فقط چند مورد را ذکر می‌کنیم:

سج متوازن مانند مشتاقیم و محتاجیم، مراعات‌النظیر مانند سینه و گردن،
 شجر و سایه و آشیان، جناس زائد مانند جان و جانان، تضاد یا مقابله چون بر بسته^{ند}
 و گشوده‌اند (در نص مذکور قبلی)، اشتقاق چون اشتیاق و مشتاقیم، محرم و حریم
 (در نص قبلی) و بالاخره صنعت ترصیع متوازی: از بحر تسلیم مرزوقند و از نهـر
 تسنیم مشروب .

حضرت بهاء‌الله در لوح عهدی فرموده‌اند: " اگر اقق‌اعلی از زخرف دنیا خالی
 است ولکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت، میراث مرغوب لاعدل له گذاشتیم.
 گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم ایم‌الله در ثروت خوف‌مستور و خطر مکنسون،
 انظروا شم اذکروا ما انزلہ الرحمن فی الفرقان: ویل لکل همزه لمزه الذی جمع
 مالا و عدده. ثروت عالم را وفایی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق
 اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم"
 و در یکی از منشآت قائم مقام در همین مضمون چنین می‌خوانیم:

" اگر به دیده انصاف بینی آنچه مایه غرور توانگران شده که دعوی بیش‌و
 پیشی کنند و طعنه مفلسی و درویشی زنند علم‌الله تعالی رنج است نه گنج، مار است
 نه مال، بیم است نه سیم، بلاست نه طلا، دایما در هول گزند و آسیبند وغالباً در
 قول سوگند و اکاذیب. ویل لکل همزه لمزه الذی جمع مالا و عدده"

گفتار سیزدهم - نگاهی به کلمات عالیات

کلمات عالیات لوح مبارک جمال قدیم است در تعزیت و تسلیت خواخانم و مریم
 خانم که همسر و برادر خود یعنی میرزا محمدوزیر را از دست داده بودند و درحقیقت
 نوعی مرثیه در باره سرنوشت انسان خاکی علی‌العموم است. چنانکه آقای صالح
 مولوی نژاد در نخستین اجلاسیه این انجمن گفته‌اند (رجوع شود به خوشه‌های شماره
 ۱) کلمات عالیات را از جمله آثار رمزی و تمثیلی جمال مبارک باید تلقی کرد که
 نخست به لسان عربی نازل شد و بعد حضرتش مضمین مهمه آن را به زبان فارسی
 مرقوم فرمودند. اما سبک این کلمات به‌کلی از سبک سایر آثار مبارکه متمایز است
 و بیشتر از شیوه عربی ترکیب جمل پیروی می‌کند. (متن کلمات عالیات در ادعیه
 حضرت محبوب - چاپ‌آلمان ۱۹۸۷ صفحات ۲۱۷ تا ۲۸۵ چاپ شده است) عباراتی از آن
 کلام را نقل می‌کنیم:

" و چون تمام شد خلق او و نیکو گشت خلق او، وزید بر او بادهای مخالف فنا
 و بسته شد به‌روی او درهای بقا به‌حدی که خاموش شد روشنی او... و فانی شد نور او

پس وای وای از آنچه قضا شد و هویدا گشت و این است از امر مبرم تو ای پروردگار من " جمله " اخیر مانند ترجیع بندی است که در آخر هر قطعه از کلمات مذکوره تکرار می شود .

می توان حدس زد که چون در این کلمات " ذکر مصیبات حروفات عالین " در میان است و لحن، لحن سوگواری است پس آوردن فعل قبل از فاعل و مفعول سبیه خاص آن کلمات را آشکارتر می کند :

" در این وقت به موج آمد بحر قضای تو و به هیجان آمد بادهای تند در هوای بلای تو . پس عریان نمودی بدن او را و ذلیل فرمودی جسد او را و منزل دادی او را در خانه های که نه فرشی در او گسترده بود و نه چو اغی در او آماده شده بود " زبان در کلمات عالیات زبان مجاز است نه ترجمان حقیقت : " و ریخت حوریسه فردوس بر سر خود خاک سیاه را و جاری شد از چشمه های قدرت انهار ذلت " تماویز که به قول آقای صالح مولوی نژاد " زنده و فعال و متحرک " است برآستی تکان دهنده است :

" چون تمام شد مدت او (یعنی عمر او) ، احاطه نمود او را ماعقه های قهر تو به قسمی که شکست اغغان او و زرد شد او راق او و از هم پاشید شمرهای او و منهدم شد قفسهای او و پرید طیرهای او و افتاد بر وجه ارض " از این بهتر طوفان مرگ را نمی توان تصویر کرد با عباراتی که بی تردید شنونده و خواننده را به لـــــــرزه درمی آورد .

اما در کلمات عالیات همه تماویز هولناک و بیم آور نیست تصویر ملکوت الهی که ارواح مقدسه را به آن راه است بس دلکش و دلایز است :

" و تو ای مولای من - راجع فرمودی این طیر را از جسد ظلمانی به لاهوت معانی و از غذاهای روحانی مرزوق گشته و به نعمتهای صمدانی محظوظ شده و به تو راجع گردیده و بر تو وارد شده و ارتقاء به رفارف قدس تو جسته و در جوار رحمت تو مستریح گشته و بر کرسی افتخار مقرر گزیده و در هواهای عز روح طیوان می نماید و از باده های وصال احدیه می نوشد " نکته " جالب توجه آنکه در این قطعه چون دیگر سخن از شرح مصیبت نیست لحن سخن هم تغییر می کند و عبارات به نظم متعارف خود بازمی گردد .

در همین لوح مبارک است که حضرت بهاء الله از چهارده سنه فقد آسایش و راحت خود حکایت می فرمایند و اینکه " در آنی به مقر امنی نیاسوده و زمانی بسر مقعد عزی مستقر نگشته اند " قصه قصه در بدری و سرگونی آن حضرت و اصحاب ایشان

است اما مراد و منظور حضرتش شکایت نیست زیرا می فرمایند:

" قسم به عزت تو ای پروردگار که جمیع این بلاها از هر شهدی شیرینتر است و از هر روحی نیکوتر. " غرض فقط وصف حال است و بس. اگر در آغاز لوح شرح مصیبت است و همدردی با ماتم زدگان، اما در پایان حضرت بهاء الله دعا می فرمایند که خداوند به آن مصیبت دیدگان صبر جمیل مرحمت فرماید و مهمان جدید را به ملکوت عز الهی بپذیرد.

از بدایع این اثر یعنی کلمات عالیات تنوع تعبیرها و تصویرهایی است که حضرتش برای ادای یک معنی و مقصود به کار برده اند. مثلا برای رساندن این مفهوم که تقرب به خدا باشد در پایان دعا می فرمایند که ای محبوب من :

" وارد فرما ایشان را در رودخانه های قرب و شهرهای وصال و منزل دهی منزلان را در جوار رحمت خود و در سایه های خوش مغفرت و آموزش خود و آسایش ده ای من مضطربان را در محفلهای مقدس تو و بجشان این تشنگان را از آبهای کوثر مکنون تو و از خمیرهای حیوان مخزون تو و بوز بر ایشان از نسیمهای یمن حب خود و وارد فرما ایشان را در مقرهای بقای انس خود تا از غیر تو دور شوند و به تو نزدیک شوند و به ذکر تو مشغول آیند "

گفتار چهاردهم - پیوند آثار مبارکه با ادیان سالفه

پیش از این در مورد تاثیر بارز قرآن مجید در کلام حضرت بهاء الله اشارتی رفت. نقل آیات قرآنی و انزال آیاتی مشابه قرآن مجید در الواح آن حضرت به فراوانی مشاهده می شود، و همچنین یادآوری مضامین و مطالب آن کتاب مجید و اشاره به قصص و روایات مذکور در آن سفر کریم در آثار مبارکه معمول و متداول است. در مواردی حضرت بهاء الله کلام فارسی خود را به شیوه آیات قرآنی پایان می دهند، چنانکه در ایقان شریف: " لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و به لقاء الله فائز نگشتند و کانونوا من المنتظرین "

علاوه بر قرآن مجید، الواح جمال قدم پیوندی ناگسستنی با تورات و انجیل دارد و فی المثل هر جا که مورد داشته باشد نبوات آن کتب مقدسه را که در ظهور حضرتش تحقق پذیرفته یادآور می شوند. این نکته درخور تذکر است که گاه اشارات و تلویحات مبارک به کتب قبل امکان آن را به خوانندگان می دهد که به جهات مشترک آن کتب توجهی تازه کنند مثلا وقتی این عبارت را در صدر لوحی از الواح جمال - مبارک می خوانیم (لثالی الحکمه - ۱/۱۶۱): " یا محمد - الحمد لله در یومی که انوار وجه منور است و در کتب الهی به یوم الله معروف به خدمت مظلوم فاضلی " این

دو عبارت هم فورا کتاب قرآن را به خاطرمان می آورد و هم تورات و انجیل را ، زیرا هر دو به لمعان وجه الهی در زمان موعود در تحقق یوم الله بشارت صریح داده اند .
به این آیات از آن کتب شریف توجه فرمایید:
اشعیای نبی (۲/۳۵) (در آن روز) - جلال بیهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود .

مکاشفه یوحنا (۴/۲۲) - چهره او (خدا) را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می بخشد و تا ابدالابد سلطنت خواهد کرد .
همان کتاب (۲۴/۲۱) - و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا (بهاء الله) آن را منور می سازد و امتها در نورش سالک خواهند بود .

قرآن کریم (۶۹/۳۹) - و اشرقت الارض بنور ربها .

قرآن کریم (۶/۸۲) - یوم یقوم الناس لرب العالمین .

قرآن کریم (۲۶/۵۵-۲۷) - کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام .
وجه الله یا وجه رب به معنی لقاء الله است که در قرآن به کرات وعده داده شده است .
نمونه‌ای دیگر از الواح مبارک در همین زمینه (منتخباتی از آثار):

" میقات امام منقذی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدسه مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعت الله از صهیون و اراضی و جبال اورشلیم به تجلیات انوار رب مزین " (ص ۱۶)

در کتاب اشعیای چنین آمده (۲/۲-۴): و در ایام آخر وقع خواهد شد که کوه خانه خداوند بر قله‌های کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع امتها بسوی آن روان خواهند شد... زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد و او امتها را داوری خواهد نمود .
فی الحقیقه می توان گفت که با زیارت آثار مبارکه علم ادیان تطبیقی وارد مرحله نوئی از تحول خویش خواهد گشت .

گفتار پانزدهم - نمونه‌ای از نشر عرفانی حضرت بهاء الله

در باره آثار عرفانی حضرت بهاء الله آقای دکتر داریوش معانی مقاله‌ای مفید در دوره اول انجمن ادب و هنر ارائه فرموده اند . مراد از عرفان چنانکه خود ایشان توضیح داده اند معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود و نه بحث و استدلال حاصل می شود و هدف آن شناسایی حقایق اشیا و مجردات و بخصوص معرفت حق جل جلاله است .

رسائل و آثار و اشعاری که مطلب اساسی آن به عرفان نظری یا عملی مربوط می شود بر طبق گفتار ایشان شامل این متون است :

قصائد رشح عما - عز و ورقائیه - ساقی و مثنوی مبارک که همه منظوم است و رسالات هفت وادی - چهار وادی - کلمات مکنونه و جواهر الاسرار که به نثر است .

آنچه در اینجا مطمح نظر ماست محتوای این آثار نیست که مورد عنایت محقق نامبرده بوده بلکه سبک سخن است که نوشته های حضرتش را به آثار ارجمند متصوفه متصل و مرتبط می کند. هم مضامین این آثار مبارکه عرفانی است ، در عین حال که در چند مورد حضرت بهاء الله تفاوت نظر خود را با عامه متصوفین به صراحت بیان می کنند (از جمله در مورد آنکه بین خلق و حق عالم امر فاصله است و اینکه اشیا مادر از حق هستند نه آنکه حق در عالم خلق ظاهر شده باشد و این موضوع اساسی که سیر در طریقت به امید نیل به حقیقت ، شخص را از پیروی و اجرای دقیق احکام شریعت معاف نمی کند و نظائر آن) ، هم اصطلاحات و لغات به کار رفته ، از عرفان ماخوذ و مقتبس است ، هم در کلام حضرتش شور و هیجان و جذب و غلیانی است که مخصوص آثار عرفای بزرگ است .

نمونه ای کوتاه را از هفت وادی در اینجا برای التذاد شما شنوندگان عزیز نقل می کنیم :

" و سالک بعد از سیر وادی معرفت که آخر مقام تحدید است به اول مقام توحید واصل شود و از کاس تجرید بنوشد و در مظاهر تفرید سیر نماید. در این مقام حجاب کثرت بردرد و از عوالم شهوت برپرد و در سماء وحدت عروج نماید، به گوش الهی بشنود و به چشم ربانی اسرار صنع صمدانی بیند به خلوتخانه دوست قدم گذارد و محرم سوادق محبوب شود. دست حق از جیب مطلق برآرد و اسرار قدرت ظاهر نماید، وصف و اسم و رسم از خود نبیند وصف خود را در وصف حق بیند و اسم حق را در اسم خود ملاحظه نماید. همه آوازه از شه داند و جمیع نغمات را از او شنود بر کرسی کل من عندالله جالس شود و بر بساط لاهول و لاقوه الا بالله راحت گیرد و در اشیا به نظر توحید مشاهده کند و اشراق تجلی شمس الهی را از مشرق هویت بر همه ممکنات یکسان بیند و انوار توحید را بر جمیع موجودات موجود و ظاهر مشاهده کند. "

ملاحظه می کنیم که کلام هم سلیس است هم فصیح، از سجعهای متوازی خالی نیست، با آوردن مصرعی از مولوی و آیاتی از قرآن تلمیح شده است و حتی در دل کسانی که از مراحل و منازل سیر و سلوک غافل و بی خبر هستند می نشیند.

شور و هیجان سخن آنجا که از عشق گفتگو می شود باز هم بالاتر می رود. آیا

از این زیباتر می توان عشق را توصیف کرد؟:

" صدهزار مظلومان در کمندش بسته و صدهزار عارفان به تیرش خسته، هر سخی را که در عالم بینی از قهرش دان و هر زردی را که در رخسار بینی از زهرش شمر، جز فنا دوايي نبخشد و جز در وادی عدم قدم نگذارد ولکن زهرش در کام عاشق از شهد خوشتر و فنايش در نظر طالب از صدهزار بقا محبوبتر است ."

می بینیم که نثر همه خواص شعر را حاصل می کند لطیف است و خوش آهنگ و شورانگیز. سجعهای ملایم به سخن طلاوتی می دهد که وصفناکردنی است. اشعار متعددی که در هفت وادی نقل شده است گواه توجهی است که حضرتش به ادب فارسی دارند، لطافت معنی و سلاست کلام گاه سخن را به کلمات قصار نزدیک می کند:

- ای دوست از نفس بیگانه شو تا به یگانه پی بری.

- نیستی باید تا نار هستی برافروزی.

- چون نار عشق برافروخت خرمن عقل به کلی بسوخت .

- بسیار هوش باید تا لایق جوش عشق شود.

- اگر ظلمی بیند صبر نماید و اگر قهر بیند مهر آرد.

کاش فرصت و امکان آن بود که نثر حضرت بهاء الله را با سخن منشور بعضی از عارفان بزرگ قدیم مقایسه کنیم تا ممتاز بودن کلام حضرتش بیشتر نظر شما را جلب کند.

عبارتی چند از هفت وادی نقل می کنیم و با مطالبی بیش و کم در همان زمینه که در رساله "عبره العاشقین شیخ روزبهان (قرن ۶ هجری) آمده مقایسه می کنیم:

هفت وادی: "عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات در ممت بیند و عزت از ذلت جوید... مبارک گردنی که در کمندش افتد و فرخنده سری که در راه محبتش به خاک افتد."

رساله "شیخ روزبهان: "از جمله صفات حق یکی عشق است. نفس خود را به نفس خود عاشق بود. پس عشق و عاشق و معشوق خود بود. عشق کمال محبت و محبت صفت حق است... و چون خواست که کنز ذات به مفتاح صفات بگشاید ارواح عارفان را، به جمال عشق برایشان تجلی کرد و به صفات خاص برایشان ظاهر شد ایشان از هر صفتی لباسی یافتند. از محبت محبت و از عشق عشق. این همه او بود و او در ایشان ظاهر بود... پس اصل عشق قدیم است عشاق حق را عشق با جان قدیم است... عشق سیفی است که از عاشق سرحدوث برمی دارد... عشق کمالی است که از کمال حق است چون در عاشق پیوندد از صرف حدو شیت به جلال الهیت ظاهر و باطنش ربانی شود... عشق مرغ جانگداز

است. عشق جان را چون کبوتر و باز است... الی آخر کلامه (۱)

گفتار شانزدهم - بعضی صنایع دیگر در کلام آن حضرت

تکرار این مطلب عاری از فایده نیست که نشر حضرت بهاء الله را در شمار نشرهای موسل یا آراسته (نثر فنی) نباید قرار داد هرچند که اینجا و آنجا صنایع لفظی و معنوی بدیعی در آن به کار رفته است هیمنه و شکوه و مناعت سخن آن حضرت آثار مبارکزا در زمره آثار جلیل با والا قرار می دهد. از صنایع بدیعی که حضرت بهاء الله به آن علاقه خاص دارند نمونه هایی چند را می آوریم اما این تحقیق نه کامل است نه جامع بلکه آیندگان باید کار تحقیق را پیگیری کنند و آن را به مقامی که شایسته است سوق دهند.

۱ - از صنایع بدیعی تنسیق صفات است یعنی صفات را از پی هم آوردن چنانکه در ایقان شریف آمده است: "در هر ظهور بعد، آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه و واضحه ثابت در ظهور قبل منسوخ می شود"

در همان کتاب مبین است: "ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدمیه، ظهور آن جواهر الجواهر و حقیقه الحقائق و نور الانوار"

- و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه به اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلی گشت.

گاهی تنسیق صفات جنبه توضیحی دارد یعنی توضیح کلمه قبل است چنانکه در مثال بالا کلمات محکمه مشرقه واضحه ثابت. اما در مواردی تنسیق فرصتی است برای آوردن تصاویر متعدد، مثلا در مورد حضرت مسیح: جمال موعود و ساذج وجود در مورد حضرت رسول: خاتم انبیاء و سید اصفیا، در مورد شریعت: آثار شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت (وقتی است که آثار شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زائل شود - ایقان) - در وصف مرسلین: از حواریت این شمسه الهی نارهای معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احوال می شود.

۲ - صنعت اشتقاق: در آثار مبارکه به فراوانی از این صنعت استفاده می شود مثلا در ایقان شریف:

"تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بنهد و به کعبه مقصود واصل گردد" (محرم - احرام - حرم)

در منتخباتی از آثار مبارکه آمده:

۱ - رک بحث در آثار و افکار و احوال حافظ - تاریخ تصوف در اسلام از صدر اسلام تا عصر حافظ - تالیف دکتر غنی - طهران ۱۳۲۲ - صص ۴۲۳ - ۴۲۲

— مثل شما مثل طبری است که به اجنحه منبعه در کمال روح و ریحان در هوای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید. (طیر - طیران)
 — ای ذبیح ضرایب مظلوم از سجن و تاراج و اسیری و شهادت و ذلت ظاهر نبوده و نیست بلکه ضرایب اعمالی است که احبای حق به آن عاملند و آن را نسبت به حقوق می دهند (اعمال - عامل)
 در مجموعه الواح مبارکه آمده است :

— سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم (ظلم - مظلوم)
 ۳ - اغراق دلپذیر - این گونه اغراق بر قوت و تاثیر کلام می افزاید و خوشایند است :

— اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید.
 — معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض و عداوت به این اصحاب داشتند (اصحاب حضرت باب)

— گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت .

۴ - کاربرد مترادفات برای تقویت و توازن کلام چنانکه قبلا اشارت رفته است :
 " چنانچه اذیت و ایذای آن طلعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی می دانستند "

۵ - از جمله تلمیحات متداول در آثار مبارکه آنکه مرتباً به قصص انبیاء خصوصاً آنچه در قرآن آمده در متن عبارت اشاره لطیف می شود مثلاً :
 " قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساخت لولاک نما " که لولاک اشاره است به حدیث معروف قدسی خطاب به حضرت محمد : لولاک لما خلقت الافلاک .

گفتار هفدهم - استخراج بعضی قواعد زبان از کلام محبوب امکان

چنانکه می دانیم منشا صرف و نحو و معانی و بیان و دیگر فنون ادبی در اسلام در درجه اول همان قرآن مجید است . شک نیست که آیندگان نیز بسیناری از قواعد زبان را از کلام حضرت بهاء الله استنباط و استخراج خواهند کرد . برای آنکه چند نمونه به دست داده باشد، هر چند که این بنده را فرصت استقصاء در این زمینه نبوده، مواردی را به حضورتان معروض می دارم .

اولاً در زمینه تطبیق صفت با موصوف - در غالب موارد این مطابقت طبق قواعد زبان عرب مرعی می شود مثلاً در کلماتی چون : اسباب متعلقه به دنیا - تحصیل اشیاء فانیه ، امور تقلیدیه ، حجابات محدوده ، حدودات مذکوره این رعایت شده است اما بنظر

می رسد که در مواردی نیز ملاحظه آهنگ جمله شده مثلا در این عبارات کتاب شریف ایقان: او فی الحقیقه به حیات جدیده مشرف شد و در حق او صادق می آید حیات بدیع و روح جدید.

ثانیا امکان تقدم دادن فعل بر فاعل و مفعول برای جلب توجه خواننده به کلمه ای یا کلماتی: " غما می است تیروه که حائل می شود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمن الهی که از مشرق هویه اشراق فرموده. " در اینجا تاکید بر روی فعل حائل می شود مورد نظر بوده است. گاه تقدم فعل در ترجمه عبارات عربی به پیروی از دستور آن زبان صورت می گیرد مثلا در کلمات عالیات و این جمله در ایقان شریف که در ترجمه آیه ای از قرآن آورده شده: " آیا انتظار می کشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه ای از ابر؟ "

ثالثا صرفه جویی در کلمه (است) در پایان عبارات :

— صبح امید دمید و فجر بوم ظاهر و قلم اعلی به این کلمه مبارکه ناطق.

— همه مرده اند و او زنده، همه فانیند و او باقی.

— سبیلش واضح و امرش مشهود، لکن کل غافل و محجوب.

رابعا تکرار کلمات برای ایضاح مطلب و سهل کردن درک آن یا تاکید، مثلا در

این عبارات :

— الیوم یوم نصرت است و الیوم یوم عمل چه که هرچه الیوم از نفسی فوت شود

به تدارک آن قادر نخواهد شد.

— ان شاء الله به نار سدره ربانیه مشتعل باشید و به اشتعالی ظاهر شوید که

سبب اشتعال افنده عباد و قلوب من فی البلاد گردد.

گاهی تکرار ظاهری است و کلمه مکرر در دو معنی آمده:

— حزن و سرور در امر محبوب، محبوب است. که محبوب اولی به معنای مظهر ظهور،

محبوب الهی است.

خامسا ابداع در کاربرد افعال — حضرت بهاء الله گاه به جای افعال متداول،

فعل تازه ای را مصرف می کنند مثلا در ایقان شریف: قسم به خدا که کبدها از استماع

این سخن می گدازد و روانها می ریزد.

مثال دیگر وقتی صحبت از ریختن خون به زمین می شود معمولا می گویند زمین

از خون آبیاری شد. حضرت بهاء الله در ایقان شریف می فرمایند: چنانچه ارضی نماند

مگر آنکه از دم این ارواح مجرده آشامید.

در مقابل در آمدن معمولا بدرشدن یا بیرون رفتن به کار می رود. حضرت بهاء الله

در کلمات مکنونه می فرمایند: "خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آیی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از ملک فانی برتر خرامی"

امثله این نوآوری در کاربرد افعال در آیات مبارکه فراوان است.

سادسا کاربرد متداول فعل نمودن بجای کردن (نه فقط در معنی نشان دادن -

جلوه کردن ...):

- مثلاً در کلمات فرقان ملاحظه نما.

- اطفال عصر که حرفی از علوم ظاهره ادراک ننموده.

- اگر نفسی در این بیان مذکور تفکر نماید مشاهده می نماید.

سابعاً استعمال بعضی کلمات رائج به وجه تازه:

طوبی از برای: طوبی از برای اولیایی که به نور ایقان منورند.

دو در معنی غیر: دو این اصحاب احدی مطلع نه.

چه که: در معنای چه و زیرا.

امثله دیگری هم یادداشت شده که برای احتراز از اطلاع بی حد کلام ذکرش را

مسکوت می گذارم.

در این مورد کلام را به این آیات کتاب اقدس پایان می دهم که فرموده اند:

"یا معشر العلماء - لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انصبه لقسطن الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسط الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون"

گفتار هیجدهم - نوآوری در آثار بهایی

از آنچه در گفتارهای پیشین آمد معلوم می شود که نشر حضرت بهاء الله در زبان فارسی وجوه متمایز دارد که آن را در صفا و ادب قرار می دهد و از جمله آن وجوه متمایز است فصاحت و بلاغت - جزالت و استحکام - کاربرد معتدل صنایع لفظی و معنوی - استشهاد به اقوال شعراء، حکما و نیز آثار انبیا و حتی امثال و حکم رائج در بین مردم - موسیقی خوش آهنگ کلام - انتخاب با سلیقه لغات و وسعت استثنایی کلمات و اصطلاحات خصوصاً آنها که از ریشه عربی است و این همه مقرون است به لحنی شکوه مند و پرهیمنه که آن را از هر نشر مرسل یا فنی دیگری بالکل متمایز می کند.

در این شبهه نیست که ادبیات بهایی به میزانی که شناخته شود و آگاهی بدان

گسترش و عمق بیشتر حاصل کند تا شیر بارزتری حداقل در ادبیات فارسی خواهد داشت.

از این رو این سؤال در پایان مقال به مورد است که نوآوری آثار منشور بهایی در چیست و چگونه تاثیر و نفوذی را از آن در ادبیات آینده پارسی می توان انتظار داشت .

اولا ادبیات بهایی درجه وسیعی به روی ادبیات عرب گشوده و بسیار لغات را که در زبان فارسی معمول و متداول نبوده رائج کرده است که اگر در سره گفتن و سره نوشتن فارسی تعصبی نداشته باشیم و نخواهیم به اصرار از سبک ساده روزنامه نگاران که مقبول مردم زمان است پیروی کنیم می توانیم بسیاری از آن لغات و اصطلاحات تازه را در حدی که به گوشها ناخوشایند نباشد و ثقیل نیابد پذیره شویم .
 یادآوری این بیان جمال مبارک خطاب به ابوالفغانل در این موضع شایسته است:
 " در خلوت لسان پارسی شک و شبهه نبوده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد . بسیار چیزهاست که در پارسی تعبیر از آن نشده یعنی لفظی که مدل بر او باشد وضع نشده و لکن از برای هر شیء در لسان عربی اسماء متعدده وضع شده . هیچ لسانی در ارض به وسعت و بسط عربی نبوده و نیست . این کلمه از روی انصاف و حقیقت ذکر شد والا معلوم است امروز عالم از آفتابی که از افق ایران طالع و لائح است منور ، در این صورت این لسان شیرین را هر چه وصف نماید سزاوار است " (۱)

ثانیا دیگر زمینه ای که نوآوری آثار بهایی در آن جلب نظر می کند گشایش راه تازه ای برای تشبیهات و استعارات است که از اهم و الطف صنایع بدیعی محسوب می شود . در آثار بهایی تشبیه امور معنوی به صور مادی وسعتی گرفته که تصور نمی کنم در ادب فارسی بدین وجه و کیفیت بتوان بر آن سابقه ای یافت . مثلا در زبان فارسی آنچه را تند و حاد و سوزنده باشد (مانند حرص - غضب - حسد - فتنه - عشق) به آتش تشبیه می کنند . عبارات ذیل که از نصوص مبارکه حضرت بهاء الله منقول است وسعت بیکران تشبیهات به آتش را نشان می دهد:

- نفوسی که به این مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفسا ماره شعله فروزنده (یعنی سریع العمل و قاطع و بی ملاحظه)
 - بی روزی را از این پیروزی آگاهی نه و افسوده را از این شعله افروخته گرمی نه . (محتملا امر الهی)

- خداوند آتش حقیقی را بهید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را به حرارت محبت رحمانیه به منزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید (امر الهی یا کلام حق)

۱ - ر.ک مقاله مقدمه ای بر بحث الحان آیات از دکتر نصرت الله محمدحسینی در مجله پیام بهایی ۸۲ و ۸۵

- ای بندگان - آتش پرده سوز برافروخته دست من است او را به آب نادانسی
میفسرید (محملاً آتش علم الهی)

- شمع باقی بی فانوس روشن و منیر گشته و تمام حجابات فانی را سوخته (محملاً
مظهر ظهور)

- یک کلمه بمثابه نار است و آخری بمثابه نور و اثر هر دو در عالم ظاهر.

- نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد
(سخن تند - ناسزا - غیبت ...)

- مقصود این مظلوم از حمل شدا شد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخماد
نار ضغینه و بغضا بوده...

- ان شاء الله به نار سدره ربانیه مشتعل باشید (نار محبت؟ نورانیت ناشی
از ایمان؟)

- غفلت را به نار حب و ذکر بسوزاند (تشبیه حب و عشق به نار رائج است اما
مشابهه ذکر و آتش نادر است)

- چون سراج طلب و مجاهده... در قلب روشن شد (سراج در مورد عشق و وله و
حب آمده اما در این معنی تازگی دارد)

این زمینه تحقیق جای آن دارد که بسیار گسترش داده شود.

ثالثاً دیگر نوآوری در عرصه تصویرگری و تمثیل سازی و ارائه تابلویی
است. تصویری که از خلال آن معانی لطیف روحانی منتقل می شود و چنانکه در جای
خود گفته ایم (خوشه ها - نمره ۲) در آثار حضرت عبدالبهاء بسیار رواج و حتی
غلبه دارد.

حضرت بهاء الله در موضعی از کتاب ایقان شریف می خواهند مدینه الهی را که
همان آیین پروردگار است توصیف فرمایند همان مدینه الهی که به گفته یوحنا در
مکاشفات خود باید چون عروس آراسته از آسمان فرود آید. حضرت بهاء الله مدینه
الهی را به یک باغ پرگل زیبا تشبیه می فرمایند و در وصف آن می گویند:

" چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء
و صفات در آن مدینه مقدر شده: بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبت الله
بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل
ناطقه در جذب و شور. از لاله های بدیعش سر نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه اش
نفعه روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید. در هر
ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش مدهار حکمت مخزون و مجاهدین فی سبیل الله

بعد از انقطاع از ماسوی الله چنان به آن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند. دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقل تجدید شود و تزیین یا بد..."

رابعا زمینه دیگر نوآوری آهنگ بخشیدن به کلام است. در کلمات مکنونه که عبارات آن کوتاه و الفاظ روان است و نیز در الواح پارسی سره جمال مبارک این آهنگ به خوشترین وجه جلوه گر است. اما به آنها اختصاص ندارد و در الواح سائره نیز آهنگ سخن بخصوص از طریق جمله های مزدوج و الفاظ و عبارات مترادف و یا جمعها ملایم منعکس است مثلا در این بیان مبارک که در دریای دانش آمده است:

"ای عاشقان روی جانان - غم فراق را به سوور و مال تبدیل نمایید و ستم هجران را به شهد لقا بیامیزید اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می نماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمیرید و این نعمت را کم نشمرید"

خامسا بهر ازندگی و شایستگی کلام و علو سطح و سمو شان و لحن آن است که هرگز تنزل به کلمات نالایقه و تعبیرات سخیفه و جملات لاطائفه نمی کند و پرمطلب است و مطالب روحانی و مضامین اخلاقی به آن رنگ و طعم مخصوصی می دهد که اگر با نوشته ها مردم روزگار مقایسه شود عزت و رفعت آن بخوبی به چشم می خورد. ملاحظه فرمایید یک مضمون ساده که هر کسی در نامه خود به دوست خود می آورد و آن اعلام وصول نامه مخاطب و اظهار شکر و محبت و اشاره به سوابق الفت و مودت است با چه زیبا یسی و زینبندگی در مکتوبی از حضرت بها^۱ الله پرورده شده است:

"نامه شما در زندان به این زندانی روزگار رسید خوشی آورد و بر دوستی افزود یاد روزگار پیشین را تازه نمود. سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود. دیدیم و گفتیم و شنیدیم. امید چنان است که این دیدار را فراموشی از پی نیاید و گودش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند"

این نمونه خوبی از اطناب غیرممل بل مطلوب و مرغوب دل است. نمونه دیگر از یک مکتوب بسیار کوتاه آورده می شود که در همان چند سطر باز مضمونی عالی و مطلبی عمیق و روحانی منعکس است: جمع عبارات این لوح مبارک شش سطر بیش نیست:

"به نام دانای یکتا - یا ابراهیم - آفتاب ظهور از افق سما^۲ الهی ظاهر و

مشهود و قلم اعلیٰ به ذکر اولیای حق در مقام محمود مشغول. امروز روز محبت و اتحاد است و روز اشتلاف و وفاق. باید جمیع به یک کلمه ناطق باشید و در یک هوا طائر و در ظل یک سدره ساکن. جهد نمایند تا به این فضل اعظم فائز شوید تا در حین صعود به وجه منیر طلعت مقصود را ملاقات نمایید. این است وصیت قلم اعلیٰ دوستان خود را"
(لثالی الحکمہ ۱/۱۴۸)

ملاحظه فرمایید در مکتوبی بدین کوتاهی در نشری فصیح و ساده هم ابراز محبت و عطوفت می فرمایند هم رسالت خود را که اتحاد مؤمنین و اتحاد من علی الارض است اعلام می نمایند هم فلسفه خلقت انسان را که کمک به تحقق مدینه فاضله و وحدت بشریت است به ابلغ بیان و تبیان عرضه می دارند. حق همین است سخندانی و زیبایی را.

وقتی جمال مبارک می خواهند انتقاد بفرمایند ملاحظه کنید که چه لحن شایسته و برازنده‌ای را انتخاب می کنند. مثلاً آنجا که در ایقان شریف در وصف روحانیون فرموده اند:

" روز به جان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش "

در انتقاد از اوضاع جهان امروز می فرمایند:

- عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته.

- سالهاست نه ارض ساکن است و نه اهل آن... دو نفس دیده نمی شود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلاً برای اتحاد و اتفاق خلق شده اند.

- گیتی را دردهای بیکران فراگرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند، پزشک دانا را از او بازداشته اند این است که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند نه درد می دانند نه درمان می شناسند.^(۱)

- فی الحقیقه اریاح یاس از جمیع جهات در عبور و مرور است انقلابات و اختلافات عالم بیوما فیوما در تزايد، آثار هرج و مرج مشاهده می شود چه که اسبابی که حال موجود است به نظر موافق نمی آید. از حق جل جلاله می طلبیم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را به خیر منتهی فرماید. (دریای دانش)

طرف خطاب و عتاب جمال اقدس ابهی در بسیاری از این بیانات معلوم و روشن است اما کلام را به نحوی ارائه فرموده اند که توهین به احدی و تخفیف و تذلیل نفسی

۱ - نصوص اخیر از منتخباتی از آثار مبارکه است.

مشخص در آن ملاحظه نمی شود.

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

گفتار نوزدهم - مجملی در باره غزلیات و قصائد فارسی جمال مبارک

هدف از این پژوهش و گزارش تحلیلی نشر حضرت بهاء الله بود اما چون در بعضی آثار منشور حضرتشعار نازله نیز نقل شده و در همه حال نشر حضرت بهاء الله را خصوصا در دوره اولیه با شعر پیوندی نزدیک بوده لذا در خاتمه عرائض بحثی اجمالی را در باره غزلیات و قصائد فارسی آن حضرت در حدی که نسخه‌اش از جلد چهارم مانده آسمانی به دست آمد به حضور شریفان عنوان می کنم هر چند که حق مطلب را ادا کردن در این فرصت کوتاه از بنده نا هشیار بر نمی آید.

خصوصیات عمده اشعار محدودی را که از جمال مبارک به دست ما رسیده است در

۶ نکته می توان ارائه کرد:

اول - رهایی از قالبهای تنگ کهنه شعر فارسی. نکته گفتنی در این است که شعر جمال مبارک در مجموع مشخصات صوری ادب کلاسیک فارسی را از جهت اصطلاحات و تعبیرات و تشبیهات رعایت می کند اما در مواردی گوینده ارجمند خود را در محدوده وزن و بحر و قافیه نگاه نمی دارد. مثلا در غزلی مصدر به " هو الناطق فی لسان العاشق " خطاب به " جانان " می فرمایند:

جان همی دریافت ره از بسوی او

مهر و مه آمیخت با هم روی او و ابروی او

در همان غزل این بیت جلب نظر می کند:

این عجب نیست که عاشق به کمنندش افتاده

کردن شاهان جان اندر خم گیسوی او

مصرع اول بیشتر از مقوله رمل سدس مخبون مقصور است. در حالی که مصرع

دوم از بحر رمل مثنی مقصور. ساده تر بگوییم مصرع اول بر این وزن است: فعلاتسن

فعلاتن فعلن. و مصرع دوم بر این وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دوم - چنانکه در اشعار " طاهره هم ملاحظه کرده ایم (خوشه های نمره ۳) در اشعار

آن حضرت هم بعضی کلمات غلیظ عربی که سابقه استعمال در شعر فارسی ندارد وارد

می شود مثلا لفظ منصعق یا کلمه ذوالجلال در این بیت:

پرده بگرفت از جمال آمد بطرز ذوالجلال منصعق شد جمله عالم ز نور روی او

سوم - این اشعار سختی و صلابت قواعد مربوط به قافیه را که در عروض فارسی

آمده تخفیف می دهد مثلا در این اشعار نغز:

از خنده او سنگ شکر شد اوزان
 لعل نمکینش با قوت بدخشان
 آمد با چشمی مست و دلی هشیار
 سببان الله زین مست غضب آورده
 وز غضب او نار جحیم آساده
 گشته در او مضر لوه لوه ناسوده

چهارم - شوریدگی و شورانگیزی همچنان که در غزلیات شمس تبریزی دیده می شود

اساس و بنیاد کار گوینده الهی است :

باز آ و بده جامی این ساقی عطشان را
 این هیکل فانی را برسوز و برو خندان
 از باب مقایسه ابیاتی از کلیات دیوان شمس تبریزی را در همان وزن و بحر و مضمون
 می آورم :

ساقی ز شراب حق بردار شرابی را
 از آب و خطاب تو تن گشت خراب تو
 چون محرم حق گشتی وز واسطه بگذشتی
 ردفه می ربانی دلهای کبابی را
 آراسته دارای جان زین گنج خرابی را
 بر بای نقاب از رخ خوبان نقابی را

پنجم - همچنان که انتظار می رود الفاظ و مضامین عرفانی در این اشعار که

مربوط به دوره اول رسالت آن حضرت است فراوان است :

از شجرش بشنیدم آن نکته که موسی
 قومی دیدم از خم الهی مدهوش
 همگی مست از صبوح صبحگاهی
 از سدره سینا آن نشنیده
 وز هستی ونیستی بسی رهیده
 وز کون و مکان بلامکان پرییده

ضمنا بعضی لغات و تعبیرات تازه و بدیع است :

آنکه بخشیدم آن کوثر روحانی
 ظاهر با باطن دست در آغوش
 نوشیدم و دیدم عالم جاویده
 صورت با معنی در یک جامه خزیده

ششم - کاربرد معتدل و نیکویی از صنایع لفظی و معنوی که در فن بدیع مذکور

است .

مثلا مراعات النظیر :

گر جان خواهی دهمت صد بار
 تفاد یا مقابله :
 و سر خواهی در پات فتاده

زان آب کز او شد صورت آتش پیدا
 جناس :
 زان نار کزو ظاهر آن کوثر روحانی

از قیا مش تو قیا مت بین میان عاشقان
 تشبیهات زیبا :
 هم شنو آواز صور از نغخه یا هوی او

یک شعله ز رویت در گلبن جان آمد
 افروخت جمال جان چون لاله نعمانی

چشمت از خون یا قوت برافشاند
 زان گشته همی چشم شفق گلنار
 تلمیح و تمثیل از طریق اشاره به حکایات شهیر:
 گر پرتوی از رویت در مصر الهی آرند
 بینی به خریداری صد یوسف کنعانی
 صنعت اشتقاق:
 که مظلوم افتاد به دست ظالم
 که در سجن جفا بسی لیل و نهار
 تکرار خوش:
 پرخم پرخم آن زلف چو زنجیر
 مبهم مبهم آن لب نادیده

*

دوستان ارجمند و دلبنده
 وقت ما با شتاب می گذرد و بزودی به پایان می رسد دیگر مجال پیش رفتن
 نیست اما بی گمان هنوز راهی بی پایان در برابر ماست.
 کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برغیز
 باشد که باز بینیم دیدار آشنا را
 چون از رفتن مانده ایم و لنگر افکنده ایم جای آن دارد که دست دعا برداریم
 و به دامن کبریاییش توسل جوییم که از این پس موهبت سیر و سفر و خوض و استغراق
 در اعماق این دریای بیکران که سوشار از لئالی شاهوار است برای همه حاصل آید تا
 دامنی پرکنیم هدیه اصحاب را بریم و مصداق این کلام دلارام مطلع اشراق شویم که
 در لوح سلمان آمده است:

" فطوبی لمن یمشی علی کثیب الاحمر فی شاطی هذا البحر الذی بموج من امواجه
 محیت الصور و الاشباح عما توهموه القوم. فیا حبذا لمن عری نفسه عن کل الاشارات
 و الدلالات و سبح فی هذا البحر و غمراته و وصل بحیثان المعانی و لالی حکمه التی
 خلقت فیہ فنعمیما للفاثزین" بیانی که حاصلش به فارسی این است:

ای خوش آن کوراه بر زرفای این دریا برد

گوهر معنی از این گنجینه والا ببرد

دامن از آرایش دنیا بهییراید مگر

دست و دل پاکیزه تا آن لؤلؤ لؤلؤ برد

ماخذ: "خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر" (۴)، مؤسسه لندنک، سوییس، ۱۹۹۳ م.